شیوه های یاری قائم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

نویسنده: آیه الله محمد باقر فقیه ایمانی

تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

# لواء الانتصار

شيوه هاى يارى قائم آل محمّد

مرحوم آيت الله ميرزا محمّد باقر فقيه ايمانى

بمناسبت فرخنده سالروز ميلاد پر بركت مولايمان ولىّ دوران، اين مجموعه را به عنوان ران ملخى به سليمان زمان اهداء مى كنيم

بسمه تعالى

مولف اين مجموعه، مرحوم آيت الله ميرزا محمّد باقر فقيه ايمانى فرزند مرحوم حاج شيخ حسينعلى طهرانى، در خانواده اى مذهبى از پدرى روحانى و مادرى علويه چشم به جهان گشود، در كودكى پدر خود را از دست داد و در دامان مادر خويش رشد و پرورش يافت، و با وجود مشكلات شديد مالى به جهت علاقه شديد وارد حوزه و به تحصيل علوم دينى پرداخت و در رشته هاى مختلف مانند فقه، اصول، تفسير، حديث شناسى و غيره به مدارج عاليه نائل گشت و در ضمن تحصيلات خود به تزكيه نفس و كسبِ كمالات معنوى پرداخت.

آنچه بيش از هر چيز قابل ذكر است توجه و علاقه خاصى بود كه ايشان به اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام خصوصاً حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداء داشتند كه كاملا در رفتار و گفتار ايشان آشكار بود، و تمام عمرش در انتظار و فراق آنحضرت دلى سوخته و اشكى ريزان داشت، در منابر و مجالس و هر فرصتى در طول سال مردم را به ساحت قدس حضرت توجّه و تنبّه مى داد و با آن حال معنوى خاصّى كه در ايشان بود تأثيرى در حال اشخاص مى گذاشت، مثلا روزهاى جمعه دعاى ندبه را با حال گريه و شور و اشتياق چندين بار در طول روز قرائت مى كرد، و هنگام مراجعه مردم براى رفع مشكلات توصيه دائمى ايشان به آنها توجّه و توسّل به حضرت صاحب الامر عليه‌السلام و قرار دادن نذرى براى آنجناب بوده است.

و اين علاقه و محبّت بود كه ايشان را به فيض حضور ذى نور محبوبش نائل گردانيد.

از آثار به يادگار مانده ايشان حدود هفتاد جلد كتاب در موضوعات مختلف مذهبى است كه حدود سى جلد آن به احوال و شئون حضرت ولى عصر عجّل الله تعالى فرجه تعلق دارد كه بعضى از آنها به چاپ رسيده، از پروردگار توفيق نشر ساير مؤلّفات ايشان را خواهانيم.

كتابى كه در پيش رو داريد به نام «لواء النتصار» از تاليفات اين مرحوم است كه به جهت استفاده هرچه بيشتر توسط بعضى از فضلاء حوزه تحقيق و ويرايش شده است.

در پايان از درگاه احديّت خواستاريم كه ما را در زمره منتظران و ياوران حضرتش قرار دهد.

مهدى فقيه ايمانى

اصفهان ، رجب المرجب ١٤١٩

# مقدّمه

بسم الله الرّحمن الرّحيم

و أهل بيته الراشدين المهديّين و المطهّرين المعصومين.

حكمت طلب نصرت و يارى خداوند از بندگان

نظر بر اينكه خداوند جلّ شأنه در كلام مجيدش (اِنْ تَنْصُرُوا الله يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ اَقْدامَكُمْ) (١)شرط كمك و يارى به بندگان خود را براى ثبات قدم در راه حق و صراط مستقيم در دنيا و آخرت اين قرار داده كه آنها هم او را يارى نمايند، و حضرت احديّت جلّ شأنه اگر چه واجب الوجود و غنىّ بالذات است و محتاج به يارى غير نيست، و لكن مهمترين حكمت اين درخواست از بندگان دو جهت است:

جهت اوّل:آنكه در مقام بندگى و دوستى نسبت به ذات مقدّس الهى امتحان شوند، پس اگر بندگى و دوستى آنها حقيقت و واقعيت داشته باشد ; بايد در كمك و يارى به او در هر عنوان و مقامى كه امر فرموده ; سعى و كوشش تمام داشته باشند.

جهت دوّم:آنكه بر حسب آنچه كه گفتيم: خداوند متعال از فيض ديگران غنى و بى نياز است، بنابراين ; در انتساب و اختصاص بنده براى قابليّت و استحقاق عنايات الهى هيچ راهى به ساحت قدس اونيست ; مگر بواسطه چنگ زدن و تمسّك به چيزى كه عنوان و مورد يارى او جلّ شأنه باشد، تا قابليت و لياقت پيدا نموده و مورد عنايت و فضل و مرحمت كامل و مخصوص او شود.

كه اين عنوان و مورد يارى ; چيزيست كه آن را در كتاب خود از طريق وحى بيان نموده و راهنما و هادى بسوى آن ; وجود مبارك و مقدّس حبيب خود حضرت سيّد المرسلين و خاتم النبيّين محمّد بن عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داده است، و ائمّه راشدين و اهل بيت معصومين ايشان را ; امين بر حفظ و حراست آن قرار داده است.

پس در هر زمان مصداق و عنوانِ نصرت و يارى به حضرت احديّت جلّ شأنه ; آن وجود مبارك مطهر است كه ولىّ خدا در امر دين و شريعت حضرت سيّدالمرسلين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

و چون در اين زمان ; بر حسب ضرورت مذهب حقّ ; و به مقتضاى براهين قطعى عقلى و اخبار متواتره نقلى ; ولايت كليّه الهيّه و خلافت و وصايت نبويّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وجود مبارك حضرت خاتم الأوصياء المرضيّين، و بقيّة الله من الأوّلين و الآخرين من الأنبياء و المرسلين، و حجّة الله على الخلائق أجمعين، و نور الله في السّماوات و الأرضين، أمين وحيه في الكتاب المبين، كهف الأمان للإنس و الجانّ، صاحب العصر و الزمان، حجّت بن الحسن بن علىّ بن محمّد بن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبي طالب، سلام من الرحمان نحو جنابهم، فإنّ سلامى لايليق ببالهم. اختصاص دارد، بنابراين ; اگر كسى بخواهد مورد نصرت و يارى حضرت احديت جلّ شأنه قرار گيرد بايد سعى در يارى و كمك به وجود مقدّس آنحضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نمايد، تا به اين وسيله براى كمك و يارى از جانب حضرت احديت جلّ شأنه قابل و لايق شود، و بوسيله كمك و يارى خداوند در راه حقّ و صراط مستقيم ثابت بماند، چرا كه قرآن مى فرمايد:(قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ اَجْراً إلاَّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُربى) (٢) ، كه مودّت با ذوى القربى را اجر و مزد رسالت حضرت خاتم الانبياءصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داده است.

بنابراين ; بنده مؤمن بايد دو امر را ملاحظه نموده و در هرحالى واقعاً نسبت به آندو، معرفت و شناخت داشته و متذكّر باشد. امر اوّل:جلالت و عظمت شأن و رسالت نبويّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه چنين وجود مباركى كه اشرف و اكمل همه ممكنات بوده و هر كمال كه ممكن الوجود بتواند به اعلا درجه آن متّصف شود و در آن درجه كمال ; مَظهَر حضرت واجب الوجود شود، در آن وجود مقدّس صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظاهر گرديد، و به همين سبب از همه موجودات به درگاه قرب الهى جلّ شأنه محبوبتر بودند.

پس تشريف فرما شدن ايشان از آن مقام رفيع كه اشرف بقعه هاى عرش باشد به اين عالم دنيا ; در زمانى كه به خاطر ظهور جهل و ضلالت و شقاوت و آثار آنها بدترين زمانها بوده ; واضح است كه انس و حشر و نشر با اهل آن منتها درجه ابتلا و محنت است، علاوه بر دردهاى جسمى و روحى ديگر و انواع و اقسام ظلمها و اذيّتهائى كه اشرار و كفّار نسبت به وجود مقدّسش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روا داشتند.

پس بنده مؤمن بعد از اينكه تصوّر مى كند كه چنين وجود مباركى از جانب ذات مقدّس حضرت احديت جلّ شأنه به اين عالم تشريف فرما شده، و چنين ابتلاء و محنت بزرگى را تحمّل كردند، و غرضى نداشته جز هدايت و راهنمائى بندگان به آنچه خير و نفع آنها است، و خواسته است كه اين بر وجه كمال و دوام در همه مصالح زندگى دنيوى و اُخروى آنها باشد، و مزد و پاداش اين رسالت عظمى را جز محبّت در حقّ ذوى القرباى خود طلب نفرموده.

بايد بنگرد كه چگونه سزاوار است در اداى اين حقّ مهمّ كه دوستى با اهل بيت معصومينعليهم‌السلام و ذرارى منسوب به ايشان است اهتمام نمايد ؟

امر دوّم:هرگاه مولا و اربابى نسبت به بنده خود و يا پدرى نسبت به فرزند خود نعمتهائى از باب لطف عنايت نمايد كه مورد غبطه ديگران واقع شود، آن بنده و يا آن فرزند نه تنها آن نعمتها را در راه معصيت و نافرمانى مولاى خود صرف نمى كند بلكه سعى خود رابه كار خواهد بست تا به گونه اى از آن بهره برداى نمايد كه رضايت و خشنودى مولا درآن باشد، اگر چه صراحتا چيزى ازاو نخواسته باشد.

پس بنابراين ; بنده مؤمن و با بصيرت بايد تفكر كند كه انواع و اقسام مراحم و الطاف جليله و كامله و دائمه از جانب ولىّ و منعم حقيقى او حضرت احديّت جلّ شأنه، به يمن آن وجود مقدّس پيامبر و اهل بيت معصومينش عليهم‌السلام فراهم شده است كه بزرگترين آنها نعمت وجود است، و سرچشمه همه فيوضات ديگر است، واگر وجود مبارك او و اهلبيتش عليهم‌السلام نبود ; اين نعمت وجود از براى احدى نبود.

و بعد از نعمت وجود ; كليّه نعمتها و فيوضات دنيوى است كه در هر لحظه نوعى از آن شامل حال همگان است. و مزيد اين نوع از لطف در حقّ مؤمن آن است كه به او از اين نعمتهاى دنيوى آن مقدار عطا مى شود كه صلاح حال او باشد، و امّا نعمتهائى كه باعث فساد مؤمن شود يعنى مانع رسيدنِ او به نعمتهاى اُخروى مى شود از او منع مى شود.

و بعد از همه اين نعمتها ; كلّيه اسبابى كه براى سعادت و هدايت بنده مؤمن فراهم شده است، تا بوسيله آن قابليّت پيداكند و درجات عاليه رضوان الهى جلّ شأنه را تحصيل نمايد ; وبه درجات رفيعه بهشت راه پيدا كند، و همه اين نِعَم به بركت و يمن وجود مبارك حضرت رسول و اهلبيت طاهرينش عليهم‌السلام بوده، هم از نظر ظاهرى و هم از نظر باطنى، هم براى اوّلين و هم براى آخرين.

علاوه بر اين ; بنده مؤمن بايد متوجّه شود كه به جهت انتساب به دين مبين آنحضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ; و بوسيله تمسّك جستن به ولايت و متابعت او و اهلبيتش عليهم‌السلام چه درجه رفيعى از عزّت در درگاه الهى جلّ شأنه پيدا مى كند؟! و چه مقام منيعى در نظر انبياء عظام عليهم‌السلام دارد؟! كه از بس خداوند فضل و مقام آنها را براى ايشان در كتبشان بيان فرمود، و منزلت و مكانشان را به آنها نشان داده، كه همچون ابراهيم خليل آرزومند شده كه از شيعيان آنها شود (٣) و چون موساى كليمى عليه‌السلام از خداوند متعال تمنّا و مسئلت نموده كه از امّت ايشان باشد، و آرزوى ديدار ايشان را كرده است (٤).

و امّت انبياءگذشته بعداز توسّل به وجود مبارك پيامبر واهلبيت اطهارشعليهم‌السلام خداوند عالم را به حقّ اصحاب و امّت ايشان قسم مى دادند، چنانچه اين مطلب و امثال آن صريحاً در آيات و روايات زيادى وارد شده است (٥).

و اينان چه مقام بلند و قدر و منزلت نيكوئى در نظر ملائكه دارند كه آنها از روى اشتياق در حال خواب ايشان ; نظر به ارواحشان مى كنند كه چون ستارگان درخشانند، و در حقّ آنها دعا مى كنند ؟ و همه اين عزّتها و مقامات رفيع و والا بواسطه انتساب حقيقى آنان به وجود نبوى و اهلبيت اطهارشان عليهم‌السلام است.

پس بعد از ملاحظه تمام اين مراحم و الطاف جليله و جميله الهيّه كه به يمن وجود مبارك آنحضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، بنده مؤمن عاقل تصوّر نمايد كه هر گاه بتواند به همين اسباب و وسائل دنيوى و اُخروى به هر كيفيّتى كه امكان دارد با جان و مال و عزّت و اهل خود ; و در هر مورد و عنوانى كه بداند و بفهمد موجب رضا و خشنودى حضرت احديّت جلّ شأنه و نيز موجب خشنودى آن وجود مبارك و مقدّس صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى شود بايد در كسب آن كمال سعى و اهتمام را داشته باشد، چه رسد به آنكه از او بر وجه تصريح طلب نمايند، خصوصاً در چنين امرى كه مودّت به ذوى القرباى آنحضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باشد.

و روشن است كه در اين زمان از بقيّه ذوى القرباى در تمام اين عالم دنيا كسى جز وجود مبارك حضرت بقيّة الله فى الأرضين عليه‌السلام نيست كه و جود مباركش در حسن جمال و كمال الهى و تماميّت اخلاق و محاسن مانند وجود مقدّس نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مظهر كامل او است، و مظلوميّت آنحضرت هم در نهايت اضطرار مى باشد.

پس بنابراين ; هر قدر معرفت و شناخت مؤمن نسبت به جلالت مقام رسالت نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بيشتر باشد ; درجه واقعى محبّت و اخلاص او ثابت تر و محكم تر است، و هرچه محبّت او با آنحضرت بيشتر باشد ; سعى او در اداء حقّ عظيم آنحضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ; با مودّت و محبّت به ذوى القرباى ايشان يعنى حضرت ولىّ الله فى الأرضين عليه‌السلام كاملتر خواهد بود.

و بعد از تمام اين جهات مزبوره، لازم به ذكر است كه به مقتضاى دليل عقلى و نقلى بر هر انسانى لازم است كه در مقابل احسان و نعمت ; شكر و سپاسگذارى كند، و ترك شكر بى نهايت قبيح و مذموم مى باشد، و در فضل آن همين بس كه مى فرمايد: ( لَئِنْ شَكَرْتُمْ لاََزيدَنَّكُمْ) (٦) كه انسان هر قدر در مقام شكر به گونه اى كه سزاوار شأن بخشاينده نعمت است و در مقدور شخص نعمت داده شده باشد كاملتر شود آثار بركات و فيوضات آن نعمت از نظر ظاهرى و باطنى پايدارتر و كاملتر خواهد گرديد.

و بعد از اينكه جلالت شأن اين نعمت عظماى الهى يعنى وجود مقدّس نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه از بزرگترين نعمتهاى خداوند متعال است زيرا كه منشاء و وسيله همه نِعَم ظاهرى و باطنى و دنيوى و اُخروى او مى باشد واضح شد ; پس واجب ترين و مهمّ ترين چيز براى بندگان ; اداء شكر آن نعمت بزرگ الهى است، البته به وجهى كه خداوند متعال معيّن و مقرّر فرموده ; و آن مودّت نسبت به ذوى القرباى آنحضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

بديهى است كه هر امرى كه وسيله و سبب اثرى باشد ; و آن امر هم داراى مراتب باشد، پس بر حسب تكميل مراتب ; اثر آن كاملتر خواهد شد.

بنابراين ; بنده مؤمن در مقام نصرت الهى جلّ شأنه ; هرقدر نصرت و ياريش نسبت به وجود مبارك حضرت بقيّة الله عليه‌السلام كاملتر باشد ; اثرش كه نصرت خداوند است در حقّ او كاملتر خواهد شد.

و همچنين هر قدر در مقام تعظيم و تجليل حضرت خاتم النبيّين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حقّ عظيم ايشان، و نيز اداى شكر الهى در باره نعمت ظاهرى وجود مبارك ايشان، مودّت مؤمن نسبت به ذوى القرباى ايشان شديدتر باشد، پس اثر نور هدايت نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم كه بوسيله وجود مبارك حضرت بقيّة الله عليه‌السلام است كه بايد نسبت به اين بنده افاضه شود كاملتر و ظاهرتر خواهد شد.

غرض از تحرير اين رساله

بديهى است كه اداى فرض نصرت الهى بر وجه مزبور و نيز اداى حقّ رسالت نبوى به عنوان مسطور مهمتر و بزرگتر از آن است كه مثل اين بنده ضعيف حقير بتواند بر آن وجهى كه سزاوار باشد از عهده آن بر آيد.

امّا به مقتضاى كلام الهى:( لايُكَلِّفُ الله نَفْساً اِلاّ وُسْعَها ) (٧) ، و همچنين به مضمون شريف:« ما لا يدرك كلّه لايترك كلّه » (٨) و به فرموده اميرالمؤمنين عليه‌السلام در ( نهج البلاغه):

(فليس أحد و إن اشتدّ على رضا الله حرصه، و طال في العمل اجتهاده ببالغ حقيقة ما الله أهله من الطاعة له، و لكن من واجب حقوق الله على العباد النصيحة بمبلغ جهدهم، و التعاون على إقامة الحقّ بينهم) (٩).

پس بنابراين ; لازم و مهم است هر كس بر حسب امكانات خود در حالى كه اقرار و اعتراف به قصور و تقصير خود دارد در اداء آن حقّ سعى و كوشش لازم را بنمايد، و هر چند سعى و كوشش او بزرگ جلوه كند، ولى بايد بداند كه در كنار حقّ عظيم الهى جلّ شأنه ; و حقّ جليل نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ; بسى حقير و اندك است.

و از بزرگترين نوع نصرت ايشان ; احياء و ابقاء امر آنها و تحبيب قلوب دوستان، و دعوت و هدايت آنان بسوى امر اهل بيتعليهم‌السلام است و اين عنوان با نوشتن و تأليف فرمايشات آنها ; خصوصاً آنچه مربوط به فضائل و مناقب و شئونات و خصائص آنها است ; حاصل مى شود.

و به همين جهت بوسيله الهام الهى جلّ شأنه و توفيق و يارى او در خاطر قاصر اين عبد ضعيف محمّد باقر الشريف « فقيه ايمانى » غفر له الله اللطيف ; چنين آمد كه در اين چند ورقه كيفياتى كه به آنها عنوان نصرت و مودّت مزبوره تحقّق پيدا مى كند ذكرشود ان شاء الله تعالى واز جهت تيمّن اين رساله شريفه را « لواء انتصار فى كيفية نصرة الانصار لحجة الله الغائب عن الابصار» ناميدم.

و اينك با يارى خداوند متعال شروع در مقصود مى كنيم، و مقصود در ضمن دو باب (١٠) بيان مى شود:

باب اوّل:در بيان كيفيّت حصول نصرت الهى كه بنده مؤمن بايد در امر دين نسبت به وجود مبارك حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام نصرت و يارى نمايد.

باب اوّل:مشتمل بر سه فصل است: فصل اوّل:در بيان احاديث وارده در فضل نصرت و يارى ائمّه أطهار عليهم‌السلام .

فصل دوّم:دربيان روشهاى نصرت و يارى امام زمان عليه‌السلام در امر دين.

فصل سوّم:در بيان طريقه هاى نصرت و يارى حضرت صاحب الأمرعليه‌السلام ، در آن جهت كه راجع به خود ايشان است، گر چه در واقع برگشت آنهم به يارى در امر دين مى شود.

باب دوّم مشتمل بر دو فصل است:

فصل اوّل: در بيان روايات وارده در تفسير آيه شريفه: (قُلْ لا اَسئَلُكُم عَلَيهِ اَجراً اِلاّ المَوَدَّةَ فِى الْقُربى) از فضل محبّت و مودّت با ذوى القربى، و در بيان مصداق و مراد از ذوى القربى.

فصل دوّم: در بيان انواع و چگونگى مودّت با ذوى القربى و على الخصوص به وجود مبارك آنحضرت عليه‌السلام و در بيان اسباب و وسائل تحقيق و تكميل مودّت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)سوره محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آيه ٧.

(٢)سوره شورى آيه ٢٣.

(٣)بحارالانوار: ج١ ص١٥١ حديث١٣١.

(٤)بحارالانوار: ج٢٦ ص٢٧٤ حديث١٧.

(٥)رجوع شود به بحارالانوار: ج٢٦ ص٣١٩ باب٩.

(٦)سوره ابراهيم آيه ١٤.

(٧)سوره بقره آيه ٢٨٦.

(٨)عوالى اللآلى:ج ٢ ص ٥٨ حديث ٢٠٧

(٩)ترجمه:هيچ كس به حقيقت اطاعتى كه شايسته مقام خداوند است نمى رسد، گرچه سخت در بدست آوردن خشنودى خداوند حريص باشد، و در اين راه آنچه مى تواند سعى و تلاش نمايد. ولى از حقوق واجب خداوند بر بندگانش اين است كه به اندازه قدرت و توانائى خود در خيرخواهى و نصيحت كوشش كنند، و در راه بر قرارى و اجراى حقّ در بين خودشان همكارى نمايند. ( نهج البلاغه فيض:خطبه ٢٠٧).

(١٠)لازم به توضيح است كه متأسفانه در نسخه خطىّ موجود از مرحوم مؤلف ; مطالب باب دوّم بيان نشده است. و فقط مطالب باب اوّل به رشته تحرير در آمده است.

#  فصل اوّل: در بيان اخبار وارده در اهميّت و فضيلت نصرت و يارى ائمّه اطهار

بيان روايات وارده در فضيلت يارى ائّمه عليهم‌السلام

اينك اخبار و رواياتى كه در اهميّت و فضيلت نصرت و يارى ائمّه أطهارعليهم‌السلام وارد شده ; نقل مى نمائيم:

١ في « البحار » عن المحاسن بالاسناد إلى النبيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، أنّه قال لاِميرالمؤمنينعليه‌السلام: « إنّما مثلك مثل(قُلْ هُوَ الله اَحَد) فإنّه من قرأها مرّة فكأنّما قرأ ثلث القران، و من قرأها مرّتين فكأنّما قرأ ثلثي القرآن، و من قرأها ثلاث مرّات فكأنّما قرأ القرآن، فكذلك من أحبّك بقلبه كان له مثل ثواب ثلث أعمال العباد، و من أحبّك بقلبه و نصرك بلسانه كان له مثل ثلثي ثواب أعمال العباد، و من أحبّك بقلبه و نصرك بلسانه و يده كان له مثل ثواب أعمال العباد » (١).

يعنى: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: « به تحقيق كه مَثَل شما مثَل سوره( قُلْ هُوَ الله اَحَد) مى باشد، پس بدرستيكه شأن او چنين است كه هر كس يك مرتبه آن را بخواند، مثل آن است كه يك سوّم قرآن را قرائت كرده است، و هر كس دو مرتبه بخواند ; مانند آن است كه دو سوّم قرآن را قرائت كرده است، و هر كس آن را سه مرتبه بخواند، مانند آن است كه تمام قرآن را قرائت كرده باشد.

همچنين هركس شما را با قلب خود دوست بدارد از براى او مثل ثواب يك سوّم اعمال همه بندگان است، و هر كس شمارا به قلب خود دوست داشته و به زبانش يارى كند از براى او مثل ثواب دو سوّم اعمال بندگان است،و هركس شمارا به قلبش دوست داشته و به زبان و دست يارى كند، از براى او مثل ثواب همه اعمال بندگان است.

٢ فيه أيضا، عن « تفسير الإمام العسكريعليه‌السلام »في ذكر جمل ما نقل عليه‌السلام عن الله تعالى:« كذلك أحبّ الخلق إليّ القوّامون بحقّي، و افضلهم لديّ، و أكرمهم عليّ محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سيّد الورى، و أكرمهم و أفضلهم بعده عليّ أخ المصطفى المرتضى، ثمّ من بعده من القوّامين بالقسط من أئمّة الحقّ، و أفضلهم بعدهم من أعانهم على حقّهم، و أحبّ الخلق إلىّ بعدهم من أحبّهم و أبغض أعدائهم، و إن لم يكن معونتهم » (٢).

يعنى: خداوندجلّ شأنه فرموده: محبوبترين خلق نزد من كسانى هستند كه حقّ مرا بر پا داشته اند، و افضل و اكرم آنان نزد من ; محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه سيّد و آقاى خلائق است، و بعد از او افضل و اكرم آنها نزد من علىّ عليه‌السلام برادر مصطفى ; مرتضى است، سپس بعد از او كسانى كه امام بر حقّ هستند، آنهائى كه بر پا دارنده قسط هستند، و افضل آنها بعد از ايشان كسانى هستند كه آنها را براى حقّشان يارى مى كنند، و محبوبترين خلق نزد من بعد از اين يارى كنندگان ; كسانى هستند كه آنها را دوست دارند و دشمنان آنها را دشمن مى دارند و هر چند يارى نكنند.

٣ فيه أيضاً عن « مجالس المفيد(قدس سره) »بالإسناد عن الحسن بن عليّعليهما‌السلام ، أنّه قال: « من أحبّنا بقلبه ونصرنا بيده ولسانه، هو معنا في الغرفة الّتي نحن فيها، ومن أحبّنا بقلبه و نصرنابلسانه، فهو دون ذلك بدرجة، ومن أحبّنا بقلبه وكفّ بيدهولسانه، فهوفي الجنّة » (٣).

يعنى: حضرت امام حسن عليه‌السلام فرمود: هر كس ما را با قلب خودش دوست داشته و با دست و زبانش يارى كند، او در غرفه هاى بهشتى كه ما در آن ساكنيم با ما خواهد بود، و هر كس مارا با قلب خود دوست داشته و با زبانش يارى كند، پس او در بهشت يك درجه پائين تر از مقام ما جاى دارد، و هركس مارا با قلب خود دوست داشته و دست و زبانش را از ظلم بر ما باز دارد، پس او در بهشت خواهد بود.

٤ و فيه أيضا عن « المحاسن »، بالإسناد عن علي بن الحسين عليهما‌السلام ، قال: « قال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : في الجنّة ثلاث درجات، و في النّار ثلاث دركات، فأعلى درجات الجنان لمن أحبّنا بقلبه و نصرنا بلسانه و يده، و في الدرجة الثانية من أحبّنا بقلبه و نصرنا بلسانه، و في الدرجة الثالثة من أحبّنا بقلبه، و في أسفل الدرك من النار من أبغضنا بقلبه و أعان علينا بلسانه و يده، و في الدرك الثانية من أبغضنا بقلبه و أعان علينا بلسانه، و في الدرك الثالثة من أبغضنا بقلبه » (٤).

يعنى: حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت نموده كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: « در بهشت سه درجه و در جهنّم سه دركه است، پس اعلى درجات بهشت مخصوص كسانى است كه ما را با قلب خود دوست داشته و با زبان و دست خود يارى كنند، و در درجه دوّم كسانيند كه ما را با قلب خود دوست داشته و با زبانشان يارى كنند، و در درجه سوّم كسانيند كه مارا فقط با قلب خود دوست داشته باشد.

و در اسفل درك آتش كسانيند كه مارا با قلب دشمن داشته و در ظلم بر ما با زبان و دست خود يارى كنند، و در درك دوّم از آتش كسانيند كه دشمن دارند ما را با قلب خود و در ظلم بر ما با زبان خود يارى كنند، و در درك سوّم كسانييند كه ما را با قلب خود دشمن بدارند.

٥ و في « لئالي »، قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : إنّي شافع يوم القيامة لأربعة و لو جآؤوا بذنوب أهل الدنيا: رجل نصر ذرّيتي، و رجل بذل ماله لذريّتي عند المضيق، و رجل أحبّ لذريّتي باللسان، و رجل سعى لذريّتي إذا اطّردوا أو شرّدوا » (٥).

يعنى: حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همانا من در روزقيامت از براى چهارنفر شفاعت خواهم كرد ; گرچه آنان در آن روز با گناهان همه اهل دنيا بيايند:

يكى مردى كه ذريّه مرايارى نمايد.

ديگرى مردى كه مالش را به ذريّه من در حال تنگدستى آنها بذل نمايد.

ديگرى مردى كه با ذريّه من با زبان و قلب خود دوستى نمايد.

و چهارم شخصى كه در حوائج ذريّه من در حالتى كه ممنوع باشند از حقّشان، و از وطن و مسكنشان دور شده باشند سعى نمايد.

٦ و في « الخصائص الحسينيّه عليه‌السلام» في ضمن الحديث عن النبيّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، في ذكر ورود طوائف أُمّته عليه مع راياتهم، قال:

(ثمّ ترد علىّ راية تلمع وجوههم نوراً، فأقول لهم: من أنتم ؟ فيقولون:

نحن أهل كلمة التوحيد و التقوى من أُمّة محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و نحن بقيّة أهل الحقّ، حملنا كتاب ربّنا و أحللنا حلاله، و حرّمنا حرامه، و أحبّنا ذرّية نبيّناصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و نصرناهم من كلّ ما نصرنا به أنفسنا، و قاتلنا معهم من ناواهم.

فأقول لهم: أبشروا ; فأنا نبيّكم محمّد، و لقد كنتم في الدنيا كما قلتم، ثمّ أسقيهم من حوضي، فيصدرون مرويّين مستبشرين، ثمّ يدخلون الجنّة خالدين فيها أبد الآبدين » (٦).

يعنى: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در روز قيامت جمعى كه صورتهاى آنها از نور مى درخشد بر من وارد مى شوند، پس به آنها مى گويم: كيستيد شما ها ؟

مى گويند: مائيم اهل كلمه توحيد و تقوا از امّت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و مائيم بقيّّه از اهل حقّ كه كتاب پروردگار خود را حمل نموديم، و حلال آن را حلال دانستيم، و حرام آن را حرام دانستيم، و ذريّه پيامبر خود صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دوست داشتيم، و آنان را به آنچه خود رابه آن يارى مى كرديم ; يارى نموديم، و با كسانى كه با آنها دشمنى مى كردند جنگ كرديم.

پس من به آنها مى گويم: مژده باد شما را ; منم نبىّ شما محمّد، و به تحقيق شما در دنيا چنان بوديد كه گفتيد، و آنها را از حوض خود آب مى دهم، پس بر مى گردند در حالتى كه سيراب و خشنود باشند، سپس داخل بهشت مى شوند در حالتى كه هميشه در آن باشند.

٧ و في « البحار » عن علم الهدى سيّد المرتضىرضي‌الله‌عنه، في ضمن كلامه قال: قال الشيخ أدام الله عزّه : « و هشام بن حكم من أكبر أصحاب أبي عبد الله عليه‌السلام ، و بعد أبي الحسن موسى عليه‌السلام ، و كان يكنّى أبا محمّد و أبا حكم، و كان مولى بني شيبان، وكان مقيماً بالكوفة، و بلغ من مرتبته و علوّه عند أبي عبدالله جعفربن محمّد عليه‌السلام أنّه دخل بمنى، و هو غلام أوّل ما اختطّ عارضاً، و في مجلسه شيوخ الشيعة، كحمران بن أعين، و قيس بن الماصر، و يونس بن يعقوب، و أبي جعفر الأحول و غيرهم، فرفعه على جماعتهم و ليس فيهم إلاّ من هو أكبر سنّاً منه، فلمّا رأي أبو عبدالله عليه‌السلام أنّ ذلك الفعل كبر على أصحابه، قال: « هذا ناصرنا بقلبه و لسانه و يده » (٧).

٨ و في « الكافي » عن يونس بن يعقوب، في ضمن الحديث في واقعة رجل شامى جاء عند أبي عبدالله عليه‌السلام ، لمناظرة أصحابة إلى أن قال: قال عليه‌السلام: اخرج إلى الباب فانتظر من ترى من المتكلّمين فأدخله، قال: فأدخلت حمران بن أعين، و كان يحسن الكلام، و أدخلت الأحول، و كان يحسن الكلام، و أدخلت قيس بن الماصر، و كان عندي أحسنهم كلاماً، و كان قد تعلّم الكلام من علي بن الحسين عليهما‌السلام ، فلمّا استقرّبنا المجلس، و كان أبوعبدالله عليه‌السلام قبل الحجّ يستقرّ أيّاماً في جبل في طرف الحرم في فازة له مضروبة، فاخرج رأسه من فازته فإذا هو ببعير يخب، فقال: هشام و ربّ الكعبة، قال: فظننا أنّ هشاماً رجل من ولد عقيل، كان شديد المحبّة له،

قال: فورد هشام بن الحكم، و هو أوّل ما اختطت لحيته، و ليس فينا إلاّ من هو أكبر سنّاً منه، قال: فوسّع له أبو عبدالله عليه‌السلام ، و قال: « ناصرنا بقلبه و لسانه و بيده » (٨).

خلاصه محل شاهد ما در اين دو روايت آنست كه وقتى هشام بن حكم خدمت حضرت صادق عليه‌السلام شرفياب شد، حضرت از او تجليل فرموده و كنار خودشان جاى دادند، با آنكه او تازه خط عارضش روئيده بود، و در سنّ جوانى بود،و او را بر همه اصحاب كه در محضرش حاضر بودند در حالتى كه تمام از اجلاء شيوخ بودند مقدم داشت، پس جهت اين تجليل را چنين بيان فرمود: او ناصر و يارى كننده ما با قلب و زبان و دستش است.

٩ و في « نهج البلاغه » في ضمن كلامه الشريف: « نحن شجرة النبوّة، و محبط الرسالة، و مختلف الملائكة، و معادن العلم و ينابيع الحكمة، ناصرنا و محبّنا ينتظر الرحمة، و عدوّنا و مبغضنا ينتظر السطوة » (٩).

يعنى: مائيم شجره طيّبه كه ثمره نبوّت از آن هويدا گشته، و مائيم محل فرود آمدن رسالات الهى، و مقام رفت و آمد ملائكه، و مائيم معدنهاى علم و چشمه هاى حكمت، يارى كننده ما و دوست ما هميشه در معرض رحمت الهى است، و دشمن ما و كسى كه بغض ما را در دل دارد هميشه در معرض عذاب شديد الهى است.

١٠ و في « المشاهد » عن أبي عبد الله الحسين عليه‌السلام ، أنّه قال في كربلا لأصحابه:

« و من نصرنا بنفسه، فيكون في الدرجات العالية من الجنان، فقد أخبرني جدّي صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أنّ ولدي الحسين يقتل بطفّ كربلا غريباً وحيداً عطشاناً، فمن نصره فقد نصرني و نصر ولده القائمعليه‌السلام ، و من نصرنا بلسانه فإنّه في حزبنا يوم القيامة » (١٠).

يعنى: حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام در كربلا به اصحاب خود فرمود: هركس ما را به جان خود يارى نمايد، مقام او در درجات بالاى بهشت مى باشد، پس به تحقيق كه مرا جدّ بزرگوارم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر دادند كه: فرزندم حسين عليه‌السلام در زمين پر كرب يعنى كربلا شهيد مى شود، در حاليكه بى يار و ياور و تنها و تشنه باشد، پس هر كس او را يارى كند، پس به تحقيق كه مرا و فرزند او قائم عليه‌السلام را يارى كرده است.

١١ و در « عين الحيات » مرحوم مجلسى روايتى به سند معتبر از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل شده كه حضرت فرمود:

(براى بهشت هشت در است، از يك در پيغمبران و صدّيقان داخل مى شوند، و از در ديگر شهداء و صالحان، و از پنج در (ديگر) شيعيان و دوستان ما داخل مى شوند، و من بر صراط مى ايستم و دعا مى كنم و مى گويم:

خداوندا ! شيعيان و دوستان مرا و هر كس مرا يارى كرده است و به امامت من در دنيا اعتقاد داشته ; به سلامت بگذران.

در آن حال ندا از منتهاى عرش الهى در رسد كه: دعاى تو را مستجاب كرديم ; و تو را شفاعت داديم در حقّ شيعيانت.

پس هر يك از شيعيان و دوستان من و آنان كه مرا يارى كرده اند و با دشمنان من جهاد كرده اند با گفتار يا با كردارشان ; هفتاد هزار كس از همسايگان و خويشان و دوستان خود را شفاعت كنند، و از درِ هشتم ساير مسلمانان داخل مى شوند، يعنى آن جماعتى كه اقرار به شهادتين داشته باشند، و در دل ايشان به قدر ذرّه اى از بغض ما اهلبيت نباشد (١١).

و امّا اخبار ديگر غير از اين اخبارى كه بيان كرديم خصوصاً آنچه در فضل كيفيّات و عنوانهائى كه مصداق نصرت به آن حاصل مى شود مانند انشاء مراثى و مدايح چه بصورت نثر و چه به صورت نظم و غير آن ان شاء الله تعالى در فصل دوّم اشاره خواهدشد.

# فصل دوّم: دربيان كيفيّات نصرت و يارى حضرت ولىّ الله عليه‌السلام در امر دين

## نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با صفت تقوا

نصرت و يارى حضرت ولى الله عليه‌السلام در امر دين ; به عناوينى چند حاصل مى شود، كه در اينجا به دوازده كيفيّت از مهمترين و لازم ترين آنها بر وجه اختصار اشاره مى كنيم:

# كيفيّت اوّل

تقوا است. و بر اين مطلب يعنى بر اينكه با تقوا يارى امامعليه‌السلام حاصل مى شود شواهد بسيارى داريم، كه اجمالا بعضى از آنها را متذكّر مى شويم:

اوّل: فرمايش حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام در « نهج البلاغه » در ضمن نامه اى كه به عثمان بن حنيف عامل ايشان در بصره نوشته اند:

(ألا و إنّ لكلّ مأموم إماماً يقتدي به، و يستضيئ بنور علمه، ألا و إنّ إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، و من طُعمه بقُرصيه، ألا و إنّكم لا تقدرون على ذلك، و لكن أعينوني بورع و اجتهاد و عفّة و سداد) (١٢).

يعنى: آگاه باشيد ! همانا از براى هر كسى بايد امام و پيشوائى باشد كه در اعمال و احوال خود از او پيروى كند، و به روشنائى نور علم او هدايت بيابد.

آگاه باشيد ! همانا امام و آقاى شما به تحقيق از دنياى خود و از زينتهاى آن به دو جامه كهنه و از طعام آن به دو قرص نان اكتفا و قناعت كرده.

آگاه باشيد ! همانا شما توانائى بر اين نوع قناعت نداريد، و لكن مرا به اجتناب از آنچه حرام است وبه كوشش در فرائض و واجبات الهى و به كفّ نفس از حاجت و تملّق از اهل دنيا و به سعى در آنچه راه صحيح و درست است يارى كنيد.

دوّم: در كتاب « كافى » از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام روايت نموده كه حضرت فرمود:

(أعينونا بالورع، فإنّه من لقى الله عزّوجلّ بالورع كان له عند الله عزّوجلّ فرجاً، إنّ الله عزّوجلّ يقول: (مَنْ يُطِعِ الله وَ رَسُولَهُ فَاُولئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَ الله عَلَيْهِم مِنْ النَّبيينَ وَ الصِّديقينَ و الشُّهَداءَ و الصّالحِينَ وَ حسنَ اُولئِكَ رَفيقا) (١٣) فمنّا النبىّ و منّا الصّديق و الشهداء و الصالحون » (١٤).

يعنى: ما را به اجتناب نمودن از محارم الهى يارى نمائيد، پس همانا هر كس خداوند عزّوجلّ را با حال ورع ملاقات نمايد، براى او نزد خداوند فرج كامل از شدائد است، بدرستيكه خداوند در كلام مجيد مى فرمايد: كسانيكه خدا و رسول او را اطاعت نمايند ; پس اينان با كسانى كه در جوار قرب الهى و رحمتهاى خاصّه او در بهشت كه خداوند بر آنها انعام فرموده است از نبيّين و صديقين و شهداء و صلحاء ساكن خواهند بود.

سوّم: در كتاب « كافى » از حضرت صادق صلوات الله عليه روايت شده كه حضرت فرمود:

(إنّ شيعة عليّ خمص البطون، ذبل الشفاة، و أهل رأفة و علم و حلم، يعرفون بالرهبانية فأعينوا على ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد) (١٥).

يعنى: همانا شيعيان على صلوات الله عليه شكمهاى خالى و لبانى خشك دارند يعنى از جهت شدّت گرسنگى و زيادى روزه دارى و آنان اهل رأفت و علم و بردبارى هستند، و آنان به شدّت اعراض از اهل دنيا و از احوال و اعمال آنها شناخته مى شوند، پس براى محافظت از آنچه بر آن هستيد از ولايت اولياء معصومين و ائمّه طاهرين عليهم‌السلام با اجتناب نمودن از محارم الهى و كوشش زياد در انجام واجبات كمك و يارى كنيد.

چهارم: آنچه در ضمن جمله اى از توقيع حضرت صاحب الأمرصلواة الله عليه رسيده، كه مى فرمايد:

(إنّا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم، ولولا ذلك لنزل بكم البلاء و استطلمكم الأعداء، فاتّقوا الله جلّ جلاله و ظاهرونا على انتباثكم من فتنة قد أناقت عليكم) (١٦).

يعنى: ما اهمال در مراعات شما نكرده ايم و ياد شما را فراموش ننموده ايم، و اگر اين نبود ; هر آينه به شما بلاى سخت نازل مى شد، و دشمنان شما را مستاصل مى كردند، پس بپرهيزيد از خداوند و تقوا پيشه كنيد، و ما را بر بيرون آوردن شما از فتنه ايكه بر شما مشرف شده است ; يارى كنيد ».

و امّا حكمت اينكه چگونه با تقوا و ورع ; يارى امام عليه‌السلام حاصل مى شود اين است كه: منظور از نصرت و يارى كسى ; همراهى با او در رساندن نفعى به او يا دفع ضررى از او است، و هر كدام از اينها هم ممكن است نسبت به جان او يا به عرض و آبروى او يا نسبت به اهل و اولاد يا مال يا متعلّقين او باشد، و باز هركدام از اينها ممكن است در امور دنيوى يا اُخروى باشد.

عناوين تقوى كه مؤمن با آنها حضرت را يارى مى كند بنابراين ; مؤمن در تحصيل صفت تقوا ; با چند عنوان امام عليه‌السلام را نصرت و يارى مى نمايد، كه در هركدام نفعى است نسبت به وجود مبارك امام عليه‌السلام در همه جهاتى كه بيان كرديم.

عنوان اوّل: از بزرگترين و مهمترين امورى كه آنحضرت از جانب خداوند جلّ شأنه دارند ; هدايت بندگان و ارشاد آنها بسوى خير و صلاح است، تا آنكه در طريق حقّ ثابت قدم بوده و از اهل آن بشوند.

پس هر گاه انسان يك نفر از بندگان را هدايت و ارشاد كند تا آنكه از اهل خير و صلاح شود، اگر چه در واقع ; رسيدن او به درجه و رتبه صلاح از افاضه خود ايشان از جانب خداوند جلّ شأنه مى باشد، لكن به همان مرتبه ظاهرى كه انسان در هدايت او وسيله شده است; امام عليه‌السلام را يارى كرده است، و در اين امر فرقى نمى كند كه انسان ديگرى را ارشاد و هدايت به صلاح و تقوا نمايد يا خودش را اصلاح نموده و با تقوا شود، پس خود او هم يكى از آنهائيست كه امام عليه‌السلام بايد او را به خير و صلاح هدايت و ارشاد فرمايند.

و چون تقواى واقعى چه ظاهرى و چه قلبى موقوف به تحصيل معرفت و علم به دستورات ائمّه اطهار عليهم‌السلام دستوراتى كه در بيان حقيقت تقوا و وظائف و آداب آن است ، و به تبعيت و پيروى و عمل به آن دستورات است ; روشن است كه اين معرفت و عمل و تبعيّت ; با احياء امر ائمّه اطهارعليهم‌السلام ; و احياء اخبار و احاديث آنها ; و تضييع نشدن اوامر شان نسبت به اين بنده متّقى، و ابقاء و اظهار آن اخبار حاصل شده و تحقّق پيدا مى نمايد.

و اين احياء و ابقاء از بزرگترين و مهمّترين اقسام نصرت نسبت به امام عليه‌السلام است كه مورد رضايت و محبوبيّت ايشان بوده، و تأكيد زيادى به آن شده است.

عنوان دوّم: آنكه در مقام هدايت; هدايت عملى چندين برابر هدايت گفتارى مؤثر است و اثر واقعى دارد، بلكه هدايت گفتارى بدون هدايت عملى چندان اثرى پيدا نمى كند، پس هرگاه كسى اهل تقوا شد همان آثار ظاهرى تقواى او موجب تنبّه و تذكّر و هدايت ديگران مى شود.

و ان شاء الله تعالى بيان خواهد شد كه هدايت بندگان ; از انواع نصرت و يارىِ ولىّ الله در امر دين است، و به اين مطلب در « كافى » در باب « ورع » (١٧) و باب « علم » (١٨) تصريح شده است.

عنوان سوّم: آنكه هر گاه بنده مؤمن واقعاً به وصف تقوا متّصف شد و آثار كمال از او ظاهر گرديد، اين موجب عزّت و شرف امام عليه‌السلام است، چنانچه وارد شده: « كُونُوا لَنا زَيناً و لا تَكُونُوا لَنا شَيناً » (١٩).

واضح است كه كمال فرزند موجب عزّ و شرف پدر است، و كمال عبد موجب عزّ و شرف مولى است، و كمال مصاحب و دوست و هر چه متعلّقات انسان باشد موجب شرف و عزّ انسان است، و همه اين انتسابات ما بين امام عليه‌السلام و مؤمنين ثابت است، و اخبار زيادى در اين مورد وارد شده است (٢٠).

عنوان چهارم: آنكه مراتب تقواى واقعى بر آن وجهى است كه از ائمّه اطهار عليهم‌السلام وارد شده است، بنابراين ; چنانچه هر شخص مؤمن واقعاً در پى تحصيل تقوا باشد، حتماً بايد افعال و اقوال آنها عليهم‌السلام را كاملا تبعيّت نمايد و در اين تبعيت و پيروى ; تسليم شدن به امر آنها و تعظيم شأن جليل آنها عليهم‌السلام حاصل مى شود، و اين امر نسبت به ظاهر گرديدن مقام رفيع آنها نصرت و يارى كاملى است.

عنوان پنجم: آنكه بنده بواسطه اتّصاف به وصف شريف تقوا در زمره اولياء و شيعيان واقعى آنهاعليهم‌السلام داخل خواهد شد، و همين دخول در زمره در دوستان و اولياء آنها كه موجب زيادتى عدد آنها است نصرتى آشكار است، و اين نصرت نسبت به عزّ و شرف آنها است، و مؤيّد اين هم حديث نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه فرمود:

(تناكحوا و تناسلوا تكثروا فإنّي اُباهي بكم الاُمم يوم القيامة و لو بالسقط) (٢١).

كه آنحضرت: زياد شدن عدد شما اُمّت را ولو سقطى باشد موجب مباهات خود در ميان اُمّتهاى ديگر مى داند.

عنوان ششم: به مقتضاى اخبار زيادى ; وجود اهل تقوا در هر مكانى و مجمعى موجب رفع بلا و نزول رحمت است، ولو اينكه اهل آن مكان مستحق عذاب و بلا باشند، به طورى كه اگر وجود آنها نباشد بلا نازل مى شود.

و اين عنوان نصرت كاملى است نسبت به امام عليه‌السلام در مقام ظهور آثار وجود مباركش، چرا كه همه فيوضات الهيّه به يمن وجود مبارك حضرت ولىّ الله عليه‌السلام نازل و مقدّر مى شود، و آن فيوضات از طرف آنحضرت عليه‌السلام در هر مكانى و مجمعى بخاطر وجود شيعيانشان كه از اهل تقوا مى باشند ; افاضه مى شود، كه اگر تقواى آنهانباشد ; اعمال قبيحه ديگران مانع از ظهور آن آثار مى شود، پس افراد متّقى بواسطه تقواى خود ; امام عليه‌السلام را در افاضه اين فيوضات ; نصرت و يارى مى كنند.

عنوان هفتم: آنكه تقوا يارى است نسبت به آنحضرت عليه‌السلام در مقام دفع ضرر از متعلّقانشان يعنى جهّال از دوستان ايشان به خاطر آنكه گفتيم: اگر اهل تقواى از دوستان و شيعيان نباشند ; بلا و نقمت بر غير آنها وارد مى شود.

عنوان هشتم: آنكه هرگاه بنده مؤمن تقواى حقيقى پيدا كرد و به درجه كمال رسيد، خداوند متعال بعضى از كرامات را در برخى از مواقع از آنها ظاهر مى فرمايد، و هر گاه مردم كراماتى را كه از شيعيان حضرت ولىّ الله صلواة الله عليه ظاهرمى شود ; ديدند، موجب كمال و استحكام عقيده و معرفت و محبّت آنها نسبت به وجود مبارك آنحضرت عليه‌السلام مى شود.

بنابراين ; اين نصرت است هم نسبت به عزّ و شرف ايشان كه هم در نظر اخيار و هم در نظر اغيار ظاهر مى شود، و هم نصرت است براى متعلّقان و دوستان ايشان، زيرا موجب ثبات و بقآء آنها در طريق ولايت آنها و صراط مستقيم حق است.

عنوان نهم: آنكه هر گاه بنده مؤمن واقعاً اهل تقوا شد محل وثوق و اعتماد ما بين بندگان مى شود، و به اين سبب هر چه بگويد يا خبر دهد مورد اطاعت واقع مى شود، پس تقواى او نصرت است نسبت به احياء و ابقاء احاديث و اخبار ائمّه معصومين صلواة الله عليهم اجمعين.

و همچنين موجب نشر فضائل آنها و تقويت قلوب مردم در معرفت و محبّت با ائمّه عليهم‌السلام بوسيله اين احياء و انتشار كه از اثر تقواى او است ; مى شود، حتّى آنكه در حقّ بعضى از بزرگان و موثّقين از اصحاب اين مضمون وارد شده است كه: « لولا هؤلاء لاندرست آثارنا » (٢٢).

عنوان دهم: آنكه تقواى مؤمن نسبت به شيعيان و دوستان امام عليه‌السلام در امر آخرت آنها نيز نصرت و يارى است، زيرا بواسطه اعتماد و وثوق به آنها يعنى به اهل تقوا به فيض جماعت آنها در نماز فائض مى شوند.

عنوان يازدهم: آنكه تقواى مؤمن نصرت است نسبت به ولىّ الله صلواة الله عليه در امر دنياى شيعيان و دوستان ايشان، زيرا بواسطه اعتماد به قول آنها در امر نكاح و طلاق و شهادات و امثال اين اُمور، اُمور دنيوى آنها نيز منظم مى گردد.

عنوان دوازدهم: آنكه تقواى مؤمن ; يارى است نسبت به ظهور مراتب شئونات و كمالات حضرت ولىّ الله عليه‌السلام در قلب خودش مى باشد. زيرا تقواى حقيقى وقتى محقق مى شود كه ما بين تقواى ظاهرى و قلبى جمع شود، و هر گاه قلب بوسيله وصف تقوا از رذائل كه اصل و عمده آنها حبّ دنيا است پاك شد، دل منوّر مى شود، همچون چشمى كه باز شده و نور خورشيد و جلال او را ديده و به كمال او عارف شود ; دل مؤمن متقى بينا مى شود، و به جلال و كمال امام عليه‌السلام عارف و بصير مى گردد، و مرتبه نورانيّت ايشان در نزد او ظاهر مى شود، و قلب او نسبت به جلال و مقام رفيع ايشان خاضع و خاشع مى شود.

و اين عنوان ; هم نصرت قلبى و هم نصرت جسمى مى شود، بر حسب آنچه در تحصيل اسباب تقوا سعى مى كند، تا آنكه موجب بصيرت و نور قلبى شود.

بلكه بنابراين عنوان ; علاوه بر آنكه تقواى حقيقى سبب ظهور مراتب كماليه آنها در قلب خود او مى شود، وسيله ظهور اين مراتب از براى ديگران نيز مى شود، به خاطر آنكه در بعضى از اخبار وارد شده است:

(هر گاه قلب به تقواى از حبّ دنيا و آثار آن متّصف شد ; پس خداوند بر زبان او كلمات حكمت را القاء مى كند، كه حسن كلمات مورد تعجّب شنوندگان مى شود) (٢٣).

پس بنده مؤمن بعد از اينكه بوسيله نور تقوا در قلب خود نسبت به شئونات و مقامات رفيعه آنها عليهم‌السلام بصيرت و بينائى كامل پيدا نمود ; پس زبان او به آنچه در قلب ظاهر گرديده ناطق و گويا مى گردد، و با بيان او حجّت و دليل فضل و كمال آنها بر دوستان ; ظاهر و هويدا شده و به آن منتفع و هدايت مى شوند، و بر دشمنان اتمام حجّت شده و موجب رغم انف آنها مى گردد.

پس به اين عنوان تقوا هم نسبت به ظهور مقام امام عليه‌السلام در نظر دوستان و دشمنان نصرت مى شود، و هم نصرت مى شود نسبت به شيعيان و دوستان ايشان كه به سبب آن در صراط مستقيم ثابت مى مانند، و از فتنه اتباع شيطان رجيم سالم مى مانند.

و همين عنوان از تقوا ; يكى از وجوهى است كه در معنى و مراد از نصرت قلبى در هر مقام وارد شده است، چنانچه در بعضى از اخبار فضيلت نصرت و يارى امام عليه‌السلام ذكر شد، و بعضى ديگر از وجوه در معناى نصرت قلبى در كيفيّت هشتم ان شاء الله تعالى خواهد آمد.

عنوان سيزدهم: آنكه تقواى مؤمن نسبت به حقوق و اموال امام عليه‌السلام نصرت است، زيرا هرگاه بنده واقعاً با تقوا شد، پس آنچه از حقوق واجبه ماليّه امام عليه‌السلام به او تعلّق گيرد كه در امر خمس واجب مى شود در هر موردى كه به رضاى آنحضرت قطع پيدا كند ;انفاق مى نمايد، بر حسب آنچه در جاى خود بيان شده است.

و از جمله مواردى كه مورد رضاى امام عليه‌السلام است از حقوق واجبه و غير واجبه (٢٤)مقامى است كه احياء امر ايشان شود، و در چنين موردى نصرت و عزّ و شرف ايشان هم حاصل مى شود، كه بواسطه امر تقوا سهم ديگر از خمس را در مورد سادات از شيعيان ايشان انفاق مى كند. و نيز حقّ زكات را به عوام دوستان ايشان انفاق مى كند، و همچنين بواسطه اعتماد به او بسا از اين حقوق نزد او آورند، و او به اهلش و موردش بر وجه مزبور برساند.

پس بنابراين ; نصرت و يارى كرده نسبت به شيعيانى كه آن حقوق را اداء مى كنند و به فيوضات و آثار دنيوى و اُخروى آن فائز مى شوند، و هم نسبت به شيعيانى كه نيازمندند، پس اصلاح امر آنها مى شود و در فرج واقع مى شوند، پس همه اين خصوصيّات ; نصرت و يارى است نسبت به ولىّ الله صلواة الله عليه، و در مورد متعلقان ايشان كه به وسيله تقواى مؤمن ; نصيب او شده است.

عنوان چهاردهم: آنكه چون وارد است در اخبار ; و واضح است در انظار كه از آثار تقوا هيبت و عزّت الهى است كه در حال مؤمن ظاهر مى شود، و در دل منافقين و اشرار تأثير مى كند كه از او خائف و ترسان مى شوند، پس بسا باشد به اين سبب ; منكرات دفع شود، و حدود الهى اقامه گردد، و شرّ اشرار و فسّاق از اخيار مى شود، و همه اينها نصرت و يارى امام عليه‌السلام در امر دين است، چنانچه در كيفيّت چهارم ان شاء الله تعالى بيان خواهد شد.

عنوان پانزدهم: آنكه از جمله شئونات و مقامات رفيعه امام عليه‌السلام كه آثار و بركات آن به شيعيان و دوستانشان اختصاص دارد دعاو شفاعت آنحضرت عليه‌السلام است، كه به اين وسيله خداوند اعمال آنها را قبول فرموده، و نقصان آن اعمال را اصلاح، و از سيّئات آنها عفو مى فرمايد، كه اگر شفاعت و دعاى ائمّه اطهار عليهم‌السلام در حقّ اوليائشان نباشد ; هر آينه در دنيا و آخرت در سختى ها و نقمات الهى هلاك خواهند شد، و از ثوابهاى آن اعمال و حسنات محروم خواهند شد، و اين امر در روايات بسيارى بيان شده است (٢٥).

و تأثير دعاى امام عليه‌السلام در اعمال دوستان بر وجه مزبور نسبت به عبادات و اعمال صالحه آنها چنين است كه دوستان آنها در مقام عبادت و اهتمام در تكميل آن به حسب شرايط ظاهرى و باطنى هر چند نهايت سعى و كوشش را بكنند ; مَثَل آن عبادات صحيح و كامل مانند قطعه مسى است كه هر گاه كيميا به آن برسد، قدر و قيمت پيدا مى نمايد طورى لياقت پيدا مى كند كه براى سلاطين و عمارات عالى آنها زينت و زيور مى شود، و بدون كيميا قدر و قيمت آن ناچيز است و به آن مرتبه نخواهد رسيد.

پس همچنين است آن اعمال ; هر گاه به دعاى امام عليه‌السلام مقرون شود از جهت قبولى آنهاپيش خداوند ; مقام و مرتبه آنها جليل و بلند خواهد بود، به گونه اى كه مؤمن بخاطر زينت يافتن به آنها، و نيز بواسطه تزكيه و تكميل شدن نفس او به آنها لايق مى شود كه در مقامات عاليه جنان در رضوان و در جوار قرب الهى داخل شود، و در زمره اولياء طاهرين عليهم‌السلام بوده، و با آنها در مسكن آنها قرار گيرد، و به نعمتهاى آنان متنعّم شود.

امّا تأثير دعاء امام عليه‌السلام نسبت به معاصى و گناهان ; مَثَل آن مانند ترياقى است كه به شخص مسمومى مى دهند، و بواسطه آن اثر زهر از بين مى رود و از هلاكت سالم مى ماند، پس همچنين است دوستان ; كه به جهت دعاى امام عليه‌السلام گناهانشان بخشيده و از هلاكتى كه در اثر معاصى است به آنكه ايمان آنها فاسد و زائل شود سالم بمانند، چرا كه بعضى از معاصى و گناهان چنين اند كه گرچه به ظاهر صغير و كوچك ديده مى شود ; و لكن نزد خداوند عظيم و بزرگ است، و موجب سلب ايمان و كفر و شرك و ضلالت مى شود، پس بوسيله دعا و طلب مغفرت امام عليه‌السلام از شرّ چنين معاصى و از چنين هلاكتى سالم مى ماند.

و با اين بيان روشن شد كه يك وجه در مراد و معناى بعضى از اخبارى كه وارد شده است كه: « فائده صله نمودن مؤمنين با امام عليه‌السلام به مال خود تطهير و تزكيه آنها مى باشد» (٢٦)،كه اين تزكيه نسبت به اعمال صالحه آنها آن است كه آنچه ناقص باشد ; رفع نقصان مى شود، و آنچه تمام و كامل باشد ; رفعت قدر پيدا مى نمايد، به وجهى كه بيان شد كه چون مسى است كه به كيميا طلا شود.

و نسبت به قلوب آنها آن است كه آن ظلمتهائى كه از آثار معاصى پيدا شده است رفع مى شود، پس اخلاق آنها نيكو مى شود، و ايمان آنها در قلوب از فساد سالم مى ماند.

و نسبت به جسم آنها آن است كه از بسيارى از بليّات و آفات سالم مى ماند.

و نسبت به مال آنها آن است كه مال آنها گوارا و با بركت مى شود، و از بسيارى از خطرات مانند شرّ حسودان و صاحبان چشم بد و امثال اينها سالم مى ماند.

چنانچه در اين آيه شريفه هم (خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرهُمْ وَ تُزَكّيهِمْ وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلوتَك سَكَنٌ لَهُمْ ) (٢٧) اشاره به اين نوع تزكيه شده است، كه حاصل مضمون آن اينست كه: گرفتن اموال بندگان و دعاى ايشان در حقّ آنها سبب تزكيه و تطهير آنها مى شود، و سبب سكون و آرامش قلوب آنها از آنچه سبب اضطراب قلب است از شكوك شيطانى و شبهات نفسانى مى شود.

پس لازمه كمال ايمان و معرفت به اين مقام نسبت به امام عليه‌السلام آن است كه بنده مؤمن به عمل صالح خود مغرور نشود، و براى او در عمل ; هر چند به نظر او بزرگ و زياد آيد ; عُجب حاصل نشود.

و بنابراين ; هر چند تقواى او كامل باشد ; كمال سعى را بنمايد، و آنچه كه لازمه مودّت واقعى و موالات حقيقى نسبت به امام زمان عليه‌السلام است ; به عمل آورد چه در مال خود يا به زبان يا به فعل يا هرنحو ديگرى كه ممكن شود تا آنكه بوسيله اين مرتبه موالات مورد دعاى حضرت واقع شده، و بوسيله آن ; قلب و جسم او و اعمال و صفات و مال ; از جميع قذارات ظاهرى و باطنى دنيوى و اُخروى تزكيه و تطهير شود.

البتّه به بعضى از كيفيّات مودّت و نصرت با آنحضرت در فصل سوّم اشاره خواهدشد.

ولكن بسا شود كه بنده بواسطه زيادى گناهان يا كوچك شمردن فرائض الهى ; قابليّت تأثير دعاى معصوم در حالش از او سلب مى شود، چنانچه در اين آيه كريمه است:

(اِسْتَغْفَرْ لَهُم اَو لاتَسْتَغْفِر لَهُمْ اِن تَسْتَغْفِر لَهُمْ سَبْعينَ مَرَّةً فلَنْ يَغْفِرَ الله لَهُمْ) (٢٨).

وهمچنين از او قابليّت تأثير مواعظ بالغه رسول و امام عليهما‌السلام سلب مى شود، چنانچه در اين آيه مباركه است: ( ء اَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لايُؤمِنُونَ ) (٢٩).

پس با اين حال ; نه دعا در حقّ چنين كسى مى فرمايد، نه شفاعت براى او مى نمايد.

بنابراين ; هرگاه بنده مؤمن در تقوا سعى نمايد، و از اعمال ناپسند و گناهان كبيره و نيز تسامح در فرائض به گونه اى كه سبب استخفاف شود اجتناب كند، پس با اين حال ; قابل و لايق شده و جاى اميد هست كه مورد دعا و شفاعت حضرت ولىّ الله صلواة الله عليه واقع شود، و دعاء و شفاعت ايشان در حقّ او تأثير نمايد.

بنابراين ; هر مؤمن متّقى به تقواى خود، امام عليه‌السلام را در وقوع شفاعت و دعا ; نصرت و يارى كرده است، و اين در ظهور عزّت و جلال ايشان كه مقرّر است نسبت به مقام رفيع ولايتشان نصرت خواهد شد، چنانچه در همين عنوان فرمايش حضرت حجّت الله صلواة الله عليه ظهور دارد كه قبلا ذكر شد به اين مضمون كه:

(بپرهيزيد از خداوند، و يارى نمائيد ما را به بيرون آوردن شما از فتنه اى كه مشرف بر شما شده، و رو به شما آورده است (٣٠)

عنوان شانزدهم: آنكه از اعظم اقسام نصرت و يارى ايشان دعاى در تعجيل فرج آنحضرت عليه‌السلام مى باشد، و اينكه از اعظم شرايط تأثير دعا در استجابت به خصوص اين دعا تقوا است، و در فرمايش نبوى هم مروى است كه:

كافى است از دعا با وصف تقوا ; آن مقدارى كه كافى است از نمك براى طعام.

البته در اين مورد ; در كيفيّت هفتم مفصّلا بحث خواهيم كرد.

پس دعاء و طلب فرج آن عاليمقام عليه‌السلام بر و جهى كه به آن واقعاً نصرت آنحضرت حاصل شود در حالتى است كه بنده حقيقتاً داراى وصف تقوا باشد.

بنابراين ; بنده بواسطه سعى و كوشش در تحصيل تقوا ; در وقوع اين نصرت كامله نيز سعى مى كند، خصوصاً اگر در هنگام سعى و كوشش در امر تقوا ; متذكّر اين امر بود، و خصوصاً قصد نصرت نمايد، و اين مطلب نيز در كيفيّت پنجم و هفتم ذكر مى شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)محاسن:ج٢ ص٢٥١ حديث٤٧٣، بحارالانوار ج٢٧ ص٩٤ حديث٥٤

(٢)تفسيرالإمام العسكرى (عليه‌السلام ):ص٤٣ ، بحارالانوار:ج٢٧ ص٩٦ ضمن حديث٥٩.

(٣)امالى مفيد:ص٣٣ حديث٨ ، بحارالانوار:ج٢٧ ص١٠١ حديث٦٤.

(٤)محاسن: ج١ ص٢٥ حديث٤٧٢، بحارالانوار: ج٢٧ ص٩٣ حديث٥٣.

(٥)لآلي الاخبار: ج٤ ص٣١٨.

(٦)خصائص حسينيّه ص١١١ و ١١٢.

(٧)بحار: ج١٠ ص٢٩٥ حديث٤.

(٨)كافى: ج١ ص١٧١ و ١٧٢.

(٩)نهج البلاغه فيض: ضمن خطبه ١٠٨.

(١٠)فوائد المشاهد ص ٢٥٦.

(١١)عين الحيا: ص ٣٧٩.

(١٢)نهج البلاغه فيض: ص ٩٦٦ ضمن نامه ٤٥:

(١٣)سوره نساء آيه ٦٩

(١٤)كافى: ج٢ ص٧٨ حديث١٢.

(١٥)كافى: ج٢ ص٢٣٣ حديث١٠.

(١٦)بحارالانوار ج٥٣ ص١٧٥.

(١٧)كافى ج٢ ص٧٦.

(١٨)كافى ج١ ص٣٠.

(١٩)ترجمه: براى ما زينت باشيد، و براى ما مايه ننگ و عار نشويد. بحارالانوار ج٧١ ص٣١ حديث٣ با اندكى تفاوت.

(٢٠)رجوع شود به بحارالانوار ج٣٦ ص٤ باب «انّ الوالدين رسول الله واميرالمؤمنينعليهما‌السلام ».

(٢١)جامع الاخبار ص ١٠١.

(٢٢)ترجمه: اگر اين اصحاب نبودند هرآينه آثار ما كهنه و مندرس مى شد.( وسائل الشيعة: ج٢٧ ص١٤٢ حديث٣٣٤٢٩ با اندكى اختلاف).

(٢٣)ص بحارالانوار ج٧٠ ص٢٤٩ حديث٢٥ با اندكى تفاوت.

(٢٤)حقوق غير واجبه حقوقى است كه در جمله اى از اخبار وارد است كه: هر كس در طىّ سال بايد از مال خود چيزى در وجه امام (عليه‌السلام )و در امور ايشان انفاق نمايد، غنى به قدر غناء خود و فقير به قدر فقرش و فضل آنهم بسيار است. «منه ره»

(٢٥)رجوع شودبه بحارالانوار: ج٢٧ ص١٩٨ حديث٦٢، وص٣٠٨ باب٨، وص٣١١ باب٩.

(٢٦)كافى ج١ ص٣٨ حديث٧.

(٢٧)سوره توبه: آيه١٠٣.

(٢٨)ترجمه: خواه بر آنان طلب آمرزش كنى يا استغفار نكنى ، اگر هفتاد مرتبه بر آنان طلب آمرزش كنى خداوند هرگز آنان را مورد غفران خود قرار نمى دهد.(سوره توبه آيه٨٠).

(٢٩)ترجمه: خواه انذار كنى و بترسانى آنها را يا نترسانى آنها را، آنان ايمان نمى آورند.(سوره بقره آيه ٦).

(٣٠)به مراجعه شود.

# كيفيّت دوّم

سعى و اهتمام در ارشاد و هدايت جاهلين است

## نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با ارشاد جاهلين

اعم از آنكه جهالتشان ;جهالت كفر و شرك باشد يا جهالت ضلالت يا جهالت در احكام دين، يا جهالت در امر فسق و فجور باشد.

هدايت چند قسم است.

اوّل آنكه به گفتار باشد ; مثل تعليم آنچه رفع جهالت شود، يا ترغيب و تحريص نمودن جاهل را بر وجهى كه در مقام رفع جهل خود بر آيد، به گونه اى كه علاقه مند شود كه در مجالس علم نزد علماء حاضر شود.

دوّم آنكه با فعل و كردار باشد، مثل آنكه فعل و حال انسان در كمالات و حسن اخلاق و مواظبت به آداب بطورى باشد كه موجب رغبت و تأليف قلوب جاهلين شود.

و اين قسم بهترين وسيله در خصوص هدايت و ارشاد است، چنانچه در امر تقوا بيان شد.

سوّم آنكه به مال باشد ; مثل آنكه مال خود را بخاطر تأليف قلوب مردم انفاق كند، به گونه اى كه به اين وسيله در روى آوردن بسوى امر حقّ رغبت نمايند، و ترك كفر يا شرك يا ضلال يا فسق نمايند، يا آنكه در امر زندگى آنها كمك كند تا آنها بر تحصيل احكام و امر دين اقدام نمايند، يا آنكه مجلسى را از جهت مذاكره علم منعقد نمايد ; و در آن آنچه موجب رغبت حضور در آن شود از اطعام و نحو آن خصوص نسبت به عوام و جاهلين و مستضعفين مهيّا نمايد.

و تأييد و تأكيد بر حُسن اين نوع ترغيب ; آن است كه خداوند متعال سهمى از زكات (١) را در مورد تأليف قلوب از اهل كفّار از اهل كتاب و غير از آنها يا مطلق ضعفاء و لو از مسلمين مقرّر فرموده، براى آنكه آنها بسوى اسلام يا به جهاد رغبت پيدا كنند، كه اين مطلب مفصّلا در كتب فقهى بيان شده است.

و همچنين در روايات نقل شده است كه:

وقتى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواستند اقرباء خود را بسوى دين مبين خود دعوت فرمايند، به حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود: طعامى مهيّا فرمايند، و بعد از اطعام حاضرين ; دعوت خود را اظهار فرمودند، و در حديث است كه تا سه روز اين عمل را تكرار فرمودند (٢).

يك وسيله كاملِ ديگر از وسائل ارشاد و هدايت ; تحرير و تأليف و تصنيف احاديث و اخبار و مطالب علمى و دلائل و برهانهاى حقّه است، و اين كيفيّت نصرت ; يعنى هدايت و ارشاد جاهلين اگر چه بر حسب تعميمى كه در اقسام آن ذكر شد، معلوم شد كه اقدام بر آن از براى همه بندگان، هر كدام به قسمى از اقسام آن بر وجه مقدور و ميسور امكان دارد.

بنابراين ; همه بندگان بايد كمال اهتمام را داشته ; در بعضى موارد به عنوان وجوب و در برخى ديگر به عنوان استحباب ; به هر قسم و به هر وجهى كه مقدور و ممكن شود سعى در هدايت جاهلين بنمايند.

و هرگاه انسان به اين عمل موفّق شود ; به محبوبترين عبادات پيش خداوند دست يافته، و اشرف وسائل و اقرب قربات نزد او رسيده است، و هم مراد واقعى از احياء نفس است كه فضل جليل آن در اين آيه مباركه است ( وَ مَنْ اَحْياها فَكَاَنَّما اَحْيَا النّاسَ جَميعاً ) (٣) يعنى: و هر كس نفسى را احياء نمايد، پس چنان است كه تمام مردم را احياء نموده باشد.

و از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام در بيان آن از « كافى » روايت شده كه تأويل اعظم آيه ; آن است كه: هر كس نفسى را از ضلالت و گمراهى بسوى هدايت راهنمائى كند (٤).

و در اخبار فضائل مهمّ و زيادى نقل شده است (٥).

و لكن عمده در انجام اين نوع نصرت، و درجه كامله آن نسبت به علماء كاملين است كه بر حسب اين فرمايش كريمه:

(وَ ادْعُ اِلى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتى هِىَ اَحْسَن) (٦)

و به اين روش استوار; هركدام از طوائف جاهلين را به مقتضاى حال ; به يكى از وجوه سه گانه هدايت و ارشاد فرمايند.

وجه اوّل: كه به طريق حكمت باشد، يعنى با بيان دقايق و حقايق و اسرار خفيّه در آيات الهيّه كه در ارض و سما و جميع آفاق و در جميع مصنوعات اوست، بر وجهى كه آن حكمتها و اسرار و دقايق بوسيله حسن بيان روشن و آشكار در عقول و افهام گردد، كه به سبب آن به وجه يقين به امر آفريدگار اذعان نمايند، و آيات او را تسليم نمايند، و همچنين سائر معالم دين آنچه تعلّق دارد به تقديرات، ونيز احكام حضرت ربّ العالمين را بيان نمايند.

و تأثير اين قسم دعوت مخصوص اهل كمال و عرفان است، و در مورد آنها در صورتيكه رد و انكارى نداشته باشند ; مفيد و مؤثّر مى شود، و اين انكار از خودخواهى و استكبار حاصل مى شود و از اعظم رشته هاى حبّ دنيا است كه مجموع آنها هفت رشته است، چنانچه در « كافى » روايت فرموده است (٧).

وجه دوّم: به طريق موعظه حسنه است، يعنى در مقام تبشير و بشارت ; فوائد و آثار و فضائل مهمّ و نيكوىِ دنيوى و اُخروىِ حسنات و اعمال نيك را بيان نمايد، و در مقام تنذير ; مفاسد و مهالك و خطرات عظيم و شديد دنيوى و اُخروىِ گناهان و مناهى الهى را بيان كند، و در هركدام به نرمى كلام و حسن و زيبائى بيان ; و به ذكر مثالهاى واضح و اخبار و سرگذشت امّت هاى گذشته، بطورى كه موجب رغبت نفوس و واقع شدن كلام در قلوب باشد، رفتار نمايد.

و تأثير اين قسم دعوت غالباً به صاحبان نفوس طيّبه و قلوب سليمه از مؤمنين است، خصوص نسبت به ضعفاء از جاهلين آنها.

وجه سوّم: به طريق مجادله به وجه احسن است، يعنى با بيان امر حقّ و اثبات آن به امر واضح و برهان قطعى كه انكار آن ممكن و جايز نباشد مگر از كسى كه مجادل و معاند باشد، كه در اين حال نتيجه بيان و برهان از براى چنين كسانى اتمام حجّت خواهد بود، و موجب خوارى آنها و عدم ظفر آنها بر مستضعفين از مؤمنين مى شود، و با وساوس فريب دهنده آنها ; ضعفاء جاهلين گمراه نمى گردند.

و اين قسم دعوت غالباً نسبت به اهل جدل و صاحبان خطاو لغزش است، و لكن عمده امرى كه در اين جهت شناخت و تذكّر آن لازم و مهم است ; اين است كه: مهمّترين وسيله در نفوذ كلام و تأثير قول هدايت كننده در قلوب و نفوس اخلاقِ نيكوى ظاهرى و باطنى در هدايت كننده است، و ديگر حُسن نيّت و خلوص است به آنكه غرض او همان نصرت امام عليه‌السلام در امر دين الهى و امر حقّ باشد.

چرا كه اين نوع نصرت ; يعنى تعليم عباد و هدايت آنها به وجه مزبور، نصرت كامله ايست كه افضل از تمام اقسام و كيفيّات نصرتها نسبت به آنحضرت عليه‌السلام است، و اين نوعى نصرت است به وجود مبارك ايشان، چه آنكه امر هدايت و ارشاد عباد امرى است الهى، كه از طرف رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وجود مبارك حضرت ولى عصر صلواة الله عليه موكول شده است.

پس هركس در جهت انجام اين امر به يكى از وجوه سه گانه اقدام نمايد چه از نظر مالى و چه از نظر گفتارى و چه از نظر عملى و كردارى ; و با توفيق الهى وسيله هدايت گروهى بشود ; در واقع حضرت ولىّ الله عليه‌السلام را در امر دين الهى نصرت كرده است، و به اين عمل ; نصرت الهى محقق شده است، و مصداق ( اِنْ تَنْصُرُوا الله يَنْصُرْكُمْ ) واقع مى شود، به طوريكه در مقدمه كتاب ذكر كرديم.

و في نهج البلاغة، قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام فيما كتب للأشتر النخعي رضي‌الله‌عنه في ضمن ما أوصى به: « أمره بتقوى الله، وإيثار طاعته، و اتّباع ما أمر به في كتابه من فرائضه و سننه الّتي لايسعد أحد إلاّ باتّباعها، و لايشقي أحد إلاّ مع جحودها وإضاعتها وأن ينصر الله سبحانه بقلبه ويده ولسانه، فإنّه جلّ اسمه قدتكفّل بنصر من نصره، و إعزاز من أعزّه » (٨).

و همچنين اين نوع نصرت و يارى آنحضرت عليه‌السلام نسبت به متعلّقان و رعايا و دوستان ايشان است، كه آنها را از هلاكت و عذاب دنيوى و اُخروى خلاص مى كند، و به فيوضات دنيوى و اُخروى فائز مى نمايد، و احاديث و اخبار هم در فضل اين نوع ناصرين يعنى علماء هدايتگر بسيار است (٩)، و آنها بعد از انبياء و اوصياء افضل از عامّه طوائف مؤمنين.

و از آن جمله روايت شده در «تفسير حضرت امام حسن عليه‌السلام » كه حضرت امام محمّد تقى صلواة الله عليه فرمود:

عالمى كه پرستارى كند يتيمان آل محمّد عليهم‌السلام را، آن كسانيكه از امام خود دور افتاده اند، و حيران مانده اند، و در دست شياطين اسير شده اند، و به دست دشمنان ما گرفتارند، پس آنها را از حيرت نجات دهد، و وسوسه هاى شياطين را از آنها دور كند، و دشمنان آنها را به دليل و برهانى كه از ائمّه آنها رسيده ذليل و مغلوب نمايد ; فضيلت اين نوع از علماء بر عابدها بيشتر از فضيلت آسمان و عرش و كرسى و حجابها بر زمين است، و مانند فضيلت ماه شب چهارده بر كوچك ترين ستاره هاى آسمان است (١٠).

همچنين در همين روايت است كه حضرت امام محمّدتقى عليه‌السلام فرمود:

اگر نباشد به بركت علمائى كه در زمان غائب بودن حضرت قائم عليه‌السلام مردم را بسوى آنحضرت دعوت مى كنند، و با دلائل محكم شبهات ملحدين را دفع مى نمايند، و عوام ضعيف را از دام شيطان و دشمنان دين نجات مى دهند، هر آينه تمام مردم گمراه شوند، و از دين برمى گردند، لكن اين نوع از علماء دلهاى ضعفاى شيعيان را نگاه مى دارد، همانطور كه صاحب كشتى سُكّان كشتى را نگاه مى دارد، و اين طائفه از علماء نزد خداوند جل شانهاز هر كسى افضل و بهترند (١١).

روايت ديگرى در « اصول كافى » نقل شده در ضمن روايتى از حضرت صادق عليه‌السلام از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

فضل عالم بر عابد مثل فضل ماه شب چهارده است بر باقى ستارگان ، و بدرستيكه علماء وارثان انبياء مى باشند، و همانا انبياء دينار و درهمى را ارث نگذارند، و لكن علم را ارث گذارند، پس هر كس آن را اخذ نمايد ; حظّ و بهره كامل برده است (١٢).

و عن تفسير العسكري عليه‌السلام أيضا: و قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام:

« من كان من شيعتنا عالماً بشريعتنا، فاخرج ضعفاء شيعتنا من ظلم جهلهم الى نور العلم الّذي حبوناه ; جاء به يوم القيامة و على رأسه تاج من نور يضيئ لأهل تلك العرصات و حلّة لايقوم لأقلّ سلك منها الدنيا بحذافيرها.

ثم ينادي مناد: يا عباد الله ! هذا عالم من تلامذة بعض علماء آل محمّد عليهم‌السلام ، ألا فمن أخرجه في الدنيا من حيرة جهله فليتشبّث بنوره ليخرجه من حيرة ظلمة هذه العرصات الى نيرة الجنان، فيخرج كلّ من كان في الدنيا علمه خيراً أو فتح عن قلبه من الجهل قفلا أو أوضح له عن شبهة » (١٣).

# كيفيّت سوّم

سعى و اهتمام در تحصيل علوم و معارف دينى از اصول و فروع دين، و نيز اهتمام در معرفت انسان نسبت به نفس خود در مقام فراگيرى علوم و رفع جهل از خود مى باشد.

نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با تحصيل علوم و معارف دينى و اينك چگونگى نصرت بودن اين كيفيّت را در چند جهت بيان مى كنيم:

جهت اول: آنكه خود انسان هم از جمله كسانى است كه هدايت او راجع به امام عليه‌السلام مى باشد، پس همان طور كه در هدايت ديگران نصرت حاصل مى شود به بيانى كه گذشت همچنين تحصيل نمودن وسائل هدايت خود و سعى در آن نيز ; نصرت محسوب مى شود، چنانچه در امر تقوا هم اين خصوصيت ذكر شد.

جهت دوّم: آنكه علم مثل چراغ است كه هرگاه روشن شود حتماً از آن روشنائى حاصل مى شود، پس بنده هم بعد از آنكه واقعاً داراى مقام و مرتبه اى از علم نافع شد، پس قهراً از علم او نور حاصل و افاضه مى شود، و جاهلين از او هدايت مى يابند.

پس با اين ملاحظه ; تعلّم و يادگيرى به منزله مقدّمه نصرت و يارى مى شود، مثل آنكه انسان هرگاه خود را براى جهاد با اعداء مهيّا نمايد، به آنكه تحصيل اسلحه نمايد، و تعلّم كيفيّت مجادله و مقاتله را براى جهاد با اعداء نمايد، مانند اسب دوانى و تيراندازى پس با اين آمادگى در مقدّمات ; نصرت در جهاد فى سبيل الله مى شود، و به اين مقدار شخص داخل در زمره انصار شده، و فائز به فضيلت آنها مى شود.

پس همچنين است در علوم كه از براى هدايت كردن مهيّا مى شود، و اين هدايت از افضل كيفيّات نصرت و يارى امام عليه‌السلام است، و اگر چه تعلّم به اين دو عنوان فى نفسه بر حسب اين بيان مزبور عنوان نصرت مى شود، ولى اين خصوصيت در آن مؤكّد مى شود هر گاه نصرت امام عليه‌السلام را در هنگام اشتغال به يادگيرى قصد كند، يعنى متذكّر اين جهت باشد، و اين علاوه بر فوائد و فضائل ديگر است كه از جهت حصول آنها اقدام به يادگيرى علم مى كند، پس نصرت امام عليه‌السلام را هم يكى از آن دواعى قرار دهد، و افضل از جميع فوائد ديگر بداند.

جهت سوّم: آن جهتى است كه در عنوان دوازدهم از عناوين نصرت بودن تقوا ذكر شد (١٤).

جهت چهارم: آن جهتى است كه در فصل سوّم از همين باب ان شاء الله خواهد آمد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)اشاره به آيه مباركه زكات در سوره توبه آيه ٦٠ مى باشد.

(٢)بحارالانوار ج١٨ ص١٨١ حديث١١.

(٣)سوره مائده آيه ٣٢.

(٤)كافى ج ٤ ص ٢١٠ حديث ٢

(٥)براى اطلاع بيشتر از احاديثى كه در اين مورد نقل شده به كتاب شريف كافى ج ٢ ص ٢١٠ باب « في احياء المؤمن » مراجعه شود.

(٦)سوره نحل آيه ١٢٥.

(٧)كافى ج ٢ ص ٣١٦ حديث ٨.

(٨)حضرت در اين نامه مالك را امر مى كنند به تقوا و ترس از خدا، و برگزيدن فرمان او، و پيروى از كتاب خود كه در آن واجبات و مستحباتى را امر فرموده كه كسى خوشبخت نمى شود مگر به پيروى از آنها، و بدبخت نمى شود مگر با انكار و ضايع كردن آنها، و اينكه خداوند متعال را با قلب و دست و زبانش يارى كند، چراكه خداوند متكفّل و ضامن شده كه يارى كننده خود را يارى نمايد، و كسى كه ارجمند و عزيز داند او را عزّت بخشد. ( نهج البلاغه فيض ص٩٩١ نامه٥٣ ).

(٩)رجوع شود به تفسيرامام حسن عسكرى (عليه‌السلام ) ص٣٣٩ ٣٤٥.

(١٠)تفسيرامام حسنعليه‌السلام ص٣٤٤ حديث٢٢٤.

(١١)تفسير امام حسنعليه‌السلام ص٣٤٤ حديث٢٢٥.

(١٢)كافى ج١ ص٣٤ ضمن حديث١.

(١٣)ترجمه: حضرت على عليه‌السلام فرمودند: هركس از شيعيان ما عالم به احكام شريعت ما باشد و ضعيفان از شيعيان ما را از تاريكى جهل به نور علمى كه بخشيده ايم راهنمائى كند، روز قيامت مى آيد در حاليكه بر سر او تاجى نورانى است و بر همه اهل محشر نور افشانى مى كند، و بر تن او لباسى قيمتى است كه قيمت يك رشته از نخ آن به دنيا و پيرايه هايش مى ارزد.سپس منادى ندا مى كند كه: اى بندگان خدا! اين دانشمندى از بعضى شاگردان آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، آگاه باشيد ; هركسى را در دنيا از حيرت جهل و نادانى بيرون آورده ; به نور او چنگ زند تا او را از حيرت تاريكى محشر به نور بهشت برساند، پس تمام كسانيكه در دنيا از او خيرى را آموخته بودند، يا از قلبشان قفل جهل و نادانى را بازكرده، يا شبهه اى را از آنها حلّ كرده باشد ; خارج مى شوند. (تفسيرامام حسن عسكرى عليه‌السلام ص ٣٣٩ حديث ٢١٥).

(١٤)به ص ٣٣ مراجعه شود.

# كيفيّت چهارم

امربه معروف و نهى از منكر است، و اين نوع ; نصرت و يارى كاملى نسبت به وجود مبارك ايشان است، بواسطه آنكه هرگاه امر به معروف و نهى از منكر با شرايط مقررّه آن واقع شود ; آثار زيادى چه از نظر ظاهرى و چه از نظر باطنى از آن ظاهر مى شود.

نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با امر به معروف و نهى از منكر امّا آثار ظاهرى اين است كه: با امر به معروف و نهى از منكرآن كسى كه اهل معصيت و گناه است يا بطور كلّى آن گناه را ترك مى كند و يا كمتر انجام مى دهد، يا موجب كمى جرأت او مى شود ; خصوصاً براى گناه در آشكارا، و همچنين بوسيله امر به معروف كسانى كه تارك واجبات و معروفات بوده اند ; آنها را بجا مى آورند.

و فايده ديگر آنكه: ديگران مندفع مى شوند، يعنى ديگر جرأت بر اقدام به گناهان و ترك واجبات را پيدا نمى كنند.

و اين دو جهت موجب ثبات احكام و اقامه فرائض و اعلام دين مى شود، و وسيله نشر و ظهور آنها مابين بندگان مى گردد، زيرا هرگاه بنا شد عدّه اى آنها را انجام داده و بر آنها مواظبت داشته باشند ; عده ديگر هم قهراً تأسّى و تبعيّت مى كنند، و عدّه اى هم متذكّر مى شوند.و امّا آثار باطنى: آنكه موجب نزول بركات و فيوضات الهى مى شود، و سبب دفع و رفع بليّات و نقمات مى گردد.

و در اين آثار ظاهرى و باطنى كيفيّاتى از نصرت حاصل مى شود كه ذيلا بيان مى كنيم:

امّا نسبت به آثار ظاهرى اين است كه همه آنچه ذكر شد از اقامه فرائض و استحكام آن و امثال آنها امورى است كه راجع به وجود مبارك امام عليه‌السلام است، پس هركس موفّق در جهتى از آن جهات گردد ; البته ايشان را نصرت و يارى نموده است.

امّا نسبت به آثار باطنى، چونكه بركات و فيوضات الهى به يمن وجود مبارك امام عليه‌السلام مى باشد، پس هركس وسيله شد در رفع موانع آن و سبب ظهور آنها شد ; آنحضرت عليه‌السلام را در ظهور آثار وجود مبارك ايشان نصرت و يارى كرده است، و اين يارى در جهت عزّ و شرف ايشان مى باشد، و نيز نصرت ايشان است نسبت به وابستگان و شيعيان كه منتفع به آن بركات مى شوند.

و امّا در دفع نقمات و بلياّت ; پس آنحضرت را در دفع ضرر دنيوى از دوستان ايشان يارى كرده است ; و نيز در دفع ضرر اُخروى كه به جهت ترك معاصى و انجام فرائض از عذاب آخرت نجات مى يابند و مبتلا به آنها نمى شوند.

# كيفيّت پنجم

مرابطه است، و در اين آيه مباركه به آن امر فرموده: ( اِصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا ) (١).

نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با مرابطه

در « كافى » روايت شده از حضرت صادق عليه‌السلام كه در بيان اين آيه فرمود:

(اِصبِرُوا عَلى الفَرائضِ و صابروا على المصائب و رابطوا على الائمّةعليهم‌السلام ) (٢).

يعنى: بر سختى انجام واجبات صبر كنيد، و يكديگر را در صبر بر مصائب امر كنيد ; و تسليت دهيد، و براى ائمّه عليهم‌السلام مرابطه نمائيد يعنى در مقام نصرت و موالات آنها باشيد.

## اقسام مرابطه

مرابطه بر دو قسم است:

قسم اوّل: كه معهود است در احكام ظاهرى شرعى ; آن است كه جمعى از مسلمين و از اهل ايمان در سرحدّات و مرزهاى ممالك اسلامى آماده باشند براى دفع دشمنان ; كه داخل در بلاد مسلمين نشده و هجوم بر آنها نياورند.

و نصرت بودن اين كيفيّت واضح است، زيرا اين هم يعنى دفع شر اعداء دين و اهل آن و حفظ بيضه اسلام و مؤمنين از امورى است كه راجع به وجود مبارك امام عليه‌السلام ، پس سعى در آن به هر وجه و هر درجه اى از درجات آن ; نصرت و يارى آن حضرتعليه‌السلام است، هم نسبت به وجود مباركش كه رفع سختى و مشقّتى از ايشان نموده، و هم نسبت به عزّ و شرف ايشان، چرا كه در غلبه مشركين ; آثار ايشان از بين مى رود، و در غلبه اهل دين ; احياء امر و ظهور آثار و شئونات ايشان مى شود، و هم يارى ايشان است نسبت به متعلّقان و دوستان ايشان كه از شرّ دشمنان از نظر جان و مال و عرض و دين حفظ مى شوند.

قسم دوّم: از مرابطه اين است كه: مؤمنين در هر حال منتظر فرج ائمّه دين و هداة معصومين عليهم‌السلام باشند، و در تسليم و اطاعت امر آنها و صبر بر طول زمان ظهور و فرج، و در آنچه در حال استتار آنها و امر آنها است از ابتلائات ثابت قدم باشند، و در اين حال در حدّ امكان اسباب جهاد و اسلحه و لو يك تيرى باشد مهيّا نمايند، و قلباً عزم بر يارى ايشان در هنگام ظهور داشته باشند، و از نظر ظاهرى و جسمى هم در امر آنها ثابت قدم باشد.

و از شواهد بر اين قسم و بر كمال فضل آن، روايتى است كه در « روضه كافى » از ابوعبدالله جعفى نقل شده كه جعفى گويد:

حضرت امام محمّدباقرعليه‌السلام فرمود: مرابطه در نزد شما چند روز است ؟

گفتم: چهل روز.

فرمود: لكن مرابطه ما مرابطه ايست كه هميشه روزگار است، و هر كس مرابطه نمايد در راه ما يعنى براى يارى ما اسبى را مهيّا نمايد براى او به اندازه دو برابر وزن آن ثواب و پاداش است، مادامى كه آن را نگاه داشته، و هركس براى يارى ما سلاحى را يعنى اسباب جنگى را مهيّا كرده و نگاه دارد; براى او ثوابى به اندازه وزن آن است، مادامى كه نزد او هست.

آنگاه فرمود: از يك دفعه و دو دفعه و سه دفعه و چهار دفعه جزع نكنيد، بدرستيكه مَثَل ما و شما مانند پيامبرى است كه در بنى اسرائيل بود، پس خداوند جل شأنه به او وحى فرمود: كه قوم خود را به جهاد دعوت كن، زيرا كه تو را يارى مى كنم.

پس آنها را از هر كجا كه بودند جمع نموده، و به اتّفاق هم روى بسوى دشمن نهادند، هنوز شمشير و نيزه بكار نبرده بودند كه دشمنان بر آنها غلبه كردند، و ايشان روى به هزيمت نهادند.

دفعه دوّم حقّ تعالى به آن پيامبر وحى فرمود كه: قوم خود را بسوى جهاد دعوت كن، بدرستيكه من شما را يارى مى كنم.

چون قوم خود را دعوت به جهاد نمود، گفتند: تو وعده نصرت به ما دادى و ما مغلوب شديم.

حقّ تعالى به آن پيغمبر وحى فرمود كه: اگر جهاد نكنيد مستوجب آتش خواهيد بود.

پس عرض كرد: خدايا جهاد با كفّار بهتر از آتش عذاب است.

پس قومش را به جهاد دعوت كرد، و سيصد و سيزده نفر از آنها به عدد اهل بدر دعوت او را اجابت نمودند، پس آن پيامبر با آن سيصد و سيزده نفر رو بسوى دشمن نهادند، هنوز شمشير و نيزه بكار نبرده بودند كه حقّ تعالى آنها را نصرت و يارى فرمود و فتح نمودند، و بر دشمنان غالب شدند (٣).

و نيز در « بحار» از « غيبت نعمانى» روايت شده كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

(هر يك از شما براى ظهور قائم عليه‌السلام آلت حربى مهيّا كنيد، اگر چه يك تير باشد، اميد است همين كه اين نيّت را داشته باشد، حقّ تعالى او را از اصحاب و ياوران او قرار دهد) (٤).

افعال انسان در مقام ترتّب ثواب و اجر بنابر آنچه در معناى مرابطه ذكر و نيز از حديث امام محمّد باقر عليه‌السلام و احاديث ديگر استفاده مى شود، ظاهر مى گردد كه تقوا و آنچه بعد از آن ذكر كرديم يعنى كيفيات سه گانه همه از قسم دوّم مرابطه محسوب مى شوند ; به اين بيان كه: افعال صادره از انسان در مقام ترتّب اجر و ثواب بر آنها، بر چهار قسم است:

قسم اوّل: افعالى است كه فى نفسها جنبه عبادى ندارند، يعنى در جمله عبادات متعارفه معيّنه در شرع محسوب نمى شوند، پس اجر و ثوابى هم بر آنها مترتّب نمى شود، مگر در حالتى كه در آنها قصد عبادت بشود، و به يك عنوان از عناوين عبادت او را در آورند.

و اين قسم مثل كليّه اُمور مباح مانند خوردن و آشاميدن و خواب و رفت و آمد و معاشرت و امثال آنها هر گاه در مقام مقدّمه امر مستحبى يا واجبى واقع شوند در آنها قصد عبادت كند ; اجر و ثواب بر آن مترتّب شده ; و از عبادات محسوب مى شود، مثل آنكه چيزى را بخورد يا بياشامد، يا مباحى را انجام دهد از جهت خواهش يا سرور مؤمنى; كه در اين حال استحباب پيدا مى نمايد، و فضل و اجرهاى بزرگ و مهمّ بر آن مترتب مى شود، يا آنكه مقدارى كه به حدّ ضرورت است از اكل و شرب و نوم يا معاملات را از جهت رفع ضرورت از جهت مقدّمه عمل به فرائض و تكاليف الهيّه بجاى آورد، پس در اين حال عنوان وجوب پيدا مى كند.

بلى ; بعضى از اين امور مباحه در بعضى از مقامات فضل و شرافت تبعى پيدا مى كند، و اجر و ثواب بر آن مترتّب مى شود، بدون آنكه در آن قصد عبادت كند، چون خواب عالم كه عبادت است، و اين قهراً از جهت شرافت علم او است، و چون خوابيدن شخص روزه دار كه از جهت شرافت صوم است، و چون خوابيدن در ماه مبارك رمضان كه از جهت شرافت آن ماه شريف است، و امثال آنها.

قسم دوّم: افعالى است كه صورت عبادت دارد، و لكن اگر در آنها قصد عبادت نكند ; عبادت نمى شود و اجر و ثوابى بر آن مترتّب نمى شود، و اين قسم مثل كليّه عبادات مانند روزه و نماز مى باشد كه هر گاه قصد قربت در آن نشود از عبادت بودن خارج مى شوند، اگر چه صورتاً عبادت است بر حسب آنچه در تفصيل نيّت در كتب فقهى بيان شده است.

قسم سوّم: افعالى است كه خصوصيّتى دارد كه فى نفسه محبوب الهى است، ولو آنكه قصد قربت در آن نشود، و با قصد قربت افضل و اكمل خواهد شد، چون احسان كردن كه آن فى نفسه امرى است محبوب و مطلوب از هر كه صادر شود ولو از كافر باشد جزاى خيرى مترتّب بر آن مى شود چه در دنيا و چه در آخرت ولو به تخفيف عذاب باشد.

پس دراين قسم هرگاه بنده مؤمن اقدام كند، و قصد قربت هم در آن بنمايد ; موجب كمال اجر و ثواب آن مى شود، و وسيله ارتفاع مقام او در درجات عاليه جنان مى شود.

قسم چهارم: افعالى است كه در عنوان و مصداق خارجى يك عمل است، و لكن به حسب نيّت و قصد اگر انسان مصداق اعمال متعدده قرار دهد ; پس اجر و ثواب كامل هر يك را دريابد.

مثل آنكه شخصى مؤمن باشد، سيّد باشد، عالم باشد، مضطرّ هم باشد، پس احسان به او در عنوان و مصداق خارجى يك عمل است، و لكن عنوان احسان به مؤمن، و احسان به ذريّه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و احسان به عالم، و احسان به مضطرّ، و احسان به مظلوم، و اگر رحميّت هم باشد ; احسان به رحم است، و هرچه از اين عنوانها باشد ; هر كدام عمل و عبادتى مستقلّ است كه هر گاه انسان به هريك در هر مورد خاصّى اقدام كند; اجر كامل دارد، و لكن ممكن است در چنين موردى همه آن عناوين را قصد كند، و اجر هريك را كاملا دريابد.

و از اين قبيل كه تداخل افعال به حسب نيّت است در بعضى از واجبات و مستحبات جارى است كه در يك عمل به حسب نيّت; اعمال متعدّد محقّق مى شود، از آنجمله در امر غسل كه ممكن است به يك غسل نيّت اغسال متعدّده كرد چه واجب و چه مستحب و اثر همه حاصل شود، و يا در نماز كه ممكن و جائز است در يك نماز به حسب نيّت، دو نماز را به عمل آورد، بر حسب تفصيلى كه در كتب فقهى بيان شده است.

بنابراين ; آنچه در باب نصرت حضرت ولى عصرعليه‌السلام ذكر شد از اُمور پنج گانه و اُمور ديگرى كه ذكر خواهد شد از كيفيّات هفتگانه، پس هرگاه فى نفسه از اُمور مباحه باشد ; به واسطه همان كه قصد نمايد در آن حصول نصرت ولى عصرعليه‌السلام را در مقامى كه اميد حصول آن باشد، عمل او نصرت آنحضرت مى شود، و عنوان مرابطه پيدا مى كند، و بوسيله آن داخل در انصار ايشان و مرابطين در امر ايشان مى شود، و فضيلت نصرت و مرابطه با ايشان را در مى يابد، خصوصاً در حالى كه در خارج هم اثر نصرت بر آن مترتّب شود.

امّا هريك از امور مزبوره كه فى نفسه از جمله عبادات باشد، كه جنبه عبادى آن به غير عنوان نصرت باشد، به حسب مصداق خارجى آن، چون تقوا و همه فرائض الهى، يا از جمله عباداتى باشد كه عنوان نصرت هم قهراً بر آن مترتّب مى شود ولو بدون قصد آن چون هدايت جاهلين و امر به معروف و نهى از منكر پس در اين نوع هر گاه بنده بالخصوص قصد نصرت و يارى نمايد، اين موجب كمال درجه اجر و ثواب او به چندين برابر مى شود، علاوه بر آنكه اجر و ثواب كامل آن عناوين ديگر هم كه خود آن اعمال دارند ; در مى يابد، پس بواسطه همين قصد نصرت، جميع آن اُمور مسطوره عنوان مرابطه پيدا مى نمايند، و اجر كامل آن بر هريك از آنها مترتب مى شود.

و امّا اُمورى كه اصل عبادت بودن آنها در خارج به همان عنوان «نصرت امام» عليه‌السلام است چنانچه در فصل سوّم بيان خواهد شد ان شاء الله تعالى پس حكم آنها در جهت مرابطه بودن و ترتّب فضل مرابطه بر آنها ; واضح است.

# كيفيّت ششم

تقيّه است، و اين امر در ضمن سه مطلب بيان مى شود: نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با تقيه

اوّل: دربيان آنكه چگونه تقيّه نصرت آنحضرت صلوات الله عليه است.

دوّم: در بيان احاديث و اخبارى كه در فضيلت تقيّه و شدّت تأكيد در آن و در شدّت ذمّ ترك آن ; وارد شده است.

سوّم: در اشاره اجمالى به موارد تقيّه و كيفيّت عمل به آن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)سوره آل عمران آيه ٢٠٠.

(٢)كافى ج ٢ ص ٨١ حديث ٢.

(٣)روضه كافى: ص٣٨١ حديث٥٧٦.

(٤)غيبت نعمانى ص٣٢٠.

 چگونه با تقيّه حضرت را يارى كنيم؟ امّا مطلب اوّل: در بيان آنكه تقيّه نصرت و يارى حضرت حجّت عليه‌السلام در امر دين است، و آن بر اين وجه است كه: چون بر حسب آنچه در مطلب دوّم و سوّم ان شاء الله تعالى معلوم خواهد شد ; تقيّه در موردى است كه فعلى يا ترك فعلى كه لازم است از آن احتراز شود، در معرض خطرى باشد و آن خطر نسبت به آنحضرت عليه‌السلام يا به شيعيان و دوستان ايشان باشد، كه با تقيّه آن خطرات دفع يا مندفع مى شود.

پس هرگاه مؤمن در مورد وجوب و لزوم آن تقيّه نمود، وجود مبارك امامعليه‌السلام را در دفع خطر و ضرر يا در سالم بودن از آن خطر، نسبت به خود ايشان و متعلّقان و دوستانش يارى كرده است.

امّا نسبت به خود ايشان، مثل آنكه در موردى باشد كه عمل و قول مؤمن و لو در امر حقّ باشد موجب استهزاء اعداء و اشرار يا استخفاف و بى ادبى آنها به امر الهى و دين حقّ يا اسم او جل شأنه ; يا نسبت به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يا نسبت به امر امام عليه‌السلام شود، و همچنين در مواردى كه وهن به فرمايشات و اخبار آنها وارد آيد يا تضييع آنها گردد.

امّا نسبت به دوستان ; مثل موردى كه ترك تقيّه موجب خطر و ضرر نسبت به خود انسان يا مال يا آبرو يا اهلش يا نسبت به سائر مؤمنين باشد ; نصرت آنحضرت را در اين امور نموده.

پس در بعضى از آنها مربوط به جهات دنيوى ايشان است و بيان آن در فصل سوّم خواهد آمد و در بعضى از آنها مربوط به نصرت در امر دين است، مثل موردى كه تقيه وسيله محفوظ ماندن اخبار و احاديث آنها عليهم‌السلام از وهن يا تضييع يا مخفى شدن يا معطّل ماندن شود كه نگذارند به وفق آنها عمل شود، و مثل موردى كه تقيّه وسيله تأليف قلوب اعداء شود و همچنين امثال اين موارد و به اين سبب امر بر مؤمنين در باب اظهار حقّ و عمل به وظيفه و طريقه حقّ و ايمانى آنها سهل و آسان شود.

بيان روايات وارده در فضل تقيّه (تقيّه از نظر روايات و اخبار)

مطلب دوّم: در بيان اخبارى است كه در مدح تقيّه; و تأكيد در آن و مذمّت شديد در ترك آن وارد شده است، پس در اين مقام دو مقصد است:

## بيان روايات وارده در فضل تقيّه

مقصد اوّل: در ذكر آنچه در مدح تقيّه وارد است، كه به ذكر پنج حديث اكتفا مى شود:

حديث اوّل: در كتاب « كافى » از حبيب بن بشر از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه حضرتش فرمود:

(از پدر بزرگوارم شنيدم كه مى فرمود: به خدا قسم ; بر روى زمين نزد من چيزى محبوب تر از تقيّه نيست، اى حبيب ! هركس تقيّه كند ; خداوند او را بلند مرتبه مى فرمايد) (١).

حديث دوّم: در همان كتاب روايت شده از ابوعمروكناسى از آنحضرت صلوات الله عليه كه فرمود:

اى ابا عمرو ! اگر چنانچه تو را حديث نمايم به حديثى، يا فتوا دهم به فتوائى، بعد از اين بيائى و از آن پرسش كنى; خبر دهم تو را به خلاف آنچه خبر داده بودم يا فتوا داده بودم، به كدام يك از آنها اخذ مى كنى ؟

عرض كردم: قول دوّم را گرفته و ديگرى را كنار مى گذارم.

فرمود: در اين صورت راه درست را انتخاب كرده اى ; اى ابا عمرو! خداوند ابا دارد جز آنكه در پنهانى عبادت شود، به خدا قسم ; اگر چنانچه بر همين نحو عمل كنيد همانا براى من و شما بهتراست، و خداوند عزّوجلّ ابا دارد از براى من و شما در دين خود ; جز تقيّه نمودن را» (٢).

حديث سوّم: و نيز در آن كتاب از واسطى روايت كرده كه آنحضرت عليه‌السلام فرمودند:

(احدى به درجه تقيّه اصحاب كهف نرسيد، و آنان بر اين نحو بودند كه در عيدهاى كفّار حاضر مى شدند و زنّارها را مى بستند، پس خداوند اجر آنها را دو برابر عطا فرمود) (٣).

حديث چهارم: و نيز عبدالاعلى از آنحضرت عليه‌السلام روايت نموده كه گفت: شنيدم از امام صادق عليه‌السلام كه مى فرمود:

(همانا تحمّل امر ما مجرّد تصديق و قبول نمودن آن نيست، از بلكه پنهان كردن و حفظ آن از غير اهلش مى باشد، پس سلام به شيعيان ما برسان، و به آنهابگو: خداوند رحمت كند آن بنده اى را كه مردم را بسوى خود دوست نمايد، و مردم را به آنچه قبول و باور نمايند حديث كند، و آنچه را انكار مى كنند ; از آنها پنهان كند.

پس فرمود: به خدا قسم حال كسيكه كلامى مى گويد كه ما كراهت داريم (سر ما را فاش مى كند) كمتر از حال آن كسى نيست كه در حال جنگ با ما است، پس اگر چنين شخصى را مشاهده كرديد بسوى او رفته و او را از آن عمل باز داريد، و اگر از شما نپذيرفت كسى را كه از او مى ترسد بسوى او فرستاده تا او را وادار به ترك آن عمل كند، همانطور كه اگر كسى از شما طلب حاجت كند ; و با ملاطفت و نرمى حاجت او را روا كند، پس ملاطفت و نرمى نموده در حاجت من.

يعنى: همچنانكه در رفع نيازهاى خود با مردم با ملاطفت و نرمى رفتار مى كنيد، در پذيرش امر ما نيز با مردم با نرمى و ملاطفت رفتار كنيد (٤).

حديث پنجم: و نيز در كتاب « كافى» از عيسى بن ابى المنصور روايت شده كه گفت: شنيدم كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

(نفس كشيدن كسيكه از براى مامهموم و بخاطر خللى كه به ما رسيده ; غمگين باشد، به منزله تسبيح است، و همّ او براى امرى كه متعلّق به ما باشد به منزله عبادت است، و كتمان سرّ ما ; به منزله جهاد در راه خدا است) (٥).

بيان روايت وارده در مذمّت ترك تقيّه مقصد دوّم: در بيان احاديثى كه در مذمّت ترك تقيّه در مواردى كه لازم است نقل شده است، كه به ذكر پنج حديث اكتفا مى شود.

حديث اوّل: در كتاب « كافى» نقل شده از حضرت صادق عليه‌السلام كه فرمود:

(احتراز و اجتناب نمائيد از بجا آوردن عملى كه ما بواسطه آن مورد سرزنش و بدگوئى مردم واقع مى شويم، به تحقيق كه پدر بواسطه عمل فرزندش مورد سرزنش قرار مى گيرد، و از براى امام خود زينت باشيد، و مايه ننگ و وهن ايشان نباشيد) (٦).

حديث دوّم: باز در آن كتاب نقل شده از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام كه فرمود:

(تقيّه دين من و دين پدران من مى باشد وايمان ندارد كسيكه تقيّه نمى كند) (٧).

حديث سوّم: همچنين در آن كتاب از عبدالله بن ابى يعفور نقل شده كه گفت: شنيدم از حضرت صادق عليه‌السلام كه فرمود:

(تقيّه سپر مؤمن است از شرّ اعداء و حرز مؤمن است از وقوع در فتنه ها و بلاها و كسيكه تقيّه نمى كند ايمان ندارد، همانا كسيكه حديثى از احاديث ما به او مى رسد ; و متمسّك به آن مى شود ; و وسيله قرب ما بين خود و خداوند متعال قرار مى دهد ; پس اين تمسّك براى او در دنيا عزّت و در آخرت نور مى باشد، و همانا كسيكه حديثى از احاديث ما به او مى رسد، و او آن را فاش كند نزد غير اهلش اين امر موجب ذلّت او در دنيا مى شود و خداوند اين نور را از او بر مى دارد) (٨).

حديث چهارم: باز از معلّى بن خنيس از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده كه حضرتش فرمود:

(اى معلّى! پنهان كن امر ما را و آن را فاش مكن، همانا هركه امر ما را پنهان نمايد و آن را فاش نكند، خداوند او را بواسطه اين كتمان در دنيا عزيز مى كند و در آخرت آن را نورى در پيشانى او قرار مى دهد كه راهنماى او بسوى بهشت مى شود.

اى معلى! بدرستيكه تقيّه از دين من و دين پدران من مى باشد و كسيكه تقيّه نمى كند ايمان ندارد.

اى معلى! بدرستيكه خداوند دوست مى دارد كه در پنهانى عبادت شود، چنانكه دوست مى دارد در آشكار عبادت شود.

اى معلى! بدرستيكه فاش كننده امر ما مثل كسى است كه امر ما را انكار كرده است » (٩).

حديث پنجم: نيز از محمّد بن ابى نصر روايت شده كه گفت: مسئله اى از حضرت رضا عليه‌السلام سئوال كردم ، پس ابا كرده و جواب ندادند، آنگاه فرمود:

(اگر چنانچه هر چه مى خواهيد به شما عطا كنيم، به صلاح شما نخواهد بود و موجب گرفتارى صاحب شما خواهد شد، حضرت اباجعفر عليه‌السلام فرمود:

خداوند امر ولايت خود را نزد جبرئيل عليه‌السلام پنهان گردانيد، و جبرئيل آن را نزد حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پنهان كرد، و حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام پنهان نمود، و حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام نزد آنكسى كه خدا مى خواست آن را پنهان كرد، پس شماها آن را فاش مى كنيد، كيست آن كس كه بتواند يك حرفى را كه شنيده باشد نگاه دارد؟

حضرت اباجعفر عليه‌السلام فرمود: كه در حكمت آل داود عليه‌السلام چنين آمده است كه: سزاوار است از براى مسلمان آنكه بتواند خود دارى كند، و توجّهش به حال خود باشد كه غفلت پيدا نكند، و به اهل زمان خود بينائى داشته باشد، يعنى بداند با هركس چه نوع سلوك كند، و هر حرفى را به چه كسى اظهار كند پس از خداوند متعال بترسيد و حديث مارا نزد هركس فاش نكنيد.

پس اگر جز اين بود كه خداوند از اولياء خود دفاع مى كند و از دشمنان خود به خاطر اوليائش انتقام مى گيرد (پس دشمنان به سبب عناد خود، مؤمنين رانابود مى كردند ) آيا نمى بينى كه خداوند متعال با آل برمك چه كرد ؟ و چگونه از براى حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام انتقام گرفت ؟

و بتحقيق طائفه بنو اشعث در خطر عظيم بودند، پس خداوند خطر را از آنها دفع فرمود، بواسطه موالات آنها با حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام ، و شماها كه در عراق هستيد كارها و كردارهاى اين فراعنه را مى بينيد و آنكه چگونه خداوند آنهارا مهلت داده است.

پس بر شما باد ترس از خداوند عزّوجلّ، و دنيا شمارا مغرور نكند، و بواسطه مشاهده حال كسيكه به تحقيق خداوند او را مهلت داده، فريب نخوريد، پس در اين حال چنين خواهد شد كه امر فرج الهى شما مهيا و فراهم خواهد است » (١٠).

موارد لزوم تقيّه و كيفيت عمل به آن مطلب سوّم: در اشاره اجمالى به مورد لزوم تقيّه ; و كيفيّت عمل به آن، آنچه از برخى از احاديثى كه بيان شد و غير آنها استفاده مى شود، آن است كه تقيّه بر دو قسم است: ١ قولى ، ٢ فعلى.

تقيّه قولى نيز بر دو وجه است:

وجه اوّل: آنكه مؤمن از بيان احاديث اهلبيت عليهم‌السلام خصوصاً آنچه در بردادنده شئون جليل و خاصّه آنها است در جائيكه مورد استهزا و استخفاف قرار گيرد و به آن بخندند ; يا از روى نادانى انكار كرده و ردّ نمايند ; احتراز نمايد، چرا كه عدم احتراز در اين موارد موجب هتك حرمت اولياء الهى مى شود، و يا آنكه از روى حسادت يا دشمنى باشنيدن آن اخبار درصدد اذيت و قتل و غارت آنها برآيند.

وجه دوّم: آنكه انسان كلامى از قبيل سبّ و شتم و لعن و تبرّى را در جائى بگويد كه مى داند موجب سبّ و شتم و تبرى به امر الهى و اولياء او مى شود، چنانچه در اين آيه شريفه به آن اشاره شده

:(وَلا تَسُبُّوا الَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ الله فَيَسُبُّوا الله عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْم ) (١١).

و امّا تقيّه فعلى ; پس آن هم بر دو وجه است:

وجه اوّل: آنكه مؤمن از مجالست و معاشرت با اهل ضلالت و جهالت و كسانيكه امر حقّ و فعل و قول حقّ را استهزاء مى كنند، اجتناب نمايد.

وجه دوّم: آنكه در جائيكه به مجالست با اين افراد ناچار باشد، پس با آنها به طريق مدارا و حسن اخلاق معاشرت و رفتار نمايد، به طوريكه تاليف قلوب آنها شود، و اهل حقّ از ضرر و خطر آنها به سلامت باشند.

و هريك از اين اقسام چهارگانه بايد در چهار موردملاحظه شود:

اوّل: اعداء دين و منافقين.

دوّم: فسّاق و اشرار و ظالمين از اهل دين.

سوّم جهال از مؤمنين.

چهارم عامّه مؤمنين حتّى كاملين.

يعنى در هركدام از آنها نسبت به هر كدام كه از جهت مرتبه ايمان و يقين پائين تر مى باشد تقيّه كند. چنانچه در « كافى» در باب ذكر احاديث «صعبه مستصعبه» از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام به اين مضمون روايت نقل شده كه:

« سلمان رضي‌الله‌عنه از اباذر رضي‌الله‌عنه تقيّه مى فرمود» (١٢)

پس بنابراين ; حال سائر مؤمنين چگونه خواهد بود.

موارديكه تقيّه لازم نيست و لكن مورد لزوم تقيّه بر وجهى كه بيان شد در اقسام چهار گانه وقتى است كه بر تقيّه دفع محذورات مزبوره بشود، و لكن در جائى كه تقيّه مفيد واقع نشود ولو در تخفيف محذور و در هر صورت محذور باقى است پس در باره حكم آن ; در « كافى» از حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام چنين روايت شده كه حضرتش فرمود:

جز اين نيست كه تقيّه قرار داده شده براى آنكه مؤمن به سبب آن خون و جانش حفظ شود، پس هرگاه ضرورت بحدّى است كه انسان در معرض كشته شدن است، يعنى يقين دارد كه او را مى كشند، پس ديگر دراين حال تقيه نيست (١٣)، يعنى آنچه بخواهد از امر حقّ بگويد و طريق خود را اظهار كند، يا از دشمنان تبرّى و لعن نمايد، مانعى ندارد).

و در روايت ديگرى كه زراره از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام نقل ميكند كه حضرت فرمود:

(در مورد هر ضرورتى مى شود تقيّه نمود يعنى در هر خطر و ضرر جانى و مالى و ضرر عرض و آبروى خانوادگى يا دينى و كسيكه ضرورت دارد به خصوصيّت آن داناتر است هنگامى كه براى او ضرورت واقع مى شود » (١٤).

## كيفيّت تقيّه از دشمنان

و امّا در كيفيّت خصوص تقيه از اعداء، پس هر گاه مؤمن در مابين آنها قرار گرفت، و مضطرّ به مجالست و معاشرت با آنها گرديد، پس كيفيّت تقيه او در حالتى كه قلبش به ايمان در همه اعمال و افعالش از عبادات و غير عبادات از معامله و معاشرت و تكلم و هم تبرّى از امر حقّ بازبان مطمئن باشد، پس جمله اى از آنها از اُمور تقليدى است، كه در كتب فقهيه بيان شده است، و لكن مجملش چنين است كه:

هر گاه در ما بين آنها به ناچار واقع شد، نوعى رفتارنمايد كه آنها او را از خود گمان نمايند، و هيچ ملتفت نشوند كه او بر خلاف طريق آنها است، تا آنكه موجب خطر و ضررى نسبت به خود او يا مؤمنين ديگر يا نسبت به امر حقّ و معالم دين نشود.

و در « اصول كافى» در باب «تقيّه» (١٥) و باب «كتمان» (١٦) و باب «عشرت» (١٧); آداب و

## كيفيّت و خصوصيّات تقيّه

در ضمن رواياتى بيان شده است.

تذكّر مهمّ در مورد تقيّه

در «تفسير حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام » روايت شده كه آنحضرت از آباء طاهرينش صلوات الله عليهم اجمعين نقل فرموده:

(دو عمل و عبادت است كه اهميّت زيادى دارد ، تا آنجا كه مؤمن بسيار دعا نمايد، و طلب توفيق آن دو عمل را از خداوند بخواهد، يكى معرفت و شناخت به اداء حقوق برادران مؤمن، و ديگرى حُسن تقيّه) (١٨).

و در همان كتاب از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام روايت شده كه حضرتش فرمود:

(دو گناه است كه خداوند عفو نمى فرمايد و حتماً تقاص و تلافى آن را به عقوبت و عذابى مى فرمايد، مگر آنكه بنده از آن توبه نمايد، و هر نقصانى كه بواسطه اين دو گناه وقوع يافته باشد تدارك نمايد، و آن دو گناه: يكى ترك اداء حقوق مؤمنين و تضييع آن است، و ديگرى ترك تقيّه در مورد لزوم آن است) (١٩).

پس بنده مؤمن بعد از شناخت به آنچه در مدح تقيّه و تأكيد در آن وارد شده است ; و آنكه از بزرگترين فوائد و فضائل تقيّه آن است كه به سبب آن نصرت و يارى حضرت حجّت الله عليه‌السلام حاصل مى شود، و نيز دانست كه ترك تقيّه مذمّت شديدى دارد ; و همچنين آشنائى با اقسام و مواردى كه هركس ممكن است مبتلا به آن شود پيدا كرد ; پس سزاوار است كه از آن غافل نباشد.

و از خداوند توفيق عمل به آن را به بهترين وجه بسيار طلب نمايد، و از آنچه ممكن است از او واقع شده باشد ; توبه واقعى نمايد، و در تدارك آنچه را كه مى داند واقع شده ; كوشا باشد، تا آنكه به بليّه سخت آن گرفتار نشود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)كافى ج ٢ ص ٢١٧ حديث ٤.

(٢)كافى ج ٢ ص ٢١٨ حديث ٧.

(٣)كافى ج ٢ ص ٢١٨ حديث ٨.

(٤)كافى ج٢ ص٢٢٢ حديث٥.

(٥)كافى ج٢ ص٢٢٦ حديث١٦.

(٦)كافى ج٢ ص٢١٩ حديث١١.

(٧)كافى ج٢ ص٢١٩ حديث١٢.

(٨)كافى ج٢ ص٢١٨ حديث٥.

(٩)كافى ج٢ ص٢٢٣ حديث٨.

(١٠)كافى ج٢ ص٢٢٤ حديث١٠.

(١١)ترجمه: شما مؤمنان دشنام به آنها كه غير خدا را مى خوانند ندهيد تا مبادا آنها نيز از روى دشمنى و جهالت خدا را دشنام دهند (سوره انعام آيه١٠٨).

(١٢)كافى ج١ ص٤٠١ حديث٢.

(١٣)كافى ج٢ ص٢٢٠ حديث١٦.

(١٤)كافى ج٢ ص٢١٩ حديث١٣.

(١٥)كافى ج١ ص٢١٧.

(١٦)كافى ج٢ ص ٢٢١.

(١٧)رجوع به:كافى ج٢ ص٦٣٥ «كتاب العشرة».

(١٨)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٣٢٣.

(١٩)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٣٢١.

تتميم بحث تقيّه چنانچه ترك تقيه در مورد آن، مذموم و مورد نهى است بر وجهى كه گذشت و مخلّ به امر دين و ايمان انسان و ديگران است، همچنين است بعينه تقيّه نمودن و كتمان امر حقّ در موردى كه سبب تقيّه موجود نباشد، و اين فقط به جهت تسامح و تكاسل يا ملاحظه هواى نفسانى و راحت طلبى يا مراعات شئونات دنيوى و مقدّم داشتن حفظ آنها بر امر دين و احياء امر حقّ و نصرت اولياء الهى باشد، و اين تقيه از اظهار امر حقّ جهت ديگرى ندارد، خصوصاً تقيّه كردن علماء در اظهار علمشان.

و از جمله آنچه در شدت مذمّت كتمان امر حقّ وارد شده، روايتى است كه در تفسير منير حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام بر اين وجه ذكر شده:

دخل جابر بن عبدالله الانصارى على أميرالمؤمنينعليه‌السلام ، فقال له أميرالمؤمنين عليه‌السلام: يا جابر ! قوام هذه الدنيا بأربعة، عالم يستعمل علمه، و جاهل لايستنكف أن يتعلّم، و غنىّ جواد بمعروفه، و فقير لا يبيع آخرته بدنيا غيره.

يا جابر ! من كثرت نِعَم الله عليه كثرت حوائج الناس إليه، فإن فعل ما يحبّ الله عليه عرضها للدوام و البقاء، و إن قصّر فيما يحبّ الله عليه عرضها للزوال و الفناء، و أنشاء يقول شعر:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما أحسن الدنيا و إقبالها  |  | إذا أطاع الله من نالها  |
| من لم يواس الناس من فضله  |  | عرض للإدبار إقبالها  |
| فاحذر زوال الفضل يا جابر  |  | و اعط من دنياك من مالها  |
| فإنّ ذا العرش جزيل العطا  |  | يضعف في التحية أمثالها  |

ثمّ قال أميرالمؤمين عليه‌السلام: فإذا كتم العالم العلم ; أهمله، و زهد الجاهل في تعلّم ما لابدّ منه، و بخل الغنىّ بمعروفه، و باع الفقير دينه بدنيا غيره، جلّ البلاء و عظم العقاب » (١).

و فيه أيضا و قال أميرالمومنين عليه‌السلام

(سمعت رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يقول: من سئل عن علم فكتم حيث يجب إظهاره تزول عنه التبعة، جاء يوم القيامة ملجماً بلجام من النار) (٢).

و به اين مضمون اخبار بسيارى،در ذيل آيه مباركه ( اِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما اَنْزَلْنا.... ) (٣) و غير آن وارد است.

و در كتب ديگر هم به اين مضمون آمده كه: « علمائى كه كتمان حقّ مى كنند در قيامت با يهود و نصارى محشور مى شوند، و آنكه آنها به مقاريض مقراض مى شوند» و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العلىّ العظيم.

# كيفيت هفتم

## نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با دعا در تعجيل فرج

سعى و اهتمام در دعا نمودن در تعجيل فرج آنحضرت صلوات الله عليه است، و بيان آن بر وجه اجمال چنين است كه:

چون بر حسب برخى از احاديث و اخبار قطعيّه بلكه به مقتضاى ضرورت مذهب حقّ ثابت و معلوم است كه احقاق جميع حقوق الهيّهجلّ شأنه و حقوق جميع انبياء و اوصياء و اولياء از اوّلين و آخرين، چه نسبت به نفوس طيّبه و پاك آنها، و چه نسبت به حرمت آنها، يا اهل و اولاد آنها، يا مال آنها، و نيز ظهور جميع آثار دين و معالم حقّ موقوف به ظهور موفور السّرور حضرت بقية الله عليه‌السلام است آن را خداوند در قرآن وعده فرموده:

(هُوَ الّذي اَرسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَو كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (٤).

و فرمود:( وَعَدَ الله الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحات لَيَسْتَخْلفَنَّهُمْ في الأرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَُيمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الّذي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوفِهِمْ اَمْناً يَعْبُدُونَنى لايُشْرِكُونَ بى شَيْئاً) (٥).

و فرمود: (وَ نُريدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فى الأرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ) (٦).

و همچنين به مقتضاى بسيارى از اخبار و فقرات شريفه ادعيه و زيارات ; امر ظهور آنحضرت صلوات الله عليه و اصل وقوع آن ; يك وعده الهى است كه تخلّف پذير نيست، و لكن تأخير و تعجيل وقوع آن از امور بدائيّه است.

و همچنين بر حسب برخى از اخبار ثابت شده است كه دعاى مؤمنين هرگاه با آدابش واقع شود، تأثير و مدخليّت تامّه در تعجيل آن دارد، پس بايد همّ مؤمن در امر ظهور آنحضرت عليه‌السلام كامل تر باشد، و انتظارش بيشتر باشد، و به سبب طولانى شدن آن و مخفى بودن آثار دين و خذلان مؤمنين محزون تر باشد، كه اين حالات از جمله آداب اين دعا است.

پس با اين حال به قصد احقاق حقوق الهى و حقوق اولياء و ائمّه معصومين عليهم‌السلام و ظهور آثار دين مبين و خذلان كفّار و مشركين تعجيل فرج و ظهور آنحضرت صلوات الله عليه دعا نمايد.

بنابراين ; دعاء او در اين حال در تعجيل فرج ; مدخليّت و سببيّت تامّه پيدا مى كند، و اين مدخليّت پيدا كردن به دو عنوان است:

عنوان اوّل ; به ملاحظه آنچه در قصد و نيّت اوست از آرزوى قلبى بر وقوع فرج ; و همّ آن را در دل داشتن، چنانچه شرح بيان اين عنوان در كيفيّت هشتم مى آيد.

عنوان دوّم ; به ملاحظه تأثيرى كه در اين نحو دعاى بنده حاصل مى شود، بر حسب وعده الهى در استجابت آن در باب تعجيل شدن فرج، چنانچه اين هم بزودى بيان مى شود ان شاء الله تعالى.

و البته چنانچه در هر امرى اگر فعل كسى در وقوع آن مدخليّت و سببيّت پيدا كند، از اعوان و انصار صاحب آن امر محسوب مى شود، پس در امر فرج اهلبيت اطهار عليهم‌السلام چنين است كه افتتاحش به وجود حضرت صاحب الامر صلوات الله عليه مى باشد، هر گاه كسى به عنوان مزبور مدخليّت و سببيّت پيدا نمايد، پس او در واقع داخل در زمره اعوان و انصار ايشان است و به فضل جزيل آنها فائز مى شود.

پس در اينجا بيان دو امر به صورت اختصار براى ياد آورى اهل عبرت لازم و مهمّ است:

اوّل: در بيان برخى از رواياتى كه وارد شده است در آنكه ظهور آثار حقّ موقوف است به ظهور امر آنحضرت صلوات الله عليه.

دوّم: در بيان اخبارى كه وارد شده در آنكه براى تعجيل ظهور ; دعا اثر كامل دارد.

احاديث وارده در اينكه ظهور آثار حقّ ; بستگى به ظهور دارد امّا امر اوّل: گفتيم كه اخبار در اين مقوله بسيار زياد نقل شده و لكن در اينجا جهت تيمّن و تبرّك به ذكر ده حديث اكتفا مى شود.

حديث اوّل: در كتاب كافى روايت كرده: بإلاسناد عن أبي جعفر عليه‌السلام قال: قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : « من اولادي اثنى عشر نقيباً نجيباً محدثّون مفهّمون، آخرهم القائم بالحقّ يملأها عدلا كما ملئت جوراً » (٧).

يعنى: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: دوازده نفر از اولادهاى من نقباء و نجبايند، و ملائكه با آنها به اخبار غيبى تكلّم مى كنند و به الهامات الهيّه الهام كرده مى شوند، آخر آنها كسى است كه قيام به امر حقّ خواهد نمود، و زمين را از عدل پر مى كنند چنانچه از جور پر شده باشد.

حديث دوّم: باز در آن كتاب روايت كرده: بالاسناد عن ابي عبدالله عليه‌السلام في ضمن كلامه قال: فإنّ الحسين لمّا قتل عجّت السماوات و الأرض و من عليها و الملائكة، فقالوا: يا ربّنا! ائذن لنا في هلاك الخلق حتّى نجدهم عن جديد الأرض بما استحلّوا حرمك و قتلوا صفوتك، فأوحى الله إليهم يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي اسكنوا، ثمّ كشف لهم حجاباً من الحُجب فإذا خلفهم محمّد و اثنى عشر وصيّاً عليهم‌السلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتي و سماواتي و أرضي بهذا انتصر لهذا، قالها ثلاث مرّات » (٨).

يعنى: حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: بدرستيكه چون حسين صلوات الله عليه شهيد شد، آسمانها و زمينها و هر كس كه در آنها بود به ناله در آمدند، پس عرض كردند: اى پروردگار ما ! ما را در هلاك نمودن اين خلق اذن فرما، تا آنكه آنها را از اطراف زمين از بين ببريم، به سبب آنكه حرمت تو را ضايع كردند و برگزيده تو را كشتند.

پس خداوند بسوى آنها وحى فرمود كه: اى ملائكه من و اى آسمان و زمين من ! آرام باشيد، پس پرده اى از حجابها را براى آنها كشف فرمود، در اين حال از عقب آن حجابها وجود مبارك محمّد و دوازده نفر اوصياء او صلوات الله عليهم اجمعين آشكار شد، و اشاره فرمود به يكى از آنها كه مابين آنها ايستاده بود، پس فرمود: اى ملائكه من ! و اى آسمانها و زمين من ! با اين قائم و ايستاده ; براى اين مظلوم انتقام مى گيرم، و اين فرمايش را تا سه مرتبه تكرار فرمود.

حديث سوّم: شيخ صدوق (قدس سره) در « كمال الدين» روايت كرده كه: بالإسناد عن مفضّل عن الصادق عليه‌السلام ، عن أبيه، عن آبائه عليهم‌السلام ، عن أميرالمؤمنين عليه‌السلام قال:

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : لمّا اسري بي إلى السماء إلى أن قال: فقال الله عزّوجلّ: ارفع رأسك فلمّا رفعت رأسي و إذاً بأنوار عليٍّ و فاطمة و الحسن و الحسين و علىّ بن الحسين و محمّد بن علىّ و جعفربن محمّد و موسى بن جعفر و علىّ بن موسى و محمّد بن علىّ و علىّ بن محمّد و الحسن بن علىّ و "م ح م د" ابن الحسن القائم كأنّه كوكب درىّ.

قلت: يا ربّ و من هولاء ؟

قال: الائمّة، و هذا القائم يحلّل حلالي و يحرّم حرامي و به انتقم من أعدائي و هو راحة لأوليائي و هو الّذي يشفي قلوب شيعتك من الظالمين و الجاحدين و الكافرين، فيخرج اللات و العزّى طريين فيحرقهما، ففتنة الناس يومئذ بهما أشدّ من فتنة العجل السامري ) (٩).

يعنى: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چون مرا بسوى آسمان بردند، پس بعد از وحى هاى چند خداوند عزّوجلّ فرمود: سر خود را بلند نما، چون بلند نمودم در اين حال ; انوار علىّ و فاطمه و حسن و حسين و علىّ بن الحسين و محمّد بن علىّ و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و علىّ بن موسى و محمّد بن علىّ و علىّ بن محمّد و حسن بن علىّ و «م ح م د» بن حسن نمايان شد، آنكه ايستاده بود يعنى آخرين آنها در ما بين آنها همچون ستاره درخشان بود.

عرض كردم: پرودگارا ! اينها چه كسانيند ؟

فرمود: اينها امامانند، و اينكه ايستاده حلال مرا حلال ; و حرام مرا حرام خواهد كرد، و به او از دشمنان خود انتقام خواهم كشيد، و او سبب راحتى اولياء من مى باشد. و او است آنكسى كه به سبب او دلهاى شيعيان تو از شرّ ظالمين و جاحدين و كافرين شفا مى يابد، پس لات و عزى را در حالتيكه بدن آنها تازه باشد بيرون مى آورد، پس او آنها را مى سوزاند، و هر آينه امتحان شدن مردم به سبب آنها در اين روز شديدتر از امتحان به امر گوساله سامرى است.

حديث چهارم: نيز در « كافى» روايت كرده از حضرت امام محمّد تقى صلوات الله عليه كه فرمود: حضرت امير المؤمنين عليه‌السلام به مسجد الحرام تشريف فرما شدند، و با ايشان بودند حضرت امام حسن عليه‌السلام در حالتيكه تكيه فرموده بودند به سلمانرضي‌الله‌عنه، پس نشستند و در اين حال مردى با هيئت و لباس نيكو وارد شد، پس به اميرالمؤمنين عليه‌السلام سلام كرد، و ايشان جواب سلام دادند، بعد سه مسئله سئوال كرد.

حضرت امام محمّدتقى عليه‌السلام بعد از بيان آن مسائل و جواب آنها را از فرمايش حضرت مجتبى عليه‌السلام بر حسب محوّل فرمودن حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام بيان جوابها را به ايشان فرمود:

پس آن مرد گفت: شهادت مى دهم به كلمه توحيد، و هميشه شهادت به آن مى دهم، و شهادت مى دهم به آنكه وجود مبارك محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول الله مى باشند، و هميشه شهادت به آن مى دهم، و شهادت مى دهم به آنكه شما اشاره به اميرالمؤمنين عليه‌السلام كرد وصىّ او هستيد و قيام به حجّت او مى فرمائيد، و هميشه شهادت به آن مى دهم، و شهادت مى دهم به آنكه تو اشاره به حضرت امام حسن عليه‌السلام كرد وصىّ او مى باشى، و قيام به حجّت او مى فرمائى، و شهادت مى دهم به آنكه بعد از او حسين بن على صلوات الله عليه وصىّ برادرش مى باشد و قيام به حجّت او مى فرمايد.

و شهادت مى دهم به آنكه بعد از ايشان علىّ بن الحسين عليه‌السلام قيام به امر حسين عليه‌السلام مى نمايد، و شهادت مى دهم به آنكه محمّد بن على عليه‌السلام قائم بامر علىّ بن الحسين عليه‌السلام مى باشد، و شهادت مى دهم براى جعفر بن محمّد عليه‌السلام كه او قائم به امر محمّد است.

و شهادت مى دهم براى موسى بن جعفر عليه‌السلام كه او قائم به امر جعفر بن محمّد عليهما‌السلام است، و شهادت مى دهم براى علىّ بن موسى عليه‌السلام كه او قائم به امر موسى بن جعفر عليهما‌السلام است، و شهادت مى دهم براى محمّد بن علىّ عليهما‌السلام كه او قائم به امر علىّ بن موسى عليهما‌السلام است، و شهادت مى دهم براى علىّ بن محمّد عليه‌السلام كه او قائم به امر محمّد بن علىّ عليهما‌السلام است، و شهادت مى دهم براى حسن بن علىّ عليه‌السلام كه او قائم به امر على بن محمّد عليهما‌السلام است.

و شهادت مى دهم براى مردى از اولاد حسين صلوات الله عليه كه تا زمانى كه امر او ظاهر شود ; با كنيه نام برده نمى شود، زمين را از عدل پر نمايد چنانچه از جور پر شده باشد، و سلام و رحمت و بركات الهى بر تو باد، يا اميرالمؤمنين.

پس آن مرد برخاست و رفت، پس اميرالمؤمنين صلوات الله عليه فرمود: يا ابا محمّد در عقب او برويد ببينيد به كدام طرف مى رود ؟

پس امام حسن عليه‌السلام بيرون رفتند و بعد فرمود: طولى نكشيد مگر آنكه پاى خود را بيرون مسجد گذاردم ديگر نديدم به كدام سو رفت، پس نزد اميرالمؤمنين عليه‌السلام برگشتم و ايشان را به اين امر خبر دادم.

پس آنحضرت فرمود: آيا او را مى شناسيد ؟

گفتم: خدا و رسول او صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام دانا ترند.

فرمود: او خضر عليه‌السلام مى باشد (١٠).

حديث پنجم: در « كمال الدين» از احمد بن اسحاق قمى روايت شده كه گفت: خدمت حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام رفتم و مى خواستم كه درباره خلف و حجّت بعد از ايشان سئوال كنم، بعد از ذكر فرمايشاتى از ايشان مى گويد پس ايشان برخاستند و به عجله داخل خانه شدند، و در حالتى كه بر سر شانه ايشان پسرى كه صورت او چون ماه شب چهارده بود به سنّ سه سالگى بيرون آمدند.

پس فرمود: اى احمد بن اسحاق اگر كرامت تو نزد خداوند و حجّتهاى او نبود، براى تو اين فرزند خود را ظاهر نمى كردم، همانا او هم اسم و هم كنيه رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد، و آن كسى است كه زمين را از عدل و قسط پر مى نمايد، چنانچه از ظلم و جور پر شده باشد.

اى احمدبن اسحاق ! مَثَل او در اين امت مَثَل خضر عليه‌السلام و مَثَل ذى القرنين است، به خدا قسم غائب شود غيبتى كه در آن كسى از هلاكت و فتنه ها نجات نيابد، مگر كسيكه خداوند او را بر اقرار و اعتراف به امامت او ثابت گردانيده باشد، و او را بر دعا در تعجيل فرج موفّق فرموده باشد.

پس عرض كردم: اى مولاى من ! آيا از براى امر ايشان علامتى هست كه بواسطه آن اطمينان خاطر براى من حاصل شود ؟

پس آن پسر صلوات الله عليه به لسان عربى فصيح فرمود:

منم بقيّة الله در زمين او، و منم انتقام گيرنده از دشمنان او، و اى احمد بن اسحاق ! علامتى را بعد از مشاهده نمودن حقّ به چشم خود طلب نكن (١١).

حديث ششم: نيز در «كمال الدين» از جابر انصارى رضي‌الله‌عنهاز حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ذيل آيه مباركه ( اَطيعُوا الله وَاَطيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِى الأمرِ مِنْكُم) (١٢) روايت شده كه بعد از ذكر اسماء مباركه اوصياء و اولى الامر بعد از خودشان تا امام حسن عسكرى عليه‌السلام فرمود:

پس از آن حجّت الله در زمين ; و بقيّه او مابين بندگان او ; فرزند حسن بن على عليهم‌السلام اولى الامر است، او است آن كسى كه خداوند بر دو دست او مشارق و مغارب زمين را فتح مى نمايد، او است آن كسى كه از شيعيان و اولياء خود غائب مى شود، چنان غيبتى كه ثابت نماند بر قول به امامت او در آن غيبت مگر كسى را كه خداوند قلب او را از براى ايمان امتحان فرموده باشد.

جابر گويد: پس عرض كردم: يا رسول الله ! آيا از براى شيعيان ايشان عليه‌السلام به وجود مبارك او در حال غيبتشان انتفاعى هست ؟

فرمود: آرى به حقّ آن خداونديكه مرا به نبوت مبعوث فرمود بدرستيكه آنها در حال غيبت او به نور او استضائه مى كنند و هدايت مى يابند يعنى به علومى كه ازاو ظاهر شود، و علومى كه بواسطه او باقى بماند، و بوسيله موالات با او از فيوضات و بركات الهيه مثل انتفاع بردن مردم بواسطه شمس زمانى كه پشت ابر مخفى باشد و منتفع مى شوند (١٣).

حديث هفتم: به مقتضاى اخبار متعدد در تفسير اين آيه شريفه (وَعَدَ الله الَّذينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلَفَنَّهُمْ في الأرضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَُيمَكِنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذى ارْتَضى لَهُمْ وَ لِيُبْدِلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوفِهِمْ اَمْناً يَعْبُدُونَنى لايُشْرِكُونَ بى شَيْئا ) (١٤); اين آيه مباركه در حقّ وجود مبارك حضرت مهدى عليه‌السلام نازل شده، و اين سه كرامت الهى : استخلاف در ارض، و تمكين در آن، و ارتفاع خوف، درباره شيعيان و اولياء ; در عهد ظهور ايشان است.

و در بعضى از روايات مذكور است كه راوى خدمت حضرت صادق عليه‌السلام عرض كرد: كسانى گمان مى كنند اين آيه در حقّ فلان و فلان و فلان و على عليه‌السلام نازل شده.

حضرت فرمود: خدا دلهاى آنها را هدايت نكند، كجا متمكّن شد دينى و ميان مردم منتشر شد كه خداوند و رسولش آن را بپسندند ; و رفتن خوف از دلها و مرتفع شدن شكّ از سينه ها ; درعهد يكى از آن خلفاء و در عهد على عليه‌السلام بود، با حال ارتداد مسلمين و فتنه هائى كه برانگيخته مى شد در عهد آنها و جنگهائى كه ما بين كفّار و آنها واقع مى شد (١٥).

پس بعد از آنكه در اين وعده الهيه تأمل شود كه آن از براى عامّه مؤمنين صالحين است كه اشرف و افضل از همه آنها ائمّه اثنى عشر طيّبين و طاهرين عليهم‌السلام مى باشند به آنكه مرتبه بزرگوارى و رياست و حكمرانى در روى زمين به وجه حقّ براى آنها پسنديده است، به طورى كه هيچ خوفى از دشمنان براى آنها نباشد، و به سبب ايشان هيچ شركى در زمين نباشد.

و بعد از آن ; ملاحظه شود كه همه ائمّه طاهرين عليهم‌السلام و شيعيان صالحين آنها از دنيا رفتند و و براى آنها چنين نشد، و تا كنون چنين امرى براى وجود آخرين آنها و شيعيان در عهد ايشان واقع نشده است.

پس مقتضاى صدق وعده الهيه در چنين امر عظيم آن است كه بعد از اين البته واقع خواهد شد، و بنابراين مطلب ; اين آيه شريفه حجّت قطعيّه و شاهد صدق است از براى صدق همه اخبارى كه وارد است كه ظهور و فرج براى حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام با شيعيان ايشان واقع خواهد شد، و بعد از آن هم رجعت تمامى ائمّه معصومين و شيعيان صالحين كاملين آنها به حيات جسمانى دنيوى وقوع مى يابد، و خلافت الهيّه و دولت حقّه و فرج كلّى براى آنها الى يوم النشور و قيام القيامت مدام بر قرار است.

حديث هشتم: آنچه در « نجم الثاقب» از « تفسير عياشى» از حضرت كاظم عليه‌السلام در بيان اين آيه شريفه روايت شده ( وَ لَهُ اَسْلَمَ مَنْ في الَّسمواتِ وَ الأرضِ طَوعاً وَ كَرهاً) (١٦) كه فرمود: اين آيه در حقّ قائم عليه‌السلام نازل شده، هنگامى كه يهود ونصارى و صائبين و زنادقه و كفار را در مشرق و مغرب آن بيرون آورد، و اسلام را بر آنها عرضه مى كند، پس هركه با رغبت اسلام آورد، او را به نماز و روزه و زكات و آنچه مسلم را به آن امر كنند و از خداوند بر او واجب است امر فرمايد و هر كه اسلام نياورد ; گردنش را بزند، تا آن كه در مشرق ها و مغرب ها احدى نماند مگر موحد باشد (١٧).

حديث نهم: روايتى است در ذيل اين آيه مباركه ( وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَليِِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ في الْقَتْلِ إنَّهُ كانَ مَنْصُوراً) (١٨) در « كامل الزيارات» از حضرت صادق عليه‌السلام ، و در تفسير« فرات» از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام كه:

مراد از « منصور» حضرت قائم عليه‌السلام مى باشد، كه ولىّ دم آن مظلومند، و در هنگام ظهور از قاتلين ايشان خون خواهى مى كنند، و از جانب خداوند مورد نصرت و يارى قرار مى گيرد، يعنى: به اسباب خاصّه الهيّه از باطنى و ظاهرى كه در آن وقت براى ايشان است از قوّت و قدرت و از لشكريان ملائكه و جن و انس و غيره ها يارى مى شوند (١٩).

و در كتاب « نور الانوار» روايت فرموده كه: آنحضرت عليه‌السلام بعد از كشتار بسيارى از كفّار و اشرار و دشمنان، به بالاى منبر مى روند و يك بند از نعلين حضرت سيّدالشهداء صلوات الله عليه را بيرون مى آورند، و مى فرمايد: اگر همه دشمنان را بكشم مقابل خون اين بند نعلين نخواهد شد.

و در روايت است كه مى فرمايد: اگر همه اهل عالم را بكشم در عوض اين بند نعلين نمى شود.

حديث دهم: قسمتى از فقرات خطبه غديريّه است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(معاشر النّاس ألا و إنّى منذر و علىّ هاد، معاشر النّاس إنّى نبىّ و علىّ وصىّ، ألا أنّ خاتم الائمّة منّا القائم المهدىّ، ألا إنّه الظاهر على الدّين، ألا إنّه فاتح الحصون و هادمها، ألا انّه قاتل كلّ قبيلة من أهل الشّرك، ألا إنّه المدرك بكلّ ثار لأولياء الله عزّوجلّ، ألا إنّه النّاصر لدين الله) (٢٠).

يعنى حضرت رسول فرمودند صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : اى گروه مردمان! آگاه باشيد ; همانا من انذار كننده ام و على هدايت كننده است .

اى گروه مردمان! آگاه باشيد ; بدرستيكه من نبيّم و على وصىّ من است.

آگاه باشيد ; همانا خاتم ائمّه از ما قائم مهدى خواهد بود.

آگاه باشيد ; همانا او در امر دين بر ديگران غالب است و درآن سلطنت دارد.

آگاه باشيد ; همانا او گشاينده و فتح كننده شهرها و خراب كننده آنها است.

آگاه باشيد ; همانا او كشنده تمام قبائل اهل شرك است.

آگاه باشيد ; همانا او خون خواه همه خونهاى اولياء الهى است.

آگاه باشيد ; همانا او يارى كننده دين خدا است.

## اثر دعا در تعجيل ظهور حضرت قائم عليه‌السلام

امر دوّم ; رواياتى وارد شده كه در تعجيل ظهور آنحضرت عليه‌السلام; دعا اثر كامل دارد، و آنچه از اخبار دلالت بر اين امر دارد ; پنج قسم است:

قسم اوّل: در بعضى روايات تصريح شده است كه دعاى مؤمنين و طلب فرج آنحضرت عليه‌السلام موجب تعجيل در فرج مى شود، و ترك آن موجب تأخير در فرج مى شود.

از آن جمله روايتى كه در « نجم الثاقب» از شيخ جليل عيّاشى از فضل بن ابى قره نقل شده، كه گفت: از حضرت صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

حقّ تعالى به حضرت ابراهيم عليه‌السلام وحى فرمود كه: بزودى از براى تو از ساره پسرى متولّد مى شود.

ساره گفت: كه من پيره زن و عجوزه ام.

حقّ تعالى فرمود: بزودى فرزندى آورد و فرزندان آن پسر تا چهارصد سال در دست دشمن من معذّب مى گردند، به سبب آنكه كلام مرا ردّ نمود.

پس چون بنى اسرائيل در دست فرعون مبتلا شدند تا چهل روز در درگاه خداوند ناله و گريه نمودند.

حقّ تعالى به حضرت موسى و هارون عليهما‌السلام وحى فرمود كه: ايشان را از دست فرعون خلاص گرداند، و صد و هفتاد سال از آن چهار صد سال باقى مانده بود كه آن را از ايشان برداشت.

پس حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: كه اگر شما نيز چنين تضرّع و زارى مى كرديد، حقّ تعالى فرج ما را مقدّر مى كرد، و چون چنين نكنيد پس بدرستيكه اين امر به نهايت خود خواهد رسيد (٢١).

و در كتاب (احتجاج) در توقيع مبارك آنحضرت چنين آمده:

(و أكثروا الدّعا بتعجيل الفرج فإنّ ذلك فرجكم) (٢٢).

يعنى براى تعجيل فرج ; بسيار دعا كنيد، پس بدرستيكه اين دعاء موجب فرج شما است.

نكاتى مهمّ در توضيح كلام آنحضرتعليه‌السلام و اين روايت جامع ترين و كامل ترين كلام در امر دعا در فرج ايشان مى باشد، و در اينجا تذكر چند نكته لازم است:

اوّل: در آن ; شدّت تأكيد در باب دعا در فرجشان را بيان فرموده اند، به آنكه امر به آن فرموده اند، و آن ظاهر است و تا شاهد و قرينه بر اراده استحباب از آن نشده باشد ; حمل بر وجوب مى شود.

دوّم: زياد دعا كردن را بيان فرموده، بطوريكه لازم است در همه اوقات شب و روز و در همه مجالس و در همه حالات و خصوصاً بعد از نماز ها و مواقع استجابت دعا بر آن مواظبت و محافظت شود.

سوّم: بيان فرموده آنكه اين امر دعا در فرج ايشان بر همه بندگان فرض و لازم است، و بر فرد فرد ايشان مانند امر اقيموا الصلوة تكليفى است ثابت.

چهارم: اهتمام در طلب فرج را به وجه عموم بيان فرموده، چنانچه مقتضاى اطلاق كلمه « الفرج» همين است، يعنى: دعا در تعجيل فرج چه فرج كلّى و چه فرج در هر امرى از ايشان و طلب كشف حزن و رفع غم از قلب مباركشان در آنچه تعلّق به ايشان دارد يابه هريك از شيعيان لازم است.

پنجم: فائده دعا براى تعجيل فرج، فرج كلّى و عمومى براى جميع مؤمنين است كه با ظهور آنحضرت حاصل مى شود و جميع حالات دنيوى و اخروى آنها را شامل مى شود.

و شاهد براين تعميمات در فقرات توقيع رفيع با آنكه به مقتضاى ظاهر آن چنين است كلام حضرت صادق عليه‌السلام است در « كافى» در تفسير آيه شريفه:

(الَّذينَ يَصِلُونَ ما اَمَرَ الله بِهِ اَنْ يُوصَلَ) (٢٣)

قال: نزلت في رحم آل محمّد عليهم‌السلام وقديكون في قرابتك، ثمّ قال: فلاتكوننّ ممّن يقول للشىء إنّه في شىء واحد» (٢٤)

امر ائمه عليهم‌السلام بر دعا در هنگام شدائد و مهمّات قسم دوّم در بيان اخبارى است كه وارد شده در آنكه ائمّه اطهار عليهم‌السلام در حوائج و مهمات خاصه خود، شيعيان و اولياء خود را امر مى فرمودند كه دعا براى اصلاح آن حوائج و مهمات بنمايند.

از آنجمله در « بحار » روايت شده: بالاسانيد العديدة عن أبي هاشم جعفري، قال: دخلت على أبي الحسن علىّ بن محمّد عليه‌السلام و هو مهموم عليل، فقال لى: يا أباهاشم! إبعث رجلا من موالينا إلى الحير يدعوا الله لي.

فخرجت من عنده فاستقبلني علىّ بن بلال فأعلمته ما قال لي و سألته أن يكون الرجل الّذى يخرج.

فقال: السمع و الطاعة، و لكنّنى اقول: إنّه أفضل من الحير، إذا كان بمنزلة من في الحير، و دعائه لنفسه أفضل من دعائى له بالحير، فأعلمته عليه‌السلام ما قال.

فقال لي: قل: له كان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افضل من البيت و الحجر، و كان يطوف بالبيت و يسلّم الحجر، و انّ لله تبارك و تعالى بقاعاً يحبّ أن يدعى فيه فيستجيب لمن دعاه » (٢٥).

يعنى: حضرت امام علىّ النقى عليه‌السلام مريض بودند، فرمود: اى ابى هاشم! مردى از دوستان ما را جانب كربلا بفرست تا در حرم حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام از براى من دعا نمايد ; كه خداوند عافيت مرحمت فرمايد.

پس از خدمت ايشان بيرون رفتم، در اين حال على بن بلال رو به جانب من مى آمد، فرمايش ايشان را به او گفتم و از او درخواست كردم كه او براى امتثال فرمايش امام عليه‌السلام برود.

پس گفت سمعاً و طاعتاً، و لكن مى گويم كه آنحضرت عليه‌السلام خود از حائر افضل مى باشد، و او خود مثل كسى است كه در حائر مى باشد و امام است، و دعاء ايشان از براى خود افضل است از دعاى من در حقّ ايشان و در حائر.

پس اين كلام را به آنحضرت عليه‌السلام گفتم، به من فرمود: به او بگو: حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از كعبه معظمه و از حجر الاسود افضل بودند و با اين حال طواف كعبه را مى فرمودند و حجر الاسود را مى بوسيدند، بدرستيكه از براى خداوند تبارك و تعالى بقعه هائى است كه دوست مى دارد در مكانها خوانده شود، پس هر كس او را بخواند اجابت فرمايد، و حائر از جمله آن بقعه ها مى باشد.

و از آن جمله در كتاب « شفاء الصدور » از شيخ فقيه زاهد عارف احمد بن فهد حلّى رضي‌الله‌عنه در « عدة الداعى » روايت كرده كه حضرت صادقعليه‌السلام مريض شدند، به كسان خود امر فرمود كه شخصى را اجير كنند كه براى ايشان كنار قبر مطهر امام حسين عليه‌السلام دعا كند.

پس كسى را يافتند و به او گفتند، گفت: مى روم، ولى حسين عليه‌السلام; امام مفترض الطاعة است، و او نيز مفترض الطاعة است.

پس برگشتند بسوى حضرت صادق عليه‌السلام و كلام او را خبر دادند، آنحضرت در جواب فرمود: امر چنان است كه آن شخص گفته، و لكن ندانسته كه خداى تعالى را بقعه هائى است كه دعا در آنها مستجاب مى شود، و آن بقعه كه قبر حسين عليه‌السلام در آن است از آنهاست (٢٦).

پس از همه اين اخبار و اخباريكه در باب طلب دعا نمودن ائمّه اطهار عليهم‌السلام از شيعان و اولياء خود وارد شده است، چنين استفاده مى شود كه دعاء مؤمن تأثير در اصلاح حوائج و كشف هموم و غموم ائمّهعليهم‌السلام دارد.

و اين منافات ندارد با آنكه خود ايشان وسيله همه فيوضات الهى براى ديگران هستند، و از غير خود در همه جهات جزئيه و كلّيه بى نياز مى باشند، چرا كه همان طوريكه خداوند متعال جل شأنه با آنكه از غير خود يعنى همه موجودات غنى و بى نيازمى باشد، و لكن بندگان را امر به عبادتش فرموده، و نيز از آنها طلب يارى نموده، و از آنها قرض خواسته، اينها همه به اين حكمت است كه آنها در صدق عقيده شان و ضعف آن در مقام دوستى با خداوند امتحان شوند، و همچنين بوسيله عبادت و نصرت او لياقت و قابليت رحمتهاى او را پيدا نمايند، چنانچه در مقدّمه اين رساله به آن اشاره شد.

همچنين است امر نسبت به اولياء معصومين او عليهم‌السلام كه دوستان آنها در مقام خدمات و احسان و نصرت با آنها عليهم‌السلام ; در صدق عقيده مودّت و محبّت خود امتحان مى شوند، و نيز اين وسائل تطهير و تزكيه مى شوند، و از براى فيوضات و رحمتهاى الهيّه خصوصاً عطيّه هاى مهمّ و نيكوى اُخروى و درجات عاليه جنان و رضوان كه بوسيله ائمّه معصومين عليهم‌السلام عطا كرده مى شود قابل مى گردند.

چنانچه در احاديث بسيارى در « كافى » و غير آن خصوصاً در باب «صله به امامعليه‌السلام » و باب «خمس» به حكمت آن تصريح شده است (٢٧).

پس دعا هم براى آنها مثل يارى كردن آنها در جهاد و جنگ با دشمنان آنها و مخذول و مغلوب كردن دشمنانشان است، و به اين سبب كشف حزن ائمّه معصومين عليهم‌السلام مى شود، اگرچه آن شكست دشمنان نيز در واقع به يمن افاضه غيبيّه الهيه از جانب خود آنهاعليهم‌السلام مى باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)ترجمه: جابرعبدالله انصارى خدمت حضرت رسول عليه‌السلام مشرف شد، حضرت فرمودند اى جابر قوام و بر پاى بودن اين دنيا به چهار طايفه بستگى دارد: عالمى كه علم خود را بكار ببندد و مطابق علمش رفتار نمايد.و نادانى كه از پرسيدن و ياد گرفتن عارشان نشود ، و ثروتمندى كه از مالش ببخشد و بخل نورزد، و فقيرى كه آخرت خود را به دنياى ديگران نفروشد.

اى جابر! كسى كه نعمتهاى خداوند نزد او زياد باشد حوائج و خواسته مردم پيش او زياد است، پس اگر با آنان چنان رفتار كند كه خداى دوست دارد نعمتها پيش او دائمى و باقى خواهند ماند ، و اگر در آنچه خداوند دوست دارد كوتاهى كند نعمتها رو به زوال و فنا خواهند رفت، و حضرت اين اشعار را انشاء فرمود كه:

رو آوردن دنيا چه زيبا است؟ هنگامى كه به كسى برسد خدا كند.

كسيكه با مردم مواسات نكند با زيادى نعمتى كه خدا به او بخشيده اقبال و رو آوردن دنيا به او دست مى رود.

اى جابر از زوال نعمت حذر كن از مال دنياى خود ببخش و عطا كن.

چرا كه صاحب عرش خيلى بخشنده است درتحيّت و امثال آن چند برابر مى كند. پس فرمودند: اگر عالم علمش را كتمان كنذ و ظاهر نكند و اهمال نمايد، و نادان از پرسيدن آنچه ضرورى دين اوست عارش آيد و دنبال فهميدن احكام نباشد، و دولتمند از بخشش بخل ورزد، و فقير دينش را به دنياى ديگرى بفروشد، بلا زياد مى گردد و عقاب بزرگتر مى شود. (تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص ٤٠٢).

(٢)ترجمه: حضرت على عليه‌السلام فرمود:از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنيدم كه فرمود: كسى كه از علمى سؤال شود و درجائيكه واجب است اظهارآن كتمان نمايد، تبعيّت وپيروى مردم ازاو زائل مى شود و روز قيامت در حاليكه به لجامى ازآتش بسته شده باشد او را مى آورند (تفسيرامام حسن عليه‌السلام ص٤٠٢).

(٣)سوره بقره آيه ١٥٩ ١٧٤.

(٤)ترجمه: اوست آنكه پيامبرش را براى هدايت و دين حقّ فرستاد تا بر همه دين پيروز و غالب گرداند و اگرچه مشركين كراهت داشته باشند. (سوره توبه آيه٣٣)

(٥)كسانيكه ازشماايمان آورداند و كارهاى شايسته انجام دادند ; خداوند وعده داده كه آنان را در زمين خليفه قرار دهد، همچنانكه افرادى قبل از اينها بودند خليفه قرار داده بود، و متمكّن خواهد كرد بر ايشان دين ايشان را كه براى آنها پسنديد، و خوف و ترس آنان را به امن و ايمن تبديل خواهدكرد، مرا پرستش نمائيد و چيزى را بر من شريك قرارندهيد.(سوره نور آيه٥٥)

(٦)ترجمه: و ما اراده كرديم بر آنانكه در زمين ضعيف داشته بودند ; منّت گذاشته و آنان را پيشوايان و وارثان قرار دهيم. (سوره قصص آيه ٥)

(٧)كافى ج١ ص٥٣٤ حديث١٨.

(٨)كافى ج ١ ص ٥٣٤ حديث ١٩.

(٩)كمال الدين ص٢٥٢.

(١٠)كافى ج١ ص٥٢٥ حديث١.

(١١)كمال الدين ص٣٨٤ حديث١.

(١٢)سوره نساء آيه ٥٩.

(١٣)كمال الدين ص٢٥٣ حديث٣.

(١٤)سوره نور آيه ٥٥. ترجمه آن در ص ٧١ گذشت.

(١٥)تفسير برهان ج٣ ص١٤٨، ١٤٩ ضمن حديث٨.

(١٦)ترجمه: و هرچه در آسمانها و زمين است، خواه ناخواه فرمانبردار خداوند متعال است. (سوره آل عمران آيه ٨٣).

(١٧)تفسير عياشى ج١ ص١٨٣ ح٨٢.

(١٨)سوره اسراء آيه٣٣.

(١٩)كامل الزيارات ص٦٣ حديث٥.

(٢٠)بحارالانوار ج٣٧ ص٢١٣ حديث٨٦.

(٢١)تفسيرعياشى ج٢ ص١٥٤ حديث٤٩.

(٢٢)بحارالانوار ج٥٢ ص٩٢ حديث٧.

(٢٣)سوره رعد آيه٢١.

(٢٤)كافى ج٢ ص١٥٦ حديث٢٨.

(٢٥)بحارالانوار ج١٠١ ص١١٣ حديث٣٤.

(٢٦)عدّة الداعى ص٥٧.

(٢٧)كافى ج١ ص٥٣٧ و ٥٣٨.

 دعاء مؤمنين براى تعجيل ظهور قسم سوّماخبارى كه در آنها دعاء مؤمنين و طلب تعجيل در فرج آنحضرت عليه‌السلام از خداوند تصريح و تأكيد شده است، و نيز ادعيه مخصوصه ايكه در خصوص اين دعا وارد شده و در زمان غيبت ايشان به خواندن آن امر شده است.

## دعاء ائمه اطهارعليهم‌السلام براى تعجيل ظهور آنحضرت عليه‌السلام

 قسم چهارم اخبارى است در آنكه ائمّه اطهار عليهم‌السلام خودشان بسيار دعاء مى فرمودند، و طلب تعجيل فرج ايشان را مى كردند، و نيز دعاهاى مخصوصى كه در اين مورد مكرّر تلاوت مى فرمودند.

و اخبار زيادى در اين دو قسم وارد شده و از آنها استفاده مى شود كه زمان ظهور آنحضرت عليه‌السلام از امور بدائيه غير محتومه است، و دعا در تعجيل آن ; تأثير و مدخليّت تامّ و كاملى دارد.

## يكى از حكمتهاى طولانى شدن غيبت

و لكن با كثرت دعاى ائمّه اطهار عليهم‌السلام مى بينيم باز امر ظهور ايشان و غيبتشان بطول انجاميده، پس يكى از حكمتهاى آن كه از مجموع اخبار استفاده مى شود آنچيزى است كه در باب تقوا در عنوان پانزدهم ذكر شد و خلاصه آن چنين است كه:

از اعظم وسائل كامله الهيّه از براى نزول بركات و افاضه فيوضات، شفاعت و دعاى ائمّه اطهارعليهم‌السلام در قبولى اعمال و آمرزش گناهان است، كه اگر نباشد بواسطه دعا و شفاعت آنان، پس اعمال بندگان فى نفسها به ملاحظه كوتاهى و نقصان آنها در شرايط تأثير هرچند درآنها سعى كامل بشود وسيله قرب به درگاه الهى و سلب آثار گناهان براى فيوضات و رحمتهاى الهيه در جنان نمى شود.

و لكن بايد بندگان در مقام اطاعت الهى در واجبات، و اجتناب از كبائر چنان باشند كه مسامحه و سهل انگارى چنان نشود كه به حدّ استخفاف به امر الهى برسد، كه به اين سبب از شمول دعاى ائمّه عليهم‌السلام و شفاعتشان در حقّ آنها، سلب قابليّت شود، و همين يك نوع اعانت و يارى امام عليه‌السلام است كه مؤمنين به تقواى خود در مورد تأثير شفاعت آنها انجام دهند، چنانچه در عنوان تقوا ذكر شد.

پس امر فرج و ظهور حضرت حجّت صلوات الله عليه چنين است كه وسيله همه رحمتهاى كامله است نسبت به عامّه انبياء و اولياء و مؤمنين از اولين و آخرين، و عمده وسيله در انجام اين تعجيل نيست مگر همان دعائى كه ائمّه معصومين عليهم‌السلام مى فرموده اند.

و لكن چونكه عمده سبب وقوع اين غيبت سوء اعمال خود بندگان است كه در فقراتى از توقيع مبارك هم به اين خصوصيت اشاره شده است:

(و لو أنّ أشياعنا وفّقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخّر عنهم اليمن بلقائنا، و لتعجّلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حقّ المعرفة و صدقها منهم بنا، فما يحبسنا عنهم إلاّ ما يتّصل بنا ممّا نكرهه و لا نؤثوه منهم) (١).

پس سعى و كوشش مؤمنين در توبه و انابه و تضرّع به درگاه الهى، و طلب نمودن آنها اين فرج را وسيله رفع مانع از آنها مى شود، و آنها قابل مى شوند كه مشمول آن دعاهاى اولياء معصومين عليهم‌السلام واقع شوند، و به سرعت معجّلا اثرش براى آنها ظاهر شود، و اگر در دعا و توبه مسامحه نمايد و اشتغال به غفلت و معصيت داشته باشد مانع مى شود از آنكه اثر آن دعاها به سرعت ظاهر گردد، و لكن با اين حال مسامحه در ترك دعا و توبه باز آثارى چند از دعاهاى ايشانعليه‌السلام شامل او مى شود.

يك نوع آنكه اگر دعاهاى آنهانبود، پس سوء اعمال بسا سبب مى شد كه به روزگاران طويه طولانى شود، و لكن بواسطه آن دعاها تخفيف مى يابد، مثلا در واقع اگر بايد ده هزار سال يا بيشتر باشد، پس به نصف آن يا يك سوّم يا كمتر تقليل مى يابد، و تا مادامى كه دعا وتوبه از خود بندگان عموماً واقع شود پس زمان طول غيبت بسيار كوتاه شود و بسا ده سال و كمتر مى شود.

نوع ديگر آنكه بواسطه آن دعاها تخفيف در شدائد زمان غيبت مى شود كه اگر آن دعاها نباشد در اثر بدى اعمال شدائد دوران غيبت بسيار سخت خواهد شد، چنانچه در امّتهاى سابقه چنين بوده، خصوص در بنى اسرائيل كه زمانى در غل و زنجير و به حال غلامى و كنيزى گرفتار فرعونيان بودند.

چنانچه به اين خصوصيت يعنى تخفيف شدائد بوسيله دعاى امام عليه‌السلام در فقراتى از توقيع رفيع اشاره شده است:

(إنّا غير مهملين لمراعاتكم و لاناسين لذكركم، و لولا ذلك لنزل بكم اللاواء واصطلمكم الأعداء). و اين توقيع را با ترجمه اش در كيفيّت اوّل بيان كرديم.

و در توقيع ديگر ; بعد از خبر از حال ظهور ظالم منافقى مى فرمايد:

(و لايبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم و العدوان، لأنّنا من وراء حفظهم بالدعاء الّذي لا يحجب عن ملك الأرض و السماء فلتطمئنّ بذلك من أوليائنا القلوب، و ليثقوا بالكفاية منه و إن راعتهم الخطوب، و العاقبة لجميل صنع الله سبحانه تكون حميدة لهم، ما اجتنبوا المنهي عنه من الذنوب) (٢).

و لكن هر گاه در حالى كه عامّه مردم از اجتماع در توبه و دعا غافلند، پس بعضى از مؤمنين بر حسب وسع حال خود سعى در آن نمايند، و بر دعاى آنان فوائد مهم ديگرى هم مترتّب مى شود كه در كيفيّت يازدهم ذكر خواهد شد.

روايات وارده در تأثير و استجابت دعا قسم پنجم ; اخبارى كه در باب تأثير و استجابت دعا در كليه حوائج و در باب قبولى توبه وارد شده است، و آنكه بوسيله آن دعا ; نعمتهائى كه بواسطه سوء اعمال از انسان سلب شده باشد بر مى گردد، خصوص رواياتى كه در تأثير دعا وارد شده است كه هرگاه دعا با آداب و شرايط ظاهرى و باطنى آن واقع شود، از قبيل توبه حقيقى و خضوع و خشوع و با حال يأس از غير خدا، و خلوص و مودّت و موالات با اهلبيت اطهار عليهم‌السلام ، و معرفت به حقّ واجب و شأن جليل آنها، پس چنين دعائى مشكلات را هر چند عظيم باشد و هر چند تقدير آن مبرم و محكم شده باشد ; رفع مى كند، چنانچه بلاى عظيم بر قوم حضرت يونس عليه‌السلام نازل شد و به توبه و تضرّع واقعى دفع گرديد.

پس از ملاحظه اين نوع آيات و اخبار كه بسيار زياد است معلوم مى شود كه: هر زمان كه مومنين به درگاه الهى اجتماع كرده و با توبه و تضرّع و ناله از خداوند درخواست دفع بليّات و مصائبى را كه بخاطر غيبت حضرت صاحب الامرعليه‌السلام بر آنها وارد شده ; بنمايند، و فرج و ظهور ايشان را مسئلت كنند ; پس خداوند متعال اجابت خواهد فرمود و تعجيل در فرج آنحضرت عليه‌السلام را مقدّر خواهد نمود.

و مؤيّد اين مطلب نقلى است كه بعضى از بزرگان از بعضى از مؤمنين كرده اند كه: در عالم رؤيا حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام رامشاهده كرد، پس عرض نمود: كه حكمت چيست كه در امّتهاى گذشته هرگاه حجّتهاى آنها غائب مى شدند به اين مقدار طولانى نمى شد كه در اين امّت واقع شده است ؟

جواب فرمود: چون در امّتهاى گذشته هر گاه غيبتى براى حجّت آنها واقع مى شد، براى توبه و تضرّع و دعا اجتماع مى كردند، و لكن در اين امّت چون چنين اجتماعى واقع نشده از اين سبب غيبت به طول انجاميده است.

## تكميل بحث دعا در تعجيل فرج حضرت قائم عليه‌السلام

پس بنا بر آنچه بيان شد ; واضح گرديد كه دعاى در فرج آنحضرت صلوات الله عليه نصرت و يارى است نسبت به ايشان هم در ظهور شأن جليل و مقام رفيع دنيوى و اُخروى ايشان هم در نظر دوستان و هم در نظر دشمنان و هم نصرت و يارى است نسبت به شيعيان و اولياء و همه رعاياى آنحضرت در جهت كشف كروب آنها و رفع اعدائشان و اصلاح اُمورشان، و هم يارى است نسبت به وجود مبارك آنحضرت، چه از نظر روحى و چه از نظر جسمى، كه رفع هموم و احزان و ابتلائات وارده بر ايشان در حال غيبت شان مى شود.

چرا كه در بعضى از احاديث وارد است كه از جمله شباهت هاى ايشان به انبياء عليهم‌السلام و سنّتهاى جاريه آنها محبوس بودن آنحضرت است، كه دراين باب شباهت به حضرت يوسف دارند، و بنابراين ; حال ايشان از جهت قلبى و جسمى در وقت غيبت شان مانند حال كسيكه زندانى شده و در ابتلاء و حزن است، مى باشد.

و نيز در بعضى احاديث است كه از القاب و اوصاف آنحضرت « طريد و شريد و وحيد و فريد و مضطرّ و خائف » مى باشد، و واضح است كه اينها اوصاف حال غيبت ايشان است.

و نيز دعاء موجب نصرت و يارى آنحضرت است در جهت حقّ عظيم الهى ايشان كه در حال غيبت مغصوب در دست اعداء و در تصرّف آنها است.

و بر حسب بعضى از احاديث كه: هرگاه بنده اى اقدام به انجام عملى از اعمال حسنه نمايد، پس او عند الله در زمره اهل آن عمل محسوب است، و به او اجر و فضل كامل آن عمل عطا مى شود، هر چند آن عمل را او انجام ندهد، و خصوصاً آن عمل در معرض ترتّب اثر و نتيجه باشد، و رجاء حصولش در آن عمل محقّق باشد، و با توجّه به آنچه كه گفتيم ; واضح شد كه توبه و دعاى مؤمنين در تعجيل فرمودن خداوند ظهور و فرج آنحضرت عليه‌السلام تأثير تامّى دارد.

پس بنابراين ; هركس كه برحسب مقدور خود سعى دراين وسيله الهيّه يعنى توبه و دعا نمايد، در حالى كه بانيّت صادق و خلوص عقيده در مودّت و معرفت آنحضرت عليه‌السلام باشد ; و به حصول آن اميد وار باشد ; به مقتضاى اخبار مسطوره ; چنين شخصى آنحضرت را در همه آن جهات مزبوره يارى نموده، گرچه در عالم خارج دعاى او فوراً مستجاب نشود، بواسطه آنكه همه اين جهات بطور كامل در ظهور و فرج ايشان حاصل مى شود، و بر حسب آن اخبار هم رجاء و اميد زيادى به حصول ظهور بوسيله دعا مؤمنين هست.

و بعضى از مطالب در اين باب و شواهد بر آن در كيفيّت يازدهم خواهدآمد.

از اقسام پنجگانه اخبار در باب تأثير دعاء در امر تعجيل فرج واضح گرديد كه: دعا در فرج ايشان و ترتّب اين فضل ; منحصر بر دعا در امر فرج كلّى ايشان ; آنهم دعاء به عنوان خاص طلب تعجيل در ظهور نيست، بلكه به هريك از اين چند عنوان كه دعا شود هم مصداق دعاى در فرج و هم مصداق نصرت حاصل مى شود.

## انواع دعا براى ظهور كه سبب يارى حضرت مى شود

اوّل: در دعاى معصومين عليهم‌السلام كه براى تعجيل فرج نموده اند ; آمين بگويد، به اين نحو كه از خداوند تعجيل در استجابت آن دعاها را طلب كند ; كه خداوند متعال در ظاهر كردن اثر آن دعاها ; تعجيل فرمايد، و معناى آمين هم همين مضمون است.

و در حديث وارد شده است كه: « آمين گوينده با دعا كننده شريك است » (٣) و واضح است كه شركت با چنان دعاهاى جليله اولياء الله اگر براى كسى ميسّر شود و توفيقش را پيدا نمايد ; مشمول ( فَذلِكَ فَضْلُ الله يُؤتيهِ مَنْ يَشاء ) (٤). خواهد بود.

دوّم: از مؤمنين استدعا كند كه اين دعا را بنمايند، و به هر وجه كه بتواند آنها را تشويق و ترغيب نمايد، و هر كس بوسيله اين تشويق دعا كند مثل آن است كه خود او دعا كرده است، بواسطه آنكه در بعضى از اخبار است كه:

(هر گاه كسى سنّتى و عمل خيرى را انجام دهد تا آنكه در ما بين بندگان جارى گردد پس ما دامى كه اين سنّت و عمل خير باقى است هر كس به آن عمل نمايد مثل ثواب عمل كننده براى آن شخص جارى كننده نوشته مى شود، خواه زنده باشد يا مرده، بدون آنكه از ثواب آن عمل كننده چيزى كم شود) (٥).

و واضح است كه اين دعا از بهترين اقسام صدقات جاريه است.

علاوه بر اين خصوصيت ; بعد از آنكه ثابت شد دعا براى فرج و ظهور نصرت و يارى آنحضرت عليه‌السلام مى باشد، پس اعانت و سعى و تلاش در وقوع اين نصرت هم ; نصرت و يارى خواهد بود.

سوّم: از خداوند مسئلت نمايد كه به جميع مؤمنين توفيق اين دعا و اين توبه را مرحمت فرمايد، كه از دعا گوئى آنحضرت غفلت ننمايند، و اين هم به چند جهت نصرت و يارى آنحضرت است.

١ يكى بواسطه آنچه روايت شده كه: « هركس در حقّ غير دعا و طلب خير نمايد دو برابر آن خير، يا دويست برابر آن، يا هزار هزار برابر آن خير ; به آن دعا كننده عطا مى شود » (٦).

٢ ديگر بواسطه آنكه در بعضى از اخبار وارد شده كه: از جمله دعاهاى مستجاب ; دعاى مؤمن در حقّ برادران ايمانى است كه در غياب آنها براى آنان دعا نمايد. اين دعا در حقّ آنها حتماً مستجاب است گرچه در دعا كننده موانع اجابت دعا باشد، به دليل آنكه مؤمن دعا كننده زبانش را به منزله زبان برادران خود قرار مى دهد، كه در حقّ آنها از گناه پاك است.

پس در واقع چنين مى شود كه آن مؤمنين به اين زبانى كه آنها به آن گناه نكرده اند در حقّ خود دعا كرده باشند، چنانچه حكمت اين در حديث قدسى از خداوند به حضرت موسى عليه‌السلام بيان شده است.

پس بنابراين ; هر مؤمنى كه به جهت دعاى او ; موفّق به دعا براى فرج شود، چنان است كه خود او آن دعا را كرده باشد، چنانچه در عنوان تشويق و ترغيب بيان كرديم.

٣ ديگر آنكه در جارى گردانيدن سنّت و عمل خيرى سعى و كوشش نمايد، چه آنكه اين دعا هم يك نوع سعى در جارى شدن اين نصرت از مؤمنين است،البته اين وجه را در عنوان قبل بيان كرديم.

٤ ديگر آنكه دعا كند كه خداوند آنهائى را كه سعى در دعا گوئى آنحضرت عليه‌السلام مى كنند يارى فرموده و موفّق به آن شوند، ان شاء الله تعالى بيان خواهيم كرد كه هر نوع اعانت و يارى كه به اهل صلاح شود، پس آن اعانت و يارى به حضرت خواهد بود، و هر عملى از اعمال خوب و حسنات انجام دهند به اين وسيله ; شريك در عمل آنها و از اهل آن عمل محسوب خواهند شد.

٥ ديگر آنكه دعا كند كه خداوند جميع گناهانى كه سبب تأخير فرج آل محمّد عليهم‌السلام شده است از جميع مؤمنين و مؤمنات از اموات و احياء آنهابيامرزد، و بيان آن در عنوان يازدهم خواهد آمد.

٦ ديگر دعا كند كه خداوند شرّ جميع اشرار و منافقين را كه موجب تأخير اين فرج شده اند يا مى شوند رفع نمايد.

٧ ديگر دعا كند كه خداوند هر سببى كه موجب تعجيل اين فرج است به عافيت ميسّر نمايد.

٨ ديگر دعا كند كه خداوند متعال آنچه مانع در تعجيل اين فرج است به عافيت دفع نمايد، و در احاديث وارد شده كه: چند چيز است كه موجب غيبت آنحضرت عليه‌السلام شده و مانع از تعجيل در ظهور آنحضرت است، و لكن دعا در دفع همه آنها تأثير دارد كه در هريك به كيفيّت خاصّه اثر مى گذارد. البته اين مقام گنجايش ذكر آنها را ندارد.

٩ ديگر دعا كند كه خداوند جميع انصار و ياوران آل محمّد عليهم‌السلام را خصوصاً انصار و ياوران حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام كه در قيد حياتند يا در اصلاب و ارحام مى باشند و بعدها به اين عالم خواهند آمد يارى نمايد.

و وجه اينكه آنها در زمره دعا گويان و انصار آنحضرت عليه‌السلام مى شوند ; آن است كه هر كس در انجام عملى چه در خود عمل يا در مقدّمات آن يا در رفع موانع آن سعى نمايد، پس در واقع از اهل آن عمل خواهد بود. چنانكه مقتضاى اخبار و نظر عرف و اهل اعتبار نيز همين است.

١٠ ديگر دعا كند بر وجه كلّى كه خداوند در فرج آل محمّد عليهم‌السلام تعجيل فرمايد، خصوصاً با ضميمه صلوات به اين نحو:

(اَللّهمَ صَلِّ عَلى محمّد وَ آلِ محمّد وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ).

و اين نوع دعا ; فضيلت مخصوص دارد، كه علامّه مجلسىرحمه‌اللهدر «مقياس المصابيح» از كفعمى رضي‌الله‌عنه روايت كرده كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

(هر كس بعد از نماز صبح و ظهر اين صلوات را بخواند ; نميرد تا قائم آل محمّد عليهم‌السلام را ملازمت كند) (٧).

١١ ديگر آنكه بر دشمنان آنحضرتعليه‌السلام لعن نمايد، و مخذول و مقهور شدن آنها را از خداوند متعال بخواهد، چنانچه در « بحار » و « تفسير حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام » روايت فرموده از حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اين مضمون كه:

هركس دشمنان ما را لعن نمايد، ملائكه لعن او را مى شنوند و به لعن او ; آنها نيز همه دشمنان ما را لعن مى نمايند، و به درگاه الهى شهادت مى دهند كه اين بنده آنچه مى توانست نصرت و يارى اولياء تو را نمود، پس دعا در حقّ او مى نمايند، پس از حضرت احديت جل شانه به آنها خطاب مى رسد كه: دعاء شما را در حقّ او شنيدم « و صليت على روحه في الأرواح و جعلته من المصطفين الأخيار » (٨).

١٢ ديگر آنكه از براى وجود اقدس و اشرف آنحضرت صلوات الله عليه دعا كند، و از خداوند متعال سلامت و عافيت حضرتش را از جميع آفات و عاهات روحى و جسمى، و از جميع هموم و احزان ; درخواست نمايد.

و لكن اين قسم دعا به بعض خصوصيّات آن ; نصرت و يارى آنحضرت در جهات دنيوى ايشان خواهد شد، و بيان آن در فصل سوّم از باب اوّل خواهد آمد ان شاء الله تعالى.

و همه اين عناوينى كه در باب دعا در امر فرج آنحضرت عليه‌السلام ذكر كرديم ; مضمون همه آنها در فقرات دعاهائى كه در مورد آن حضرت عليه‌السلام وارد شده مذكور است، علاوه بر آنكه گفتيم با اين عناوين نصرت و يارى به وجود مبارك آن حضرت عليه‌السلام نيز حاصل مى شود.

پس هر كس به هريك از اين عناوين به زبان خود دعا نمايد يعنى آنچه از ادعيه مخصوصه وارد شده كه مشتمل براين عناوين است تلاوت كند، پس بدين وسيله در زمره ياران آنحضرت عليه‌السلام محسوب خواهد بود، و به فيض كامل نصرت و يارى ايشان فائز خواهد شد، و توضيحات بيشتر در اين مورد ; در كيفيّت يازدهم خواهد آمد.

# كيفيّت هشتم

نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با آرزو و تمنّاى يارى ايشان آرزو و تمنّاى يارى ايشان است، در حالى كه با عزم و اراده حقيقى و اشتياق قلبى و صدق و يقين باشد، و اين كيفيّت بر دو قسم است:

اوّل: آنكه با حال شوق عزم و اراده داشته باشد كه هرگاه آنحضرت صلوات الله عليه ظاهر شوند ايشان يارى كند، پس در هر حال آرزوى ظهور ايشان و نصرت و يارى آنحضرت را داشته باشد.

قسم دوّم: آنكه همّ نصرت و يارى اسلام در قلب او باشد و بواسطه خرابى آن محزون باشد.

و بيان عنوانِ نصرت و يارى ; بر اين بر كيفيّت بر دو وجه است:

امّا در قسم اوّل ; آنكه چون در هر فعلى كه از انسان صادر مى شود پس عمده چيزى كه در وقوع آن اصل است، شوق و اشتياق بسوى آن است بواسطه معرفت و شناختى كه به فضل و شرف آن دارد، و بعد از آن ; عزم و اراده قلبى براى انجام آن فعل است، بواسطه آنكه هر گاه اين عزم و اراده به سبب آن حالت شوق حقيقتاً در قلب كسى تحقّق يابد ; اگر اسباب خارجى و ظاهرى آن فعل فراهم شود ; بر آن فعل اقدام مى كند. واگر اسباب خارجى آن فراهم نشود ; چون آن فعل در نظر انسان محبوبيّت دارد و اهتمام به شأن آن دارد، پس آن عزم و اراده از قلب او زائل نمى شود، بلكه قلب او تا موقع ميسّر شدن اسباب خارجى آن ; توجّه و آمادگى به آن فعل دارد، و تا آن اسباب فراهم نشده قهراً آرزوى فراهم شدنش را دارد، و هر چه زمان فراهم شدن آن طولانى شود ; قلب محزون شده تا آنكه چشم گريان مى شود.

و بنابراين ; جزء عمده هر عمل ; همان حالت شدت عزم و اراده است كه منبعث از شوق است، و آن شوق از معرفت و شناخت يقينى به فضل و شرف آن عمل حاصل مى شود، و آن عزم و اراده موجب تمنّى و آرزو مى شود، و تمنّى و آرزو سبب اقدام بر فعل در وقت امكان آن مى شود.

همچنين است براى مؤمن در مقام نصرت و يارى حضرت ولىّ الله عليه‌السلام ، كه هر گاه در حال قلبى او معلوم شد كه تمنّا و آرزوى واقعى دارد بر وجهى كه قلب اشتياق به آن دارد كه آن بواسطه حسن معرفت و شناخت از روى يقين است به آنچه در نصرت و يارى ولىّ الله صلوات الله عليه مى باشد از ثوابهاى اُخروى و فوائد دنيوى و اشتياق به حدّى است كه از جهت طول زمان ميسّر شدن اسباب خارجى نصرت و يارى كه عمده آن اسباب موقوف به ظهور موفور السرور آنحضرت عليه‌السلام مى باشد مؤمن محزون ; بلكه گريان است، تا به حدّى كه حال جزع و ندبه در او پيدا مى شود، پس جزء عمده نصرت و يارى كه به منزله اصل است در وجود او مهيّا شده است.

امّا جزء ديگر كه انجام دادن آن فعل است در حال غيبت ممنوع است، به سبب امرى كه از جانب خداوند متعال است و از اختيار بنده خارج است، و لهذا بواسطه همين حالت آرزو اجر كامل نصرت و يارى را در مى يابد، و در واقع نزد خداوند جزء ياوران آنحضرت محسوب مى شود.

و شواهد آن هم از اخبار بسيار است ولى دو وجه اش را بيان مى كنيم:

وجه اوّل: به عنوان عموم است به اين مضمون كه: هر كس تمنّى و آرزوى عمل خيرى را داشته باشد بلكه همانكه دوست داشته باشد پس در ثواب آن عمل با آنهائى كه اهل آن عمل مى باشند شريك است، بلكه مثل ثواب آنها به او داده مى شود.

١ در «كافى» روايت شده: بالإسناد عن أبى بصير، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال:

(انّ العبد المؤمن الفقير ليقول: يا ربّ ; ارزقني حتّى أفعل كذا و كذا من البرّ و وجوه الخير، فإذا علم الله عزّوجلّ ذلك منه بصدق نيّته، كتب الله له من الأجر مثل ما يكتب له لو عمله، إنّ الله واسع كريم) (٩).

يعنى: حضرت صادق صلوات الله عليه فرمود: « بدرستيكه بنده مؤمن فقير مى گويد پروردگارا! مرا سعه مال يا قوّت و تمكّن در مال عطا فرما تا اينكه چنين و چنان از اعمال نيك و افعال خير را بجا آورم، پس هرگاه خداوند عزّوجلّ اين آرزو را از او دانست كه بر وجه صدق نيّت و درستى قصد است، اجر آن را به او مى دهند، اجرى كه اگر آن عمل را بجا آورده بود به او مى دادند، بدرستيكه خداوند وسعت دارد رحمت او و صاحب كرم است.

٢ باز درآن كتاب روايت شده: بالاسنادعن أبي هاشم قال: قال أبوعبدالله عليه‌السلام:

(إنّما خلّد أهل النار في النار لأنّ نيّاتهم كانت في الدنيا أن لوخلّدوا فيها أن يعصوا الله أبدا، و إنّما خلّد أهل الجنّة في الجنّة، لأنّ نيّاتهم كانت في الدنيا أن لوبقوا فيها أن يطيعوا أبدا، فبالنيّات خلّد هؤلاء و هؤلاء، ثم تلا قوله تعالى: ( قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ) (١٠) قالَ عَلى نيّته) (١١).

يعنى: امام صادق عليه‌السلام فرمود: « جز اين نيست كه اهل آتش در آتش مخلّد مى شوند به سبب آنكه نيّت هاى آنها چنانست كه اگر هميشه در دنيا باقى باشند مدام نافرمانى خدا را نمايند، و جز اين نيست كه اهل بهشت در بهشت مخلّد مى شوند، بواسطه آنكه نيّتهاى آنها چنين است كه اگر در دنيا باقى باشند، هميشه خداوند را اطاعت نمايند، پس هر دو طائفه به سبب نيّت مخلّد مى شوند، بعد كلام الهى را تلاوت فرمود كه خطاب به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است كه بگو: هر كس عمل او بر حسب نيّت او است ».

٣ و نيز در آن كتاب روايت شده كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

(والنيّة أفضل من العمل ألا و أنّ النيّة هي العمل، ثمّ تلا قوله تعالى ( قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ) يعنى على النيّة) (١٢)

يعنى نيّت از عمل افضل است، آگاه باشيد! بدرستيكه نيّت همان عمل است، پس آيه شريفه را تلاوت فرمودند.

٤ و در «بحار» از «تحف العقول» روايت شده از حضرت اميرالمؤمنينعليه‌السلام در ضمن نامه آنحضرت به محمّدبن ابى بكر:

(إن استطعت أن تعظم رغبتك في الخير و تحسن فيه نيّتك فافعل، فإنّ الله يعطى العبد بقدر نيّته، إن كان احبّ الخير و أهله و إن لم يفعله، كان إن شاء الله كمن فعله) (١٣).

يعنى: اگر بتوانى كه رغبت و ميل خود را در امر خير بزرگ نمائى ; پس چنين كن، بواسطه آنكه خداوند به بنده به قدر نيّت او عطا مى فرمايد، اگر او دوستدار خير و اهل خير باشد گرچه با اين حال آن خير رابجا نياورد، ان شاء الله مانند كسى است كه آن را بجا آورده باشد.

وجه دوّم: به عنوان خصوص است با اين مضمون كه: هر كس تمنّى و آرزوى نصرت و يارى هر يك از ائمّه معصومين عليهم‌السلام خصوصا حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام و حضرت قائم آل محمّد عليهم‌السلام را داشته باشد، پس حقيقتاً داخل در زمره انصار آنها است، و به فيض كامل نصرت و يارى آنان فائز مى شود.

١ از آنجمله است حديثى كه در كتاب « اقبال » نقل شده كه حضرت رضا صلوات الله عليه فرمود:

(يابن شبيب ! إن سرّك أن يكون لك من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسين عليه‌السلام فقل متى ما ذكرته: ياليتني كنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً) (١٤).

يعنى: اى پسر شبيب ! اگر دوست دارى كه براى تو ثواب مثل كسانى كه درك شهادت با حسين عليه‌السلام نمودند ; باشد، پس هر وقت كه بياد آنحضرت عليه‌السلام بودى بگو: كاش من با آنها بودم و به فوز عظيم فائز مى شدم.

٢ و در « لآلى الأخبار » نقل شده كه امام عليه‌السلام فرمود:

(إنّي أعدّ نفسي من شهداء كربلا و ذلك إنّى لو كنت معه لجاهدت أعدائه).

يعنى: بدرستيكه من خود را در عداد شهداء كربلا مى دانم، بواسطه آنكه اگر من با او بودم هر آينه با دشمنان او جهاد مى كردم.

٣ و در روايت ديگرى نيز در « نور الابصار » از « بحار » نقل شده از عبدالحميد واسطى كه گويد: به حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام گفتم: ما به جهت انتطار اين امردست از بازار و كار و كاسبى خود بر داشته ايم، به نحويكه نزديك است بعضى از ما سائل به كف شود.

فرمود: اى عبد الحميد ! آيا گمان مى كنى كسيكه در را خدا چنين كند خداوند به او فرج و گشايش نمى دهد ؟ بلى ; و الله گشايش به او مى دهد، خدا رحمت كند بنده اى را كه خودش را براى يارى ما نگاه مى دارد، خدا رحمت كند بنده اى را كه امر ما را احياء مى كند.

گفتم: اگر پيش از ظهور قائم شما در حال انتظار بميرم چه ثواب دارم ؟

فرمود: هركس از شماها كه در حال انتظار حضرت قائم عليه‌السلام از دنيا برود و تصميم به يارى او در زمان ظهورش داشته باشد، مثل كسى است كه در ركاب او جهاد كرده و شهيد شده است (١٥).

٤ و باز در فرمايش حضرت صادق عليه‌السلام در مقام تمجيد هشام بن حكم كه در فصل اوّل ذكر كرديم حضرتش فرمود: « ناصرنا بقلبه و يده و لسانه » (١٦).

يعنى: (هشام) يارى كننده ما به قلب خود و به دست و زبانش است.

و يك وجه از نصرت قلبى همين حال تمنّا و آرزو و عزم بر يارى آنان است، و وجه ديگرى را هم در عنوان دوازدهم از كيفيّت اوّل ذكركرديم.

امّا قسم دوّم ; از كيفيّت تمنّى و آرزو كه نصرت و يارى امام عليه‌السلام به آن حاصل مى شود اين است كه: بنده مؤمن به همان وجهى كه در معناى تمنّى بيان شد تمنّاى نصرت و يارى اسلام را داشته باشد، و حقيقتاً براى آنچه مطلع مى شود از خرابيهائى كه از جانب دشمنان به اسلام وارد شده ; محزون و مهموم باشد، و براى آنكه قدرت ندارد تا آن را نصرت و يارى كند و نيز دفع ضرر دشمنان از آن نمايد ; محزون و غمگين شود.

پس كسيكه با عدم قدرت ; آرزو و تمنّاى يارى اسلام دارد ; در زمره مجاهدين و انصار واقعى اسلام محسوب مى شود، خصوصاً بوسيله اين دعاى شريف كه از حضرت امام سيدالساجدين عليه‌السلام در حقّ انصار اسلام ; در ضمن ادعيه «صحيفه سجاديّه » بيان شده است، در دعائى كه براى اهل ثغور است:

(اللّهمّ و أيّما مسلم أهمّه أمر الإسلام أو أحزنه تحزّب أهل الشّرك عليهم، فنوى غزواً أو همَّ بجهاد فقعد به ضعف، أو أبطات به فاقة، أو أخّره عنه حادث، أو عرض له دون إرادته مانع ; فاكتب اسمه في العابدين، و أوجب له ثواب المجاهدين، و اجعله في نظام الشهداء والصالحين) (١٧).

يعنى: الهى! هر مسلمانى كه امر اسلام او را مهموم گردانيده، يا خرابى اهل شرك كه بر اهل اسلام وارد آورده اند او را محزون كند، پس نيّت جنگى يا قصد جهادى نموده است، پس در اين حال به خاطر ضعفى كه دارد از جهاد باز ايستد يا احتياجى او را باز داشته باشد يا حادثه اى او را از آن قصد و نيّت به عقب انداخته باشد، يا عارضه ايكه خارج از اراده او است مانعى براى او باشد، پس اسم او را در زمره عابدين بنويس، و از براى او ثواب مجاهدين را واجب گردان، و او را در نظم شهداء و صالحين قرار ده.

و چونكه ذكر شد كه نصرت و يارى اسلام و حفظ آن، امرى است كه راجع به وجود مبارك امام عليه‌السلام ، و از شئونات خاصه ايشان است، پس هركس به هر عنوان و به هر وسيله اى سعى و كوشش در نصرت اسلام نمايد ; داخل در جمله انصار آن شود خصوصاً اگر در مقام نصرت اسلام ; قصدِ نصرت و يارى آنحضرت عليه‌السلام را نمايد، پس او در زمره انصار حقيقى حضرت ولىّ الله عليه‌السلام خواهد بود، و به فيض كامل آنها فائز خواهد شد.

# كيفيّت نهم

## نصرت ويارى حضرت قائم عليه‌السلام با اعانت وكمك به اهل تقوا

كمك و اعانت به اهل تقوى و كسانيكه قبلا در ضمن مطالب گذشته نام برده شده است، كه هر كدام از انصار آن وجود مبارك عليه‌السلام مى باشند و اين اعانت در حقّ آنها بر دو قسم است.

قسم اوّل: اعانت آنها در اموريكه عنوان نصرت آنها براى امام عليه‌السلام است كه آن موارد را در كيفيّات هفتگانه بيان كرديم، و ان شاءالله تعالى در كيفيّات چهارگانه ديگر نيز بيان خواهيم كرد.

و اين امور ; مثل آنكه آنها را در امر به معروف ونهى ازمنكر كردن ; يارى كند، يا در اداء خمس و زكات و سائر حقوق ماليه كه از آنها وصول شود و به اهلش برسد يارى كند، يا در امر نماز، مثل آنكه اسبابى كه متعلّق به وقوع نماز است براى آنها مهيّا نمايد، از قبيل مكان يا لباس يا آب و امثال آنها به آنكه اين امور را به او بدهند، يا اگر در موردى مقام اصلاح باشد مثل شستن لباس نماز آنها يا جاروب نمودن و تنظيف كردن مكان نماز آنها را اصلاح نمايد، يا روشن نمودن چراغ از براى تلاوت قرآن و دعا و مطالعه احاديث واخبار و امثال اينها.و همه جزئيات و كلّيات و آنچه دراصل عمل و عبادت ونصرت ويارى آنها مدخليّت داشته باشد، و نيز ساختن مدارس و مساجد و ساير موقوفات شرعى مثل وقف كتب علميه و ادعيه، و وقف قرآن همه اينها داخل دراين عنوان است.

قسم دوّم: اعانت و يارى آنها در امور ضرورى زندگى آنها است كه نفعش بالاخره به اعمال خيريه و عبادت آنها بر مى گردد.

مثل آنكه اگر شدّت و گرفتارى و همّ و غمّى براى آنها واقع شود او رفع نمايد، يا دشمنى را از آنها دفع نمايد، يا حقّ آنها را به هر عنوان كه ميسّر شود احقاق نمايد، مثلا با دادن مال، يا مجادله با خصم، يا تعليم كلامى كه بتواند دشمن را محكوم كرده و حقّش را بگيرد، و مانند اينها.

## چگونه اعانت اهل تقوا موجب يارى حضرت قائمعليه‌السلام مى شود

و امّا اعانت و نصرت بودن قسم اوّل نسبت به حضرت ولى الله عليه‌السلام بر اين وجه است كه: انجام گرفتن كلّيه اُمور دنيوى موقوف به اسباب خارجى است، پس هر فعل و هر عملى كه در هر موردى انجام گرفت و هركس در هر سبب از اسباب آن سعى و كوشش كرده باشد، از اهل آن عمل است، و شريك در اثر آن است، گرچه در بعضى از اسباب جزئى باشد.

بلكه در بعضى موارد نوعى است، يعنى به محض فراهم كردن اسباب اصل عمل ; در عرف و در نظر اهل اعتبار ; آن را به انسان نسبت مى دهند، اگر چه در اصل عمل اقدام نكرده باشد، مثل آنكه مى گويند: سلطان فلان شهر را فتح نمود، حال آنكه او هيچ حركتى نكرده جز مهيّا كردن اسباب و آلات حرب را آنهم فقط با فرمان دادن.

و شاهد بر اين مطلب از اخبار بسيار است. و از آنجمله روايت شده كه:

(هر احسانى كه از هر كس وقوع يابد، سه كس در آن احسان مصداق محسن مى باشند، و فائز به فضل يا به اجر آن مى شوند اگر چه بعضى اقوى از ديگرند.

اوّل: حضرت احديّت جلّ شأنه كه او در واقع و حقيقت محسن است.

دوّم: صاحب مال.

سوّم: آن كسى كه از جانب او واسطه در رساندن آن احسان شده است (١٨).

و مضمون بعضى از اخبار نيز چنين است كه:

هركه واسطه در عمل خيرى شود، و لو به هفتاد درجه، عقباً بعد عقب، همه شريك در اجر آن عمل مى باشند و هر يك به عنوان عامل به آن محسوبند (١٩).

و در مضمون بعضى از اخبار نيز آمده كه:

(هر كس سعى و كوشش نمايد تا آنكه سنّت و عمل خيرى ما بين عباد جارى وثابت بماند به هر عنوان كه باشد چه با مال باشد چه با فعل و زبان پس هر كس تا روز قيامت به آن سنّت عمل كند، مثل ثواب جميع عاملين به آن عمل، به آن كسيكه سعى و كوشش در جارى شدن آن عمل كرده است ; عطا مى شود» (٢٠).

پس كسيكه اهل تقوى و اهل صلاح و اهل نصرت با امام عليه‌السلام را در امر تقوى و نصرت آنها بر وجهى كه ذكر شد اعانت و كمك نمايد، پس او واقعاً از انصار امام عليه‌السلام محسوب مى شود، و همچنانكه صاحبان آن عمل از تقوى و تعليم و امر به معروف و نهى از منكر و مرابطه و تقيّه و دعاى در فرج از انصار آنحضرت عليه‌السلام محسوبند، همچنين است كسانيكه آنها را در وقوع اين اعمال نصرت و اعانت كرده اند.

و هرگاه ملتفت به اين خصوصيّت باشند يعنى به آنكه در نصرت آنها نصرت امام عليه‌السلام حاصل مى شود نصرت بودنِ آن مؤكّد مى شود، خصوصاً اگر قصد نصرت و يارى آنحضرت را در مقام يارى آنها بنمايد.

امّا قسم دوّم ; پس اگر چه اعانتى كه به آنها در امور ضرورى زندگى بشود، نصرت در تقوى و عبادت اهل تقوى و اهل عبادت صدق مى كند، و گرچه در نصرت و يارى كمتر از قسم اوّل است، و لكن واضح است كه اُمور اُخروى مثل تقوى و عبادت ; بدون امور ضرورى زندگى ميسّر نمى شود، پس هر اعانتى كه به اُمور زندگى اهل تقوى و عبادت و ياوران امام زمان عليه‌السلام شود ; در واقع اعانت در امور اُخروى و عبادى آنها شده است، و آن كس كه اين نوع نصرت را انجام دهد، مثل قسم اوّل از اهل اعمال آنها محسوب مى شود، پس به همان كيفيّت كه بيان شد از انصار و ياران آنحضرت عليه‌السلام واقع مى شود، خصوصاً در صورتيكه در هنگام اعانت به آنها ; قصد يارى امام عليه‌السلام را داشته باشد.

و از جمله شواهد اين قسم دوّم، آن است كه سيد جليل رضى الدين بن طاووس رضي‌الله‌عنهدر « مهج الدعوات » به اين مضمون روايت كرده كه:

(شخصى خدمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام عرضه داشت: من وجهى را نذر كرده ام كه در راه خدا انفاق نمايم، در چه مورد صرف كنم كه مورد رضايت او باشد ؟

فرمود: « به اهل تقوى و اهل عبادت انفاق كن، زيرا آنچه به آنها انفاق شود ; در عبادت خداوند عالم صرف شده است، چونكه بدنهاى آنها در طاعت الهى صرف مى شود.

روايت ديگرى نيز در « لآلى الاخبار » نقل شده به اين مضمون كه: حضرت روح الامينعليه‌السلام عرض كرد: يا رسول الله ! احسان بر پنج وجه است:

اوّل: آنكه اجرش ده برابر است، و آن احسان به فقيرى است كه سالم باشد.

دوّم: آنكه هفتاد برابر است، و آن احسان به فقير زمين گير است.

سوّم: آنكه هفتصد برابر است، و آن احسان به آل رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

چهارم: آنكه هفتاد هزار برابر است، و آن احسان به والدين و ارحام است.

پنجم: آنكه صد هزار برابر است، و آن احسان به طالب علم است).

و برترى قسم پنجم بر سائر اقسام بواسطه آن است كه بواسطه آن احسان ; طالب علم نيرو مى گيرد براى طلب علم، و از علم او همه بندگان خدا نفع مى برند.

و در روايت ديگر: هفتصد برابر در مورد والدين است، و هفتاد هزار برابر در مورد اموات است.

در اينجا سزاوار است با ذكر حديث شريفى اين مطلب را به پايان ببريم.

در « تفسير حضرت امام حسن عسكرىعليه‌السلام » حديثى در بيان فضيلت اعانت و يارى مؤمن در اُمور دنيوى و اُخروى در ذيل اين آيه شريفه: (فَاِنْ كانَ الّذي عَلَيْهِ الْحَقّ سَفيهاً أو ضَعيفاً أو لا يَسْتَطيعُ اَنْ يَملَّ هُوَ فَلْيَمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ ) (٢١). نقل شده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(كسيكه بنده اى را كه در بدن ضعيف باشد در امرش اعانت كند، پس خداوند او را در امرش اعانت فرمايد، و در روز قيامت ملائكه هائى را بر او قرار مى دهد كه او را بر گذشتن از هول هاى آن و عبور از خندقهاى آتش بر وجهى كه او را دود و حرارت آن نرسد يارى كنند، و او را بر عبور از صراط يارى مى كنند، و در با سلامتى و ايمنى وارد بهشت مى شود.

و كسيكه يارى كند كسى را در فهمش و معرفتش ضعيف باشد و ياد دهد او را كلامى كه حجّت بر خصم او شود كه ادعاى باطل به او دارد، خداوند او را در حال سكرات موت بر گفتن كلمتين شهادتين و اقرار به سائر ائمّه عليهم‌السلام در حال اعتقاد قلبى به آنها اعانت فرمايد، تا آنكه خروج او از دنيا و بازگشتش بسوى خداوند عالم جلّ شأنه به افضل اعمال او و جليل ترين احوال او بوده باشد، پس در اين حال به او روح و ريحان مى رسد، و بشارت داده مى شود به آنكه خداوند متعال از او خشنود است، و بر او غضب ندارد.

و هر كس اعانت كند كسى را كه گرفتار است به امور زندگانى دنيوى يا اُمور اُخروى بر وجهى كه اصلاح شود امر او و از پراكندگى نجات پيداكند، اعانت فرمايد خداوند متعال او را در روز كثرت گرفتاريها و پريشانى احوال در روز قيامت در نزد ملك جبّار، پس از زمره اشرار جدا مى شود و در زمره اخيار قرار داده مى شود (٢٢).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)ترجمه: اگر شيعيان ما كه خداوند توفيقشان دهد دلهايشان در وفا به عهد و پيمانى كه باما دارند ; گرد هم مى آمدند، از فيض ديدار ما محروم نمى شدند، و سعادت ديدار ما زودتر نصيبشان مى شد، ديدارى راستين و از روى معرفت. ما را از آنان چيزى باز نمى دارد ; جز اخبار ناخوش آيند و غيرمترقبه ايكه از آنهابه مامى رسد.(بحارالانوار ج٥٣ ص١٧٧ حديث٨.

(٢)ترجمه: او با كارها به هدف خود كه ظلم و ستم به شيعيان است نمى رسد، چرا كه ما در پشت سر آنان با دعائى كه از پروردگار زمين و آسمان پنهان نيست براى حفظ آنان دعا مى كنيم ، و با اين دعا دلهاى دوستان ما مطمئن و به كفايت از آن محكم ميشود، گرچه سر و صداى آنها رعب آفرين باشد، و سرانجام نيكو براى آنان است ماداميكه از گناهانى كه نهى شده است اجتناب ورزند. (بحارالانوار ج ٥٣ ص ١٧٧ حديث ٨).

(٣)مستدرك الوسائل ج٥ ص٢٤٠ حديث٥٧٧٥.

(٤)ترجمه: اين فضل خداست كه بر هركس بخواهد عطا مى كند. (سوره مائده آيه٥٤).

(٥)بحارالانوار ج٧ ص٩٤.

(٦)رجوع شود به كافى: ج٢ ص٥٠٧ و ٥٠٨.

(٧)بحارالانوار ج٥١ ص٣٢.

(٨)ترجمه قسمت عربى: «و به روح او در بين ارواح درود مى فرستم، و او را از برگزيدگان قرار دادم». (تفسيرامام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٤٧، بحارالانوار ج٢٧ ص٢٢٢ حديث١١).

(٩)كافى ج٢ ص٨٥ حديث٣.

(١٠)سوره اسراء آيه٨٤.

(١١)كافى ج٢ ص٨٥ حديث٥.

(١٢)كافى ج٢ ص٨٥ حديث ٤.

(١٣)بحارالانوار ج٣٣ ص٥٨٨ حديث٧٣٣ به نقل از تحف العقول ص١٨٠.

(١٤)اقبال الاعمال ص ٥٤٤.

(١٥)بحارالانوار ج٥٢ ص١٢٦ حديث١٦.

(١٦)به ص ٢٣ مراجعه شود.

(١٧)صحيفه سجاديه ص١٤٩.

(١٨)بحارالانوار ج٩٦ ص١٧٥ حديث٢.

(١٩)بحارالانوار ج٩٦ ص١٧٥ حديث٥، با اندكى تفاوت.

(٢٠)بحارالانوار ج٧١ ص٢٨٥ حديث٥.

(٢١)ترجمه:پس هرگاه مديون ; سفيه يا مجنون بوده باشد، يا صلاحيت ندارد ، پس ولىّ او با عدل امضاء كند. (سوره بقره آيه٢٨٢).

(٢٢)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٦٣٥ حديث٣٧٠.

تكميل بحث اعانت اهل تقوا با احاديثى گرانقدر في « الكافي » بالإسناد عن أبان بن تغلب، قال: سألت أباعبدالله عليه‌السلام عن حقّ المؤمن على المؤمن ؟ فقال عليه‌السلام:

حقّ المؤمن على المؤمن أعظم من ذلك لو حدّثتكم لكفرتم.

إنّ المؤمن إذا أخرج من قبره ; خرج معه مثال من قبره، يقول له: أبشر بالكرامة من الله بالسرور، فيقول له: بشّرك الله بخير.

قال: ثمّ يمضي معه يبشّره بمثل ما قال، وإذا مرّ بهول قال: ليس هذا لك، و إذا مرّ بخير قال: هذا لك، فلا يزال معه يؤمنه ممّا يخاف و يُبشّره بما يحبّ حتّى يقف معه بين يدي الله عزّوجلّ، فإذا أمر به إلى الجنّة، قال له المثال: أبشر فإنّ الله عزّوجلّ قد أمربك إلى الجنّة ؟

قال: فيقول: من أنت يرحمك الله تبشّرني من حين خرجت من قبري و آنستني في طريقي، و خبّرتني عن ربّي ؟

قال: فيقول: أنا السرور الّذي كنت تُدخله على إخوانك في الدنيا خلقت منه لابُشّرك و اُونس وحشتك » (١).

و فيه أيضا: بالإسناد عن الوليد الصافي قال: سمعت اباجعفر عليه‌السلام يقول:

إنّ فيماناجى الله عزّوجلّ به عبده موسى عليه‌السلام قال: إنّ لي عباداً اُبيحهم جنّتي و اُحكِّمهم فيها.

قال: ياربّ ; و من هولاء الّذين تبيحهم جنّتك و تحكمهم فيها.

قال: من أدخل على مؤمن سروراً » (٢).

و فيه ايضا عن مفضّل بن عمر، عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال: « لا يرى احدكم أدخل على مؤمن سروراً أنّه عليه أدخله فقط بل و الله على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم » (٣).

و فيه أيضا عن أبى عبدالله عليه‌السلام قال:

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : « أحبّ الأعمال إلى الله سرور الّذي تدخله على مؤمن تطرد عنه جوعته، او تكشف عنه كربته) (٤)

و فيه أيضا عن أبى عبدالله عليه‌السلام:

من ادخل السرور على مؤمن فقد أدخله على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فقد وصل ذلك إلى الله و كذلك من أدخل عليه كرباً » (٥).

و فيه ايضا عن أبى عبدالله عليه‌السلام:

(من سعى في حاجة أخيه المسلم طلب وجه الله كتب الله عزّوجلّ له ألف ألف حسنة، يغفر فيها لأقاربه و جيرانه و إخوانه و معارفه، و من صنع إليه معروفاً في الدنيا فإذا كان يوم القيامة، قيل له: ادخل النار فمن وجدته فيها صنع إليك معروفاً في الدنيا فاُخرجه بإذن الله عزّوجلّ إلاّ أن يكون ناصبيّاً) (٦).

و في كتاب « مصادقة الاخوان » للشيخ الصدوق (رحمه الله)عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال سمعته يقول:

(إنّ ما خصّ الله به المؤمن أن يعرّفه برّ اخوانه و إن قلّ، و ليس البرّ بالكثرة و ذلك أنّ الله يقول في كتابه: ( وَ يُؤثِرُونَ عَلى اَنْفُسِهِمْ وَ لَو كانَ بِهِمْ خَصَاصَة) ثمّ قال: (وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسَهُ فَاُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (٧) و من عرفه الله ذلك اُحبّه الله و من اُحبّه الله أوفاه أجره يوم القيامة بغير حساب.

ثمّ قال: يا جميل أرو هذا الحديث فإنّ فيه ترغيباً للبرّ) (٨).

و فيه أيضا أبى عبدالله عليه‌السلام قال:

(من أدخل على أخيه سروراً أوصل ذلك والله إلى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و من أوصل سروراً إلى رسول الله أوصله إلى الله، و من أوصل والله إلى الله حكمه الله يوم القيامة بالجنّة) (٩).

و في « كمال الدين » عن النبىّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم :

(من سعى في حاجة أخيه المؤمن لله عزّوجلّ و فيه رضاه و له فيها صلاح فكأنّما خدم الله عزّوجلّ ألف سنة لم تقع في معصيته طرفة عين) (١٠).

تتميم بحث دعا در ظهور حضرت عليه‌السلام پس بنده مؤمن بعد از شناخت به آنچه در باب دعا فرج حضرت عليه‌السلام و در تفاصيل آيات و اخبار بيان كرديم، مودّت و محبّت واقعى و حقيقى كه از مولاى او صلوات الله عليه در قلب اش جاى گرفته او را به هيجان و شورش در مى آورد، و توفيق الهى شاملش شده براى آنكه در دعا و طلب فرج آنحضرت صلوات الله عليه سعى و اهتمام نمايد، و تعجيل آن را از خداوند متعال بخواهد.

پس لازم است دراين حال، در تحصيل آداب و شرايط كلّى صحّت و قبولى دعا كمال اهتمام را داشته باشد، و آدابى كه در استجابت دعا يا در تكميل و سرعت در تأثير آن خصوصاً آداب و وظايف مهمّى كه به منزله روح و ركن دعا است مدخليّت دارد ; ياد بگيرد، از قبيل شرايطى كه تعلّق به حال يا به زمان دعا يا به مكان دعا كننده دارد، و نيز در رفع موانع استجابت دعا و تأثير آن سعى نمايند، تا آنكه دعاى او بر وجه صحيح و قبول واقع شود، و بر آن آثار و فوائد مهمّ و كامل مترتّب شود.

و آن آداب و شرايط بسيار است كه در اخبار بيان شده است، و در اين مقام به بعضى از آداب مهمّ بر وجه اختصار و از جهت تذكّر و ياد آورى براى اهل اعتبار در ضمن سه فصل اشاره مى شود.

## فصل اوّل:در آداب و شرايط دعا كننده

خلوص نيّت شرط اوّل: خلوص نيّت است، به خاطر آنكه دعا از بزرگترين عبادات و افضل آنها مى باشد، و از بزرگترين شرايطِ صحت و قبولى و كمال هر عبادت خلوص نيّت در آن مى باشد.

چگونگى نيّت دراين عبادت يعنى دعاى فرج حضرت صاحب الامرصلوات الله عليه و بيان مراتب خلوص در آن ; در بحث انتظار فرج ; روشن خواهد شد ان شاء الله تعالى.

امّا بطور اختصار در اينجا اشاره مى كنيم كه: عمده غرض و انگيزه واقعى كه محرّك و مهيّج بر اين دعا مى شود، نصرت و يارى خداوند متعال و دين او است، و نيز اداء بعضى از آنچه بر عهده بنده واجب و فرض است، از قبيل حقوق عظيمه مولاى او صلوات الله عليه، و نيز حقوق جميع ائمّه معصومينعليهم‌السلام كه حقّ نصرت و حقّ شكر گذارى ولى نعمت و حقّ موالات باشد كه ذكرشد و دركيفيّت يازدهم بيان خواهدشد و بعد از اين غرض مهمّ در اين دعا ساير فوائد مهمّه و شريفه را قصد نمايد، كه به بعضى از آنها در فصل يازدهم اشاره مى شود ان شاء الله تعالى.

توبه و آداب آن شرط دوّم: توبه از جميع معاصى يقينى و فرضى است، و خصوصاً از جمله گناهانى كه سبب تأخير اين فرج شده است و گناهانى كه موجب تألّم قلب مبارك آنحضرت عليه‌السلام شده است، و اين توبه با مراعات شرايط واجبه و آداب مهمّه آن باشد، و از جمله آداب ظاهرى آن غسل نمودن در حال امكان است، چنانچه غسل جنابت يا حيض و نفاس تأثير در آثار كيفيّت آنها دارد، و موجب طهارت ظاهر و باطن مى شود خصوصاً براى نماز خواندن، همچنين غسل توبه از براى حضور قلبى در مقام مناجات و دعا با حضرت احديّت جلّ شأنه ; در رفع آثار ذميمه گناهان از ظاهر و باطن انسان مؤثر است.

خضوع و خشوع در دعا شرط سوّم: خضوع و خشوع و تضرّع و كثرت ابتهال است، مثل دعا نمودن او در آن حالى كه در شدّت اضطرار باشد، مثل آنكه خطر جان و فرزند يا عِرض و آبرو و يا خطرهاى بزرگ ديگر او را تهديد كند.

بلكه بايد حال تضرّع او در دعا به امر آنحضرت عليه‌السلام بيشتر از اين باشد، به مقتضاى آنكه كليّه امور حضرت بايد در نظر مؤمن چندين برابر بيشتر و بزرگتر از امر خود و همه متعلّقات او باشد، چنانچه اين مطلب با برهان عقل روشن و واضح است، زيرا مقام حجّت هرچه كاملتر باشد ; امر او در نظر انسان بزرگتر از امر خود انسان مى شود.

و در چند روايت صراحتاً اين مضمون از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمود:

(حقيقتاً وصف كمال به مؤمن صدق نمى نمايد، تا آنكه من و اهلبيتم در نظر او از امر خود و خانواده اش بزرگتر باشيم).

پس در حصول اين شرط ; لازم است در تحصيل اسباب آن مثل رقّت قلب و جارى شدن اشك سعى و كوشش كند.

شفيع قرار دادن اهلبيت عليهم‌السلام در دعا شرط چهارم: آنكه امر بزرگى را به درگاه الهى شفيع قرار دهد، و بزرگتر و برتر از همه ممكنات ; انوار پاك و طيّبه اهلبيت اطهارعليهم‌السلام مى باشند، كه از اوّل ايجاد عالم شفعاى همه انبياء و اولياء و ملائكه عليهم‌السلام بوده اند.

و بزرگترين و جامعترين و كاملترين نوع استشفاع و توسّل به آنها ; توسّل به وجود مبارك حضرت ابى عبدالله الحسين صلوات الله عليه است، كه در فصل دوازدهم ذكر خواهد شد.

ولكن از بزرگترين شرايط تأثير توسّل به اين انوار طيّبين صلوات الله عليهم اجمعين آن است كه اسماء مقدّسه آنها را به درگاه خداوند شفيع قرار داده، و او را به جاه و مقام آنها در نزدش قسم دهند، در حالى كه واقعاً در قلب خود معترف باشند كه اين چهارده نور مطهّر عليهم‌السلام نزد خداوند از جميع موجودات حتّى انبياء اولوالعزم عظام عليهم‌السلام افضل و اشرفند، و آنها وسائل و وسائط همه فيوضات الهيّه از براى جميع مخلوقات هستند، و هركس به هر فضل و هر شرفى فائز گرديد از هر نوع كمال بوسيله قبول ولايت آنها مى باشد، و قبولى هر عمل و عبادتى و وصول به مقام عالى در بهشت به محبّت و معرفت آنها و دشمنى ظاهرى و باطنى با اعداء و مخالفين آنهابستگى دارد.

## فصل دوّم:در بيان اوقات دعا

يعنى اوقات شريفه اى را كه در قبول دعا و تأثير كامل آن مدخليّت دارد ; مراعات كند، و به اين امر در آيات و اخبار تصريح شده، و خصوصاً اوقاتى كه ائمّه اطهار عليهم‌السلام در آن اوقات در امر فرج آنحضرت عليه‌السلام دعا مى فرموده اند، يا شيعيان را به اين دعا در آن اوقات سفارش فرموده اند، و ما آن اوقات را بطور اختصار بيان مى كنيم.

امّا در روز و شب: پس از آنجمله است اوقات نماز، خصوصاً بعد از اداء فريضه، و از آنجمله است وقت صباح و مساء، خصوصاً از اوّل طلوع فجر تا طلوع شمس، كه در اين وقت از براى خصوص ذكر تأكيد شده، و كمال فضل و شرافت آن در آيات و اخبار بسيار است، و از آنجمله است ساعت آخر شب و نزديك سحر، و ساعت اوّل از نيمه دوّم شب.

امّا در هفته: شب و روز جمعه، خصوصاً ساعات مخصوص كه ذكر شد، و بعد از آن روز دوشنبه و پنجشنبه، از جهت ملاحظه آنكه در اين دو روز اعمال بندگان خدمت آنحضرت عليه‌السلام عرضه مى شود.

بهترين ماهها براى استجابت دعا امّا در سال: افضل از همه ماه ها، ماه مبارك رمضان است كه در جميع اوقات شب و روز آن ; مخصوصاً دعا در بعضى از اخبار تأكيد شده است، در اين ماه شريف كليّه دعاها و اين دعاء مخصوص به ويژه در شبهاى قدر، و در شب بيست و يكم تأكيد شده است.

و بعد از آن ماه شعبان المعظّم و ماه رجب المكرّم است كه از خصوصيات ماه شعبان آمرزش گناهان و نيز تقدير بعضى از امور در شب نيمه آن ماه است، علاوه بر آنكه در شب نيمه شعبان آنحضرت عليه‌السلام متولّد شده اند، و به اين جهت شب توسّل مخصوص بر آنحضرت است.

و ديگر آنكه اين ماه تعلّق خاصّ به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارد، و در حديث است كه فرمود:

(رحم الله من أعانني على شهري) (١١).

يعنى: هركس مرا يارى نمايد درباره ماه من ; خداوند او را رحمت فرمايد.

و اين دعا يعنى دعاى در فرج حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه از افضل اقسام نصرت حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد، چنانچه بيان آن شد، پس بواسطه اين دعاى شريف در خصوص اين ماه دعا كننده مورد دعاى ايشان واقع مى شود.

امّا خصوصيات ماه رجب المكرم ; استجابت دعا است، چنانچه در جمله از احاديث در فضل آن تصريح شده است.

از جمله اين فقرات شريفه كه روايت فرموده است در «اقبال» درضمن حديثى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: منادى الهى هرشب ماه شريف رجب تا صبح ندا مى كند:

(الشهر شهري، و العبد عبدي، و الرحمة رحمتي، فمن دعاني في هذه الشهر اجبته، و من سئلني اعطيته، و من استهداني هديته، و جعلت هذا الشهر حبلاً بيني و بين عبادي فمن اعتصم به وصل بي) (١٢).

يعنى: اين ماه ; ماه من است، و بنده ; بنده من است، و رحمت ; رحمت من است، پس هركس مرا دراين ماه بخواند ; اورا اجابت فرمايم، و هركس هر چيزى را سئوال نمايد، او را عطافرمايم، وهركس طلب هدايت ازمن نمايداو را راهنمائى كنم، و اين ماه را وسيله ما بين خود و ما بين بندگانم قرار دادم، پس هر كس به آن تمسّك جويد ; به من يعنى به مقام قرب من و به رحمتهاى كامله ام مى رسد.

پس لازم و مهمّ است كه بنده مؤمن ; در تمام اوقات اين ماه شريف خصوصاً در شبهاى آن و على الخصوص اوقات مخصوصه آن مانند ايّام البيض كه در باب تأثير دعا كاملتر است، و عمل استفتاح مشهور است به عمل «ام داود» با شرح كرامات آن در اين روز وارد است در مواظبت به امر دعا در فرج و در تحصيل و تكميل آداب صحّت و قبول دعا ; كمال سعى و اهتمام را داشته باشد.

و بعد از اين ماه ذى الحجّة الحرام است، امّا دهه اوّل آن كه «ايام معلومات» است، و در حديث است كه حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(عمل خير و عبادت در هيچ ايّامى نزد حقّ تعالى محبوب تر از ده روز اوّل ذى الحجّة نيست) (١٣).

امّا دهه دوّم آن كه ايام معدودات است، و در آن روز غدير ; كه روز تجديد عهد امّت با ائمّه اطهار عليهم‌السلام است واقع شده، كه آن روز ; فضائل و مناقب و شرافتهاى مهمّه و شريفه بيشمارى دارد كه در كتب مبسوطه مذكور است، و در حديث است كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

« شايد گمان كنى كه خداوند روزى را خلق كرده باشد كه حرمتش از اين روز بيشتر باشد، نه ; و الله، نه ; و الله، نه ; و الله » (١٤).

امّا دهه سوّم آن كه يوم المباهله يعنى روز بيست و چهارم كه روز استجابت دعا است، در آن واقع است، خصوصاً هرگاه دعا كند به آن دعاء مخصوصى كه از حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام روايت شده است كه فرمود:

(اگر بگويم دراين دعا اسم اعظم حقّ تعالى هست هرآينه راست گفته ام، و اگر مردم بدانند كه اين دعا در اجابت چگونه تأثير مى نمايد البتّه به هر نحو كه مقدور باشد در تحصيل آن هر چند كه بايد قتال نمايند سعى مى نمايند، و مرا هر حاجت كه عارض مى شود اين دعا را مى خوانم و بعد از آن حاجت خود را مى طلبم و البتّه مستجاب مى گردد) (١٥)

و آن دعائى است كه شبيه دعاى سحر ماه مبارك رمضان كه در « زاد المعاد » ذكر شده است.

و اين روز ; روز خاتم بخشى حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى باشد، و فضائل و اعمال آن بسيار است.

و در بيست و پنجم اين ماه سوره مباركه ( هَلْ اَتى ) در وصف اهل بيت اطهار عليهم‌السلام نازل شده، و به اين سبب فضل آن عظيم، و شأن و قدرش جليل است، و روز توسّل مخصوص به ائمّه اطهار عليهم‌السلام است.

و بعد از اين ماه هاى متبرّكه ; ساير ايّام مباركه است كه در اوقات سال مى باشد كه در كثرت و فضل و جلالت شأن عنوان خاص دارند، مانند روز عرفه كه دعاى حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام در حقّ امام زمان عليه‌السلام در «صحيفه سجاديّه» مسطور مى باشد، چنانچه از مضامين اين فقرات مباركه ظاهر است، و علماء هم در شرح تصريح به اين مطلب فرموده اند:

(اللّهم فأوزع لوليّك شكر ما انعمت به عليه، و اوزعنا مثله فيه، و آته من لدنك سلطاناً نصيراً، و افتح له فتحاً يسيراً، و أعنه بركنك الأعزّ، و اشدد أزره، و قوّ عضده، و داعه بعينيك، و احمه بحفظك، و انصر بملائكتك، و امدد بخدمتك، الأغلب و أقم به كتابك و حدودك و شرايعك و سنن رسولك صلواتك عليه و آله، و أحى به ما أماته الظالمون من معالم دينك، و اجل به صداء الجود عن طريقتك، و ابن به الضراء عن سيبك، و أذل به الناكثين عن صراطك، و أمحق به بغاة قصدك عوجاً، و الن كانبه لأوليائك، و أبسط يده على أعدائك، و هب لنا رأفته و رحمته، و تعطّفه و تحنّنه، و اجعلنا له سامعين مطيعين و في رضاه ساعين و إلى نصرته و المدافعة عنه منكبين وإليك و إلى رسولك صلواتك عليه و آله بذلك متقرّبين) (١٦).

براى اهل بينش و بصيرت و معرفت بعد از دقّت در كيفيّت دعا و تأمّل در صدق اين فقرات مباركه و آنچه در آن است از تجليلات و توقيرات عظيمه از چنين وجود مقدسى يعنى حضرت سيدالساجدين عليه صلواة المصلين نسبت به وجود مبارك حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه ; ، ظاهر و واضح خواهد شد كه خضوع و خشوع و تذلّل هريك از شيعيان و دوستان و مواليان ايشان نسبت به آنحضرت ; چگونه بايد باشد، و چگونه بايد در دعا در حقّ آنحضرت عليه‌السلام و در طلب نمودن فرجشان از خداوند متعال سعى و اهتمام نمايند، والله هوالموفق و خير معين.

و از اوقات مخصوصه روز عيد قربان و عيد ماه مبارك رمضان است كه در كتاب « اقبال » نقل شده است كه: همّ و حزن اهلبيت اطهار عليهم‌السلام هر سال در اين دو روز تازه مى شود، بواسطه آنكه حقّ خود را در دست دشمنان خود مى بينند (١٧).

پس لازم است شيعيان به آن حضرات عليهم‌السلام در اين حزن تأسّى نمايند و براى رفع آن به ظهور و فرج آنحضرت عليه‌السلام دعا نمايند، چنانچه دعا مخصوصى معروف به « دعاء ندبه » از حضرت صادق عليه‌السلام براى اين دو عيد و روز جمعه و عيد غدير وارد شده كه خوانده شود، واين دعاء ; مشتمل بر تأسّف براى غيبت حضرت صاحب الامر عليه‌السلام; و شدّت جزع و حزن و ندبه براى طول غيبت ايشان ; و بر تضّرع و ابتهال به درگاه الهى براى طلب فرج آنحضرت مى باشد.

و بعد از آن عيد نوروز و روز عاشورا است، كه در روز عيد نوروز در حديثى از معلّى نقل شده كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

(هيچ نوروزى نيست مگر آنكه ما انتظار مى كشيم، زيرا كه آن روز ما و روز شيعيان ما است) (١٨)

پس سزاوار است كه دوستان در انتظار فرج ; و سعى و اهتمام در طلب تعجيل آن از خداوند جل شانه ; به اهلبيت عليهم‌السلام تأسّى كنند.

و در مورد روز عاشورا نيز روايت شده است كه: روز عاشورا ; روز خروج حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام براى جهاد و قتل دشمنان خصوصاً براى طلب ثار و خونخواهى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام و همه مظلومان كربلا است، و دعاى مخصوص با فضيلت بسيار در « زادالمعاد » از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه در آن روز خوانده شود، كه جملات زيادى از فقرات شريفه آن مشتمل است بر دعا و طلب فرج اهلبيت اطهار عليهم‌السلام ، و طلب هلاك و خذلان اعدائشان بر آن وجهى كه در وقت ظهور قائمشان عليه‌السلام وعده داده شده اند، بلكه همه آن دعا شريف مبتنى بر همين مطلب است.

پس لازم و مهم است كه شيعيان در آن روز كمال اهتمام را در حال جزع و حزن و ندبه در مصيبت حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام داشته، و طلب فرج اهلبيت اطهار به ظهور حضرت قائم عليه‌السلام بنمايند، به اين دعات يا ادعيه ديگرى كه براى فرج وارد شده و يا به مضمون آنها كه به زبان خود دعا كننده جارى شود، كه اين دعاء شريف خصوص در چنين روزى علاوه بر فضائل جليله اش نصرت ويارى به آنحضرت عليه‌السلام ، و نسبت به حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام خواهد بود، چنانچه اين نصرت و يارى را در اين فصل در ضمن عباراتى بيان كرديم.

و لكن افضل و اشرف اقسام دعا در اين روز آن است كه متوسّل به خواندن زيارت مشهوره روزعاشورا شود، چه در كربلا يا شهرهاى دور ديگر درحالتى كه با يادآورى احوال مظلومى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام ، و اصحاب و اهل بيت اطهارعليهم‌السلام ايشان محزون و گريان است و با اين حال در دعا و طلب تعجيل فرج آنحضرت عليه‌السلام تضّرع و ابتهال نمايد.

و بر اين مطلب در كيفيّت دوازدهم ; با بيان اينكه اين نوع از هر نوع ديگر افضل است ; اشاره كرديم.

و بعد از آن روز « دحوالأرض » است، يعنى روز بيست و پنجم ذى قعدة الحرام و فضائل بسيار دارد.

و اين روز هم تعلّق مخصوص به آنحضرت عليه‌السلام دارد، بواسطه آنكه در «زادالمعاد» از حضرت رضا عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

(حضرت قائم عليه‌السلام در اين روز ظاهر خواهد شد (١٩).

پس سزاوار است كه دوستان در اين روز انتظار فرج ايشان را داشته و براى آن دعا كنند، و دعاى شريف مخصوصى هم با مضامين عالى در همين كتاب از شيخ طوسى رحمه‌اللهروايت كرده است (٢٠).

پس كمال اهتمام در خواندن آن و دعاهاى ديگرى كه براى طلب فرج وارد شده است در همه اوقات لازم و مهمّ است، و در مقام عمل به وظيفه دعا در فرج در اين روز ; بهتر آن است كه عدّه اى از مؤمنين مخلص از براى دعا جمع شوند، بواسطه آنكه همه دعاها ; خصوصاً دعا براى فرج حضرت حجّت عليه‌السلام كه اشرف و اكمل و اعظم اذكار خداوند مى باشد بهتر است به نحو اجتماع خوانده شود.

و در يك حديث از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه:

(هر جماعتى كه روز دحوالأرض جمع شوند براى ذكر پروردگار خود، پيش از آنكه متفرّق شوند حاجت ايشان بر آورده شود، و در اين روز هزار هزار رحمت از جانب حقّ تعالى بر بندگان نازل مى گردد، و نود و نه رحمت از آنها مخصوص جمعى است كه مجتمع شده و به ذكر خدا مشغول اند، و روزش را روزه و شبش را عبادت كنند).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)ترجمه: ابان بن تغلب گويد: از امام صادق ٧ در مورد حقّ مؤمن بر مؤمن سئوال نمودم.

حضرت فرمود : حقّ مؤمن بر مؤمن بزرگتر از اينهاست، اگر به شما گويم انكار مى كنيد، هنگامى كه مؤمن از قبرش خارج ميشود ، تمثالى همراه او از قبر خارج ميشود، و به او گويد: تو را مژده باد به كرامت و سرور از جانب خداوند.

مؤمن گويد: خدا تو را به خير مژده دهد ، سپس آن تمثال همراه او ميرود و او را همچنان مژده ميدهد و چون به امر هولناكى ميگذرد، به او ميگويد: اين براى تو نيست، و چون به امر خيرى مى گذرد ميگويد:اين براى تو است. همچنين پيوسته با او باشد و او را از آنچه مى ترسد ايمنى و به آنچه دوست دارد مژده دهد تا همراه او در برابر خداى عزّوجلّ بايستد.

سپس چون خدا بسوى بهشت فرمان دهد، تمثال به او گويد: تو را مژده باد، زيرا خداى عزّوجلّ دستور بهشت برايت صادر فرمود، مؤمن گويد: تو كيستى خدايت رحمت كند كه از بيرون آمدن قبر همواره مرا مژده دهى و در ميان راه انيس من بودى، و از پروردگارم به من خبر دادى؟

تمثال گويد: من آن شادى هستم كه در دنيا به برادرانت رساندى، من از آن شادى آفريده شدم تا تو را مژده دهم و دلدار ترس تو باشم. (كافى ج٢ ص١٩١ حديث١٠).

(٢)امام باقرعليه‌السلام فرمو: در آنچه خداوند متعال با حضرت موسى بنده خويش مناجات كرده چنين بود: فرمود همانا براى من بندگانى است كه بهشت خويش را بر آنان ارزانى داشته و ايشن را در آن فرمانروا ساختم.

حضرت موسى عليه‌السلام عرض كرد: پروردگارا! اينان كيانند كه بهشت خويش را بر آنان مباح گرداندى و آنان را در آن حاكم ساختى ؟

فرمود:هر كسى مؤمنى را خوشحال سازد. (كافى ج٢ ص١٩١ حديث٣).

(٣)ترجمه:چنين مپندارد كسى از شماكه چون مؤمنى را شادمان ميكند كه فقط او را مسرور نموده ، بلكه ; به خدا قسم رسول خدا را خوشحال كرده است.(كافى ج٢ ص١٨٩ حديث٦).

(٤)ترجمه: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: محبوبترين اعمال نزد خدا سرورى است كه به مؤمنى رسانى و گرسنگى او را بزدائى يا گرفتارى او را برطرف كنى. (كافى ج٢ ص١٩١ حديث١١).

(٥)ترجمه: امام صادق عليه‌السلام فرمود: هركه مؤمنى را شاد كند، آن شادى را به رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانيده، و هركه به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شادى رساند آن شادى را به خدا رسانيده، و همچنين است كسى كه به مؤمنى اندوهى برساند. (كافى ج٢ ص١٩٢ حديث١٤).

(٦)ترجمه: امام صادقعليه‌السلام فرمود: هركه براى خدا در راه حاجت برادر مسلمانش كوشش كند خداى عزّوجلّ برايش هزار حسنه نويسد كه بدان سبب خويشان و همسايگان و برادران و آشنايانش آمرزيده شوند، و اگر كسى در دنيا به او احسانى كرده باشد، روز قيامت به او گويند: به آتش در آى و هركس بيابى كه در دنيا به تو احسانى كرده، به اذن خدا خارجش كن مگر اينكه ناصبى ( دشمن ائمهعليهم‌السلام باشد. (كافى ج٢ ص١٩٧ حديث٦).

(٧)سوره حشر آيه ٩.

(٨)ترجمه: امام صادق عليه‌السلام فرمود : همانا چيزيكه خداوند مؤمن را بدان اختصاص داده است اينكه او را آشناكند كه احسان برادران خود نمايد اگر چه كم باشد، و احسان و نيكى با زيادى نيست ، و از اين روست كه خداوند متعال در كتابش مى فرمايد:« اگر چه تنگدست و در مضيقه باشند ديگران را بر خود ترجيح دهند» سپس خداوند ميفرمايد: « هركس بخل نفس خود را نگه دارد ( بديگران احسان كند) آنان رستگارانند» و هركس را خدا به اين خصلت شناخت او را دوست دارد ، و هركس را خدا دوست دارد مزدش را روز قيامت بدون حساب ; كامل دهد.

سپس فرمود: اى جميل! اين حديث را به برادرانت بگو كه موجب تشويف آنهابه احسان است. (مصادقة الاخوان ص٦٦ حديث٢).

(٩)ترجمه : حضرت صادقعليه‌السلام فرمود: كسى كه برادر خود را شادمان نمايد، قسم به خدا اين سرور و شادمانى به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى رسد، و هركس شادمانى او به پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسد، سرور و شادمانى او به خداوند مى رسد ; هركس شادمانى و سرور او به خدا برسد، او را به بهشت فرمان دهند. (مصادقة الاخوان ص٦٢ حديث٨).

(١٠)ترجمه:رسول خداعليه‌السلام فرمود:كسيكه در نياز برادر مؤمن خود كوشش نمايد كه در آن نياز; رضايت خداوند عزّوجلّ بوده، و براو صلاح باشد چنان است كه خداوند عزّوجلّ را هزار سال خدمت كرده بدون اينكه چشم زدنى در معصيت و گناه واقع شود

(كمال الدين ص٥٤١ حديث٣).

(١١)اقبال الاعمال ص٦٨٣ ، بحارالانوار ج٩٧ ص٧٩ حديث٤٤.

(١٢)اقبال الاعمال ص٦٨٢.

(١٣)اقبال الاعمال ص٣١٧.

(١٤)بحارالانوار ج٩٨ ص٣٠٣ حديث٢.

(١٥)اقبال الاعمال ص ٥١٧.

(١٦)ترجمه: خدايا ; براى ولى خود شكرو سپاس آنچه بر او نعمت داده اى الهام نما، و مثل آن سپاس را به سبب آنحضرت بما الهام فرما، و او را از جانب خود توانائى كه او را يارى دهند است عطا فرما، و باگشودنى آسان مشكلات او را بگشاى، و او را به تواناترين تكيه گاه خود يارى ده، و توانائى و پشتش را محكم گردان، و بازويش را توانائى بخش و با ديده مراقبت رعايت اش كن، و با حفظ كردنت حمايت كن، و به فرشتگانت ياريش نما، و باسپاه غلبه كننده ات كمكش فرما، و كتاب خود و احكام و شرايع و سنت رسولت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بوسيله او پايدار، و آنچه از نشانه هاى دينت را ستمكاران ميرانده اند بوسيله او زنده گردان ، و زنگ ستم را از طريقه خود بوسيله او بزداى، و بوسيله او سختى را از راحت دو ساز، و عدول كنندگان از راهت را بوسيله او از ميان بردار، و آنانكه در راه تو اعوجاج و كجى مى طلبند بوسيله او نابودشان گردان، و او را براى دوستانت نرم و بردبار گردان، و دستش را بر دشمنان بگشا يعنى مسلّط فرما، و رحمت و مهربانى و عطوفت و شفقّت او را به ما ببخش، ما را براى او سامع و مطيع قرار بده، در راه رضايت او كوشش كننده و در نصرت و يارى و دفاع كننده قرار بده، و بوسيله آنها بسوى خودت و رسولت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متقرّب فرما. (اقبال الاعمال ص ٣٥٣).

(١٧)مكيال المكارم ج٢ ص٢٥.

(١٨)بحارالانوار ج٥٣ ص٣٠٨ حديث٨٤.

(١٩)بحارالانوار ج٩٨ ص٣٤٠ حديث٣.

(٢٠)رجوع كنيد به بحارالانوار ج٩٨ ص ٣٤١ ٣٤٥.

## دعا در بهترين حالات انسان

و امّا بهترين اوقاتى كه نسبت به حالات خود انسان است چند مورد است:

اوّل: در حال قنوت.

دوّم: در حال سجده است.

اين دو حالت بهترين حالات بنده است ; و نزديكترين اوقات او بسوى رحمت الهيه است، و مخصوص تذلّل بنده با خداوند و طلب رحمت از او براى هر حاجتى است و فضيلت هر كدام در اخبار بسيار است، و در هر يك هم دعاى مخصوصى براى طلب فرج آنحضرت عليه‌السلام از ائمّه اطهار عليهم‌السلام وارد شده است.

سوّم: در حالت همّ و حزنى كه براى انسان عارض مى شود، خصوصاً در آنچه سبب ظاهرى براى حزن نباشد، بواسطه آنكه در « مراة العقول » مجلسى از « معانى الاخبار » روايت شده است كه از حضرت صادق عليه‌السلام سئوال شد از سبب اين نوع حزنى كه سبب ظاهر براى آن نيست ؟

حضرت فرمود: « هر گاه قلب مبارك امام عليه‌السلام محزون مى شود، پس تأثير مى كند در قلوب شيعيان، بواسطه شدّت اتّصال معنوى كه ما بين آنها و امامعليه‌السلام چون اتصال شعاع خورشيد به خورشيد حاصل است، و هم چنين است در جهت سرور قهرى» (١).

پس بنابراين، لازم و مهم است كه دوستان و اولياء آنحضرت عليه‌السلام در حال اين گونه احزان، بلكه در هر حزنى بياد آنحضرت بوده كه شايد اين ; از جهت حزن قلب مبارك ايشان باشد، پس دعا نموده و فرج و كشف حزن ايشان را از خداوند متعال طلب نمايند.

چهارم: آنكه هر حاجتى و هر مطلبى كه براى خود از خداوند مى خواهند، دعا براى ايشان و طلب فرجشان را از خداوند ; مقدّم بدارند، بواسطه آنچه ذكر شد كه اين; هم از نظر عقلى وهم ازنظر نقلى ثابت است، و از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روايتى نقل شده كه فرمود:

(لازمه كمال ايمان مؤمن و مرتبه اخلاص در مودّت و دوستى او با آنحضرت عليه‌السلام اين است، كه ايشان ; و هر امرى كه راجع و متعلّق به ايشان باشد، بايد در نزد او اهمّ از امر خودش باشد، و بر آن مقدّم بدارد).

و ديگر اين تقدّم ; يك نوع توسّل و استشفاع كامل به آنحضرت عليه‌السلام است، و آن از جمله آداب مهمّه دعا مى باشد.

و شاهد بر اين دو جهت، اين فقره شريفه از زيارت جامعه است:

(مستشفع إلى الله عزّوجلّ بكم، و متقرّب بكم إليه، و مقدّمكم أمام طلبتي و حوائجي و إرادتي في كلّ أحوالي و اُموري) (٢).

يعنى: شما را بسوى خداوند عزّوجلّ شفيع مى نمايم، و به شما بسوى او تقرّب مى جويم، و شما را بر هر مطلب و بر همه حاجتهاى خود و بر هر اراده اى كه داشته باشم، در همه احوال و امور خودم يعنى چه دنيوى چه اُخروى مقدّم مى دارم.

پس بنده مؤمن دراين اقرار كه دراين فقرات شريفه است ; بايد صادق باشد، يعنى: چنانچه به زبان اقرار مى كند پس در قلب و به حسب عمل هم چنين باشد، كه امر مولاى او در نظرش و در نزد اراده قلبى او در هر امرى از امور ; از امر خودش اهمّ و اعظم باشد، و هر امرى هم كه تعلّق به ايشان داشته، سعى او در انجام دادن آن بيشتر از سعى در امر خودش باشد، و در هر مقامى از جمله در مقام دعا، امر آنحضرت عليه‌السلام را بر امر خود مقدّم بدارد، و توسّل به ايشان را وسيله تقرّب نزد خداوند بداند.

پس شفيع قرار دادن آنحضرت عليه‌السلام را نزد خداوند عزّوجلّ از براى مستجاب شدن دعاى او به هر نوعى كه محبوب عند الله باشد ; لازم بداند، و از آنجمله است آنكه قبل از طلب حاجت خود ; از خداوند فرج ايشان را مسئلت نمايد، چنانچه وارد است در باب صلوات فرستادن، كه قبل از دعا وسيله استجابت آن دعا مى باشد.

و محبوبيّت اين نوع توسّل به آنحضرت عليه‌السلام ، و اين كيفيّت تقرّب جستن بوسيله ايشان بسوى خداوند نيز از فقرات دعاى حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام در روز «عرفه» نقل شد ; ظاهر مى شود.

## فصل سوّم:در بيان مكان دعا

يعنى بيان امكنه شريفه اى كه در آيات و روايات تصريح و به آنها سفارش شده، زيرا آن امكنه مباركه در تكميل هر عبادتى خصوصاً دعا تأثير زيادى دارد.

پس در مقام اراده دعا براى فرج در صورت امكان بعضى از آن امكنه را اختيار و هنگام تشرّف مادامى كه در آنجاست; در دعا براى فرج اهتمام نمايد.

## مكانهاى شريف براى استجابت دعا

و آن امكنه شريفه بسيارند، كه بر وجه اجمال بيان مى كنيم:

از جمله مواقف كريمه و مشاهد مشرفه ; حرم الهى و روضه نبويّهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و روضه هاى مطهره هريك از ائمّه اطهارعليهم‌السلام مى باشد، كه در هر كدام دعا و عبادتى انجام شود ; چندين برابر فضل و شرافت نسبت به سائر مكانها دارد، و اين مدخليّت تامّ و كامل در اخبار بسيارى تصريح شده است.

و بعد از اينها حرمهاى عامّه علماء و صلحا، خصوصاً فرزندان و ذرارى ائمّه عليهم‌السلام است، كه در بعضى از اخبار تصريح شده است كه:

(مزار آنها در آثار; در حكم مزار ائمّه اطهار عليهم‌السلام است).

و بعد از آن ; قبور مؤمنين ; خصوصاً قبر والدين است، و بعد از آن ; مجالس و محافل علما اخيار و صلحاء ابرار، بلكه عامّه مؤمنين است، خصوصاً مجالس خاصّه آنها ; چون مجلس ذكر و مجلس توبه و مجلس علم ومجلس فضائل و مراثى اهلبيت اطهارعليهم‌السلام كه در باب هريك از اين مكانها در اخبار بسيارى به فضل و شرافت آنها بيان شده، و همچنين به تأثير داشتن آنها در استجابت دعا، و سرعت در ظاهر شدن آثار آن به چندين برابر آنچه در ساير مكانها مى باشد ; تصريح شده است.

پس هر بنده مؤمنى كه حقيقتاً در دعا براى فرج بواسطه معرفت به فضل آن اهتمام دارد ; لازم و مهم است در صورت امكان برخى از اين امكنه شريفه را بخصوصه ; اختيار نمايد، و هرگاه به آنجا مشرف شد، بودن در آن را غنيمت شمرده و براى فرج مولاى خود صلوات الله عليه دعا كند.

ولكن در ميان مواقف و مشاهد شريفه، پر فضليت ترين آنها خصوصاً از جهت تأثير دعا حرم انور حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام مى باشد، و اين نه از جهت افضليّت آنحضرت عليه‌السلام است، حتّى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام ، بلكه بواسطه خصوصيتى است كه در كيفيّت دوازدهم ذكر خواهد شد ان شاء الله تعالى.

و اجمال آن چنين است كه: چون امر شهادت آنحضرت عليه‌السلام با آن شدائد و مصائب جليله و عظيمه آن ; سبب و وسيله استحكام و بقاء امر توحيد و رسالت و ولايت جميع ائمّه اطهار عليهم‌السلام ، و ظهور آثار آنها گرديد، پس فضائل جميع آنها در وسائل آنحضرت عليه‌السلام جمع شده، و لهذا حرم ايشان بمنزله حرم همه ائمه، و بودن در آن ; بمنزله بودن در حرم همه ائمه است، و زيارت و تعزيت ايشان ; به منزله تعزيت و زيارت همه ائمّه عليهم‌السلام است، خصوصاً با ملاحظه حديث تفاخر كعبه و كربلا، رفعت و جلالت مشهد مبارك ايشان ظاهر مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وَ مِنْ حَديثِ كَربلا وَ الْكَعْبَة  |  | لِكَربَلا بان عُلُوُّ الرُتْبَة  |

 (٣)و امّا بهترين مكان در ميان سائر امكنه شريفه كه ذكر شد هر مقام و مكانى است كه در آن اقامه عزاى آنحضرت عليه‌السلام شود، يا زيارت آنحضرت عليه‌السلام خوانده شود، بواسطه آنكه به مقتضاى بعضى از روايات از هر مكانى كه زيارت ايشان شود خصوصاً زيارت عاشورا بعضى از آن فضائل جليله شريفه ايكه در حرم انور آنحضرت حاصل مى شود ; عطا مى شود، و در مكان زيارت خصوصاً از براى خود زائر بعضى از بركات آن مشهد مبارك ظاهرمى شود.

و نيز در حديث است كه: « آنحضرت در عرش الهى به سه مقام نظر رحمت دارد و در حقّ آن دعا مى فرمايد.

اوّل: به مرقد شهدائيكه با ايشان بودند.

دوّم: به حال زوّار شان.

سوّم: به مقام اهل تعزيتشان (٤).

پس هر گاه براى كسى حضور در هر يك از امكنه شريفه اتفاق افتد ; در حالتى كه مقرون شود با عزادارى يا زيارت آنحضرت عليه‌السلام از خود او يا غير او خصوصاً مقارن شود با بعض اوقات شريفه، و نيز آن احوال مزبوره كه تعلّق به حال داعى دارد، پس واضح است كه تأثير دعا و طلب نمودن فرج حضرت صاحب الامر عليه‌السلام در چنين حالى، با چنين خصوصياتى، زيادتى فضل و شرف آن به چندين برابر و غايت كمال خواهد رسيد، و هر بنده مؤمن كه موفّق به درك آن شود ; پس اين فضلى خواهد بود كه مثل و مشابهى ندارد،(وَ ذلِكَ فَضْلُ الله يُؤتيهِ مَنْ يَشاءُ وَ الله ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ وَ في ذلِكَ فَلْيَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ) (٥).

## فصل چهارم: در بيان موانع دعا

موانعى است كه دعاكننده خصوصاً نسبت به اين دعاء يعنى دعا براى فرج بايد از خود رفع كند تا آنكه اثر واقعى و كامل دعا به سرعت ظاهر شود، و نيز بوسيله اين دعا فضائل جليل و كاملى در آيات و اخبار وارد شده ; براى او حاصل شود ، كه به بعضى از آن فضائل اشاره كرديم و برخى هم در كيفيّت يازدهم ذكر خواهدشد ان شاء الله تعالى.

و آن موانع بسيارند، و بيان آنها بر وجه كلّى اينست كه:

اجتناب از محارم الهى كه شارع از آنها نهى شديد فرموده و نيز از كوچك شمردن فرائض الهى كه شارع به آنها امر فرموده اجتناب كند.

و از اين دو مطلب ; در آيات و اخبار تعبير به « ورع» و «تقوى » شده است، و شواهد برآنها هم بسيار زياد است، وشرح آنها در اينجا منافات با اختصار دارد.

و لكن بيان آنها بر وجه كلّى در اين فرمايش كريمه است: ( اِنَّما يَتَقَبَّلُ الله مِنَ الْمُتَّقينَ) (٦) ، كه حاصل مفادش اين است كه: قبول فرمودن خداوند هر عمل خير و هر عبادتى را طوريكه بر آن آثارش مترتّب شود، اختصاص و انحصار دارد به آنهائى كه از اهل تقوى باشند.

و اين مطلب هم واضح است كه هر گاه حكمى را مشروط و موقوف به يك وصفى از اوصاف كنند ; و آن وصف هم داراى مراتب و درجاتى باشد، پس به هر درجه از آن وصف كه فراهم شود اثر آن حكم كامل تر مى شود، و در اين مقام نيز چنين است كه: قبول شدن و تأثير عمل خير كه از آن جمله است دعا على الاطلاق و نيز خصوص طلب فرج مشروط و موقوف است به وصف تقوى، و اين وصف مراتب ظاهرى و باطنى دارد.

پس بوسيله حاصل و كامل شدن هر درجه و هر مرتبه از مراتب و درجات تقوى در شخص دعا كننده دعا او افضل و شرافت آن كاملتر مى شود.

و از جمله شواهد بر اين خصوصيات ; اين آيه مباركه است ( اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ الله اَتْقيكُمْ) (٧) ، كه ماحصل مفادش اين است كه: حقيقتاً بهترين و بالاترين شما بندگان نزد خداوند آن كسانى اند كه تقواى بهتر و كاملتر داشته باشد.

و بر حسب دليل نقلى از آيات و اخبار واضح است كه: از بزرگترين مقامات ظهور كرامت بنده و اعتبار او نزد خداوند ; هنگام دعاء و طلب كردن و حاجت خواستن او از خداوند متعال جلّ شأنه است، كه هرچه اعتبار و حرمت بنده بوسيله آنچه نزد خداوند جلّ شأنه محبوب است ; يعنى تقواى كاملتر باشد ; اجابت دعاى بنده اكمل خواهد شد، و اين در جهت تعجيل در آن و نيز درجهت مقرون بودن آن به خير دنيا و خير آخرت ; و در جهت كامل بودن آثار آن است، به آنكه: از جمع كثيرى دفع بلا نمايد، يا رحمت و فيضش را شامل حال همه آنها فرمايد، و دعا و شفاعت او را قبول فرمايد.

## مراتب تقواى ظاهرى

مراتب تقواى ظاهرى بر حسب آنچه از اخبار استفاده مى شود ; چند چيز است:

اوّل: ترك گناهان كبيره، و انجام فرائض و واجبات است، بر وجهى كه تفصيل آنها در كتب مبسوطه و بخصوص در كتب فقهيه مذكور است.

دوّم: ترك گناهان صغيره.

سوّم: ترك مكروهات.

چهارم: ترك مطلق مباحات، خصوص آنچه كه عنوان لهو و لعب داشته باشد.

## مراتب تقواى باطنى

مراتب تقواى باطنى نيز چند چيز است:

اوّل: تطهير قلب از كفر و شرك و نفاق به هر درجه ايكه باشد، و از جمله مراتب و درجات آن ; اقسام شرك خفى است، و نيز تطهير نمودن آن را از حبّ دشمنان خداوند متعال، و حبّ اعداء اولياء الهى كه بدترين آنها اعداء اهلبيت اطهارند، كه با حبّ آنها قلب رجس و خبث مى شود، و هرگز حبّ خداوند و اولياء او در قلب استقرار پيدا نمى كند.

چنانچه در اخبار بسيار بخصوص درتفسير اين آيه شريفه ( ما جَعَلَ الله لِرَجُل مِنْ قَلْبَيْنِ في جَوْفِهِ) (٨) از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام تصريح شده است به آنكه:

(هركس در قلب او محبّت اعداء ما باشد، پس دوستى او با ما حقيقت ندارد، و در زمره اعداء ما مى باشد) (٩).

دوّم: تطهير قلب از جمله رزائل نفسانى و صفات شيطانى است، كه اعظم و سرمنشاء جميع آنها ; حبّ دنيا است كه: ( قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّيها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّيها) (١٠) و عنوان جهاد اكبر، كه اين فرمايش كريمه: (وَ الَّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا) (١١) اشاره به اين مرتبه دارد.

و لكن بايد دانست آنكه هريك از منهيّات ظاهرى به همه درجات آن و رزائل باطنى به همه مراتبش كه پرهيز از آنها لازم است، و در تحصيل تقوى نسبت به يكديگر مدخليّت تامّه دارند، بر اين وجه كه آن رزائل و صفات ذميمه باطنيّه كه اصل آنها از لوازم قهريّه نفس امّاره است كه بوسيله وساوس شيطانيّه در كمون قلب انسان سبب هيجان انسان مى شوند، كه در ظاهر به هر وجهى مرتكب آن نواهى ظاهرى شود، مثل انجام گناهان كبيره يا كوچك شمردن فرائض يا انجام گناهان صغيره يا مكروهات يا مطلق لغويات و لهويات .

و اصرار و زياده روى در منهيّات ظاهرى ; سبب تكميل و تشديد رذائل باطنى و قلبى شده ; و باعث رسوخ نمودن و استحكام آنها ميشود، مانند رسوخ و استحكام ريشه درخت در اعماق در زمين.

پس هر بنده مؤمن كه در مقام تحصيل مرتبه يقين باشد ; واقعاً لازم و مهمّ است كه سعى داشته باشد:

اوّلا: در محافظت نفس خود با اجتناب و احتراز از آنچه ممكن است براى او از آن منهيّات ظاهرى، به هر درجه از درجات آنها چون فعل و ترك آنها در اختيار او مى باشد، و سعى نمايد كه آثار آن زمائم نفسانيه ; از او ظاهر نشود.

ثانياً: متوسّل و متمسّك شود به آن وسائلى كه وسيله قلع و قمع آن ذمايم از نفس است، كه بزرگترين و اصلى ترين آن وسائل موالات و مودّت حقيقى با اهلبيت اطهار عليهم‌السلام است، كه موالات با آنها را به هر نوع كه ميسّر شود چه ظاهرى و چه باطنى به درگاه الهى شفيع نمايد و نزد او تضرّع و ابتهال نمايد، و مسئلت نمايد كه او را به مراحم و الطاف ظاهرى و غيبى خود در از بين بردن آن رزائل يارى فرمايد.

و در هنگام اين تضرّع و مسئلت ; بهتر آن است كه به ادعيه خاصّ كه در اين مورد از ائمّه اطهار عليهم‌السلام وارد شده است ; متوسّل شود، خصوصاً ادعيه مباركه صحيفه سجاديّهعليه‌السلام

و همچنين بايد در حال توسّل و تضرّع و دعا ; بعضى از اعمال خاصّه ايكه در تزكيّه نفس تأثير و مدخليّت تامّه و كامله دارند بر حسب آنچه در اخبار وارد و تأثير آن در نزد اهل اعتبار و اختبار ثابت شد انجام دهد، مانند روزه گرفتن، خصوصاً هرگاه مقرون شود با گرسنگى ; بوجهى كه از جهت افراط در آن يعنى در جوع مذموم نباشد، كه اين عمل شريف به اين نحو از كاملترين وسيله است، و در تهذيب نفس و قلع رذائل و زمائم از آن تأثير قهرى دارد، و يا مانند بعضى از اذكار مخصوصه كه كيفيّت و آداب آنها در كتب مبسوطه مذكور است.

و با اين بيان واضح گرديد ; كه توبه اوّلين مرتبه و اوّلين درجه تقوى در همه اقسام آن است چه از اقسام ظاهرى و چه از اقسام باطنى.

پس هر بنده مؤمن به هر وجه كه سعى و اهتمام در تحصيل تقواى ظاهرى و تقواى باطنى نمود، پس به هر مرتبه اى از آن را كه دارا شود ; بر حسب اثرِ آن ; همه اعمال و مطلق دعاهاى او، و خصوصا اين دعاءِ او يعنى طلب فرج حضرت صاحب الامر صلوات الله عليه كامل مى شود، و بر آن فضائل جليله شريفه اش مترتّب مى شود.

و در اين مقام نكته شريفه ايست كه تذكّر آن و التفات به آن لازم و مهمّ است، و آن اين است كه: هر گاه بنده اى واقعاً در مقام تحصيل تقوا باشد، و لو به درجه كمال نرسيده باشد ; بلكه در همان مرتبه اولى كه توبه است واقع شود ; و با اين حال سعى در دعا براى فرج آنحضرت عليه‌السلام نمايد، پس اين دعا براى او بزرگترين وسيله ايست كه بوسيله آن ; تقواى حقيقى براى دعا كننده حاصل مى شود، و مجاهده در تحصيل آن سهل و آسان مى شود، و بوسيله آن ; خداوند متعال او را به وجه كمال يارى مى فرمايد، و بر حقيقت آن فائز مى شود.

## تأثير دعا در ظهور حضرت قائم عليه‌السلام

 نسبت به احوال بندگان و خلاصه از آنچه گفتيم اين است كه: اثر دعاء در فرج آنحضرت عليه‌السلام نسبت به احوال بندگان بر سه وجه است:

نوع اوّل: نسبت به بندگان مؤمن كه اقرار به توحيدالهى و رسالت حضرت خاتم النبيّين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ولايت ائمّه طاهرين عليهم‌السلام دارند، هرچند در اعمال از اهل معصيت بوده و داراى وصف تقوا نباشند، پس هرگاه اين دعا از آنها واقع شود ; تأثير در امور دنيوى آنها دارد، و وسيله اصلاح امورشان خواهد شد، بر حسب آنچه در اين فرمايش كريمه: ( وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّة خَيْراً يَرَه) (١٢) بيان فرموده كه: هر كس عمل خيرى از او صادر شود و فائده آن را و لو در دنيا خواهد ديد.

بلكه در اين دعا براى آنها يعنى اهل معصيت اميد وسيله نجات در آخرت نيز هست، به مقتضاى فرمايش نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درچند روايتى كه ذكرشد ; كه:

(هركس با قلب و زبان يا با مال يا به هر وجه ديگر ذرّيه مرا نصرت و يارى نمايد، او را روز قيامت شفاعت مى كنم، هر چند با گناه اهل دنيا باشد).

و اين دعا ; مودّت قلبى و زبانى است، بلكه علاوه بر اين ; اين دعا فى نفسه مصداق موالات، و هم مصداق تشكّر نعمت و احسان، و هم مصداق نصرت نسبت به آنحضرت عليه‌السلام مى باشد.

پس با ملاحظه آنكه يك مرتبه از اصل تقوا كه اجتناب از كفر و شرك است در اين طايفه بواسطه ايمان آنها اين درجه از تقوا موجود است، به علاوه دشمنى با دشمنان اهل بيت عليهم‌السلام كه از اركان تقواى ظاهرى و باطنى است را نيز دارا هستند، و لهذا با وجود اين شرط و لو به يك مرتبه از آن باشد يك درجه از قبولى در اعمال و عبادات آنها ثابت است، پس دعاى آنها در فرج آنحضرت عليه‌السلام هم نزد خداوند مقبول خواهد بود، يعنى موجب اجر و ثواب اُخروى مى شود و لو به درجه غير كامل باشد.

و بنابراين ; هر گاه سعى در دعا براى فرج آنحضرت عليه‌السلام نمايند و مواظبت بر آن داشته باشند با همان حال عصيان آنها، پس كمال اميدوارى هست كه اين دعا وسيله توفيق آنها براى ترك معاصى شده و به رتبه تقوى برسند.

چنانچه اين اثر از براى نماز در اين آيه مباركه بيان شده است ; ( اِنَّ الصَلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحشاءِ وَ الْمُنْكَرِ) (١٣)

و دربيان آن حديثى نقل شده است كه در زمان حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جوانى بود كه مرتكب انواع منكرات چون زنا و امثال آن مى شد، و لكن مواظبت به نماز جماعت با آنحضرت صلوات الله عليه داشت، پس شكايت حال او را خدمت ايشان نمودند.

حضرت فرمود: « بزودى نماز او را از اين افعال زشت باز دارد، چنانچه خداوند مى فرمايد ».

پس زمانى نگذشت كه بوسيله محافظت بر نماز به ترك معاصى موفّق شد. و از اهل صلاح و تقوا گرديد، و عاقبت هم توفيق شهادت را دريافت.

نوع دوّم: نسبت به جمعى از مؤمنين است كه درصدد تحصيل تقوا سعى دارند، و در طريق آن مجاهده مى كنند و اهتمام در توبه واستغفار كه اوّل مرتبه آن است دارند، و با اين حال بر اين دعا مواظبت و محافظت دارند، پس اثر آن براى اينها چنين است كه : اين دعا ; وسيله قبولى اعمال صالحه آنها و نيز قبولى توبه آنها نزد حقّ تعالى مى شود، و وسيله استقامت آنها در امر تقوا مى گردد، و موجب رسيدن به درجات عاليه آن به وجهى كه بيان شد خواهد شد، پس به اين سبب به جمله كثيره اى از فضائل جليله كه از براى دعا وطلب فرج آنحضرت عليه‌السلام ثابت است و چندين برابر كاملتر از نوع اوّل است ; فائز خواهد شد.

نوع سوّم: نسبت به جمعى از اهل ايمان است كه در درجه كامله ازتقواى ظاهرى و باطنى به مراتبى كه اجمالا بيان شد قرار دارند، پس اينها با اين حال در دعاى فرج آنحضرت صلوات الله عليه با محافظت بر سائر شرايط و آداب و وظائف مزبوره آن از شرايط حاليه و زمانى و مكانى به نوعى كه اجمالا ذكر شد اهتمام مى نمايند.

پس اثر دعا براى اينها چنين است كه: آنها همه فضائل و فوائد جليله و كامله دنيوى و اُخروى كه براى اين دعا مقرّر است ; فائز مى شوند، كه از بزرگترين و شريفترين فضيلت آن است كه: دعاى آنها براى وجود مبارك آنحضرت عليه‌السلام نصرت مى شود، كه هم نصرت و يارى است نسبت به فرج و ظهور، كه خداوند بواسطه دعاى آنها ; رفع حزن و كشف ضرّ از ايشان و قلب مباركشان نموده و شرّ همه دشمنان ايشان را كه در اطراف بلاد مى باشند دفع نمايد، و اوضاع و اساس آنها را منقرض نمايد، و بلاى عمومى را از همه دوستان ايشان و غير از اينها كه موجب دفع تألّم باشد ; از خواطر شريف ايشان رفع فرمايد، و وسيله از براى سرور قلب مباركشان شود.

البتّه بيان اين مطلب و بيان نصرت بودن آن در كيفيّت دوازدهم خواهدآمد ان شاء الله.

و نسبت به فرج كلّى آنحضرت عليه‌السلام نيز نصرت است، بواسطه آن نيّت و عزم و تمنّاى قلبى كه حقيقتاً در مقام دعا و طلب تعجيل آنحضرت عليه‌السلام بوجهى كه در همين فصل ذكر شد حاصل است، پس بوسيله اين دعا ; آنها داخل در زمره انصار آنحضرت شده و از ياوران واقعى ايشان محسوب خواهند گرديد، و به مراتب عاليه آنها فائز مى شوند.

پس هرچند مراتب و درجات تقوا در بنده چه از نظر ظاهرى و چه از نظر باطنى كاملتر شود، كرامت و اعتبار بنده مؤمن نزد خداوند متعال كاملتر مى شود، و به سبب اين دعاى او كه از بزرگترين دعاها است، و دعا نيز از بزرگترين عبادات است، و اين آثار كامله مزبوره را بواسطه طلب نمودن و درخواست نمودن از فضل و كرم حضرتش ; عطا فرموده است.

## مراعات حقوق برادران دينى و تأثير آن در تقوا

و از بزرگترين مسائلى كه مؤمن در مقام تكميل تقوى ; بايد رعايت كند، بلكه در تصحيح آن بعد از عمل به وظائف حقوق الهى و اولياء معصومين اوعليهم‌السلام لازم و مهم است ; معرفت و شناخت به حقوق لازمه برادران دينى و سعى در اداء آن حقوق است، و آن امورى است كه در صحّت و در كمال تقوى و در قبولى اعمال صالحه تأثير كامل دارد، و مسامحه و سهل انگارى در آن مخلّ به همه اين اعمال و اوصاف بوده و موجب نقصان در آثار آنها است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)مرآة العقول ج٩ ص١٠ و ١١.

(٢)مفاتيح الجنان

(٣)خصائص حسينية ص٦٧.

(٤)بحارالانوار ج٢٥ ص٣٧٦ حديث٢٤.

(٥)ترجمه: اين فضل خداونداست كه به هركس خواهد عطا مى كند، و فضل و كرم خداوند بسيار عظيم است. (سوره حديد آيه٢١).

(٦)سوره مائده آيه٢٧.

(٧)سوره حجرات آيه ١٣.

(٨)ترجمه: خداوند در درون مرد دو قلب قرار نداده است. (سوره احزاب آيه ٤).

(٩)تفسير برهان ج٣ ص٢٩١.

(١٠)بتحقيق هركس نفس خود را از گناه پاك سازد ; رستگار خواهد بود، و هركس نفسش را به كفر و گناه پليد گرداند ; البتّه زيانكار خواهد گشت. (سوره شمس آيه ٩).

(١١)ترجمه: و آنانكه در راه ما مجاهده مى كنند ; محقّقاً آنها را به راه خويش هدايت مى كنيم. (سوره عنكبوت آيه ٦٩).

(١٢)سوره زلزال آيه ٧.

(١٣)ترجمه: همانا نماز انسان را از هركار زشت ومنكر بازمى دارد. (سوره عنكبوت آيه ٤٥).

##  حقوق برادران ايمانى از ديدگاه احاديث و روايات

اخبار زيادى در اين مورد و شدّت تأكيد آن نقل شده است، از جمله در « تفسير امام حسن عليه‌السلام در ذيل اين آيه شريفه: (وَ اِذا اَخَذْنا مِيثاقَ بَنى اِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ اِلاَّ الله ) (١) از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده كه حضرتش فرمود:

(إنّ الله عزّوجلّ أمر جبرئيل عليه‌السلام ليلة المعراج فعرض علىّ قصور الجنان فرأيتها من الذهب و الفضّة، ملاطها من المسك و العنبر غير أنّي رأيت لبعضها.

فقلت: يا حبيبي جبرئيل ; ما بال هذه بلا شرف كما لسائر تلك القصور؟

فقال: يا محمّد ; هذه قصور المصلّين فرآئضهم الّذين يكسلون عن الصلاة عليك و على آلك بعدها، فإن بعث مادّة لبناء الشرف من الصلاة على محمّد و آله الطيّبين، بنيت له الشرف و إلاّ بقيت هكذا، فيقال: حين تعرف سكّان الجنان إنّ القصر الّذي لا شرف له هو الّذي كسل صاحبه بعد صلاته عن الصلواة على محمّد و آله الطيّبين.

و رأيت فيها قصوراً منيعة مشرقة عجيبة الحسن ليس له أمامها دهليز و لا بين يديها بستان و لا خلفها، فقلت: ما بال هذه القصور لا دهليز بين يديها و لا بستان خلف قصرها؟

فقال: يا محمّد ! هذه قصور المصلّين الصلاة الخمس، الّذين يبذلون بعض وسعهم في قضاء حقوق إخوانهم المؤمنين دون جميعهم، فلذلك قصورهم مستورة بغير دهليز أمامها و غير بستان خلفها.

قال رسول الله: ألا فلاتتّكلوا على الولاية وحدها، و ادّوا بعدها من فرائض الله و قضاء حقوق الإخوان و استعمال التقيّه، فإنّهما اللّذان يتّمان الأعمال و يقصّرانها) (٢).

و نيز در ذيل اين آيه شريفه: ( فَاتَّقُوا النّارَ الَّتي وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ) (٣) روايت شده است از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام كه فرمود:

(يا معشر شيعتنا ! إتّقوا الله و احذروا أن تكون للنّار حطباً و إن لم تكونوا بالله كافرين، فتوّقوهابتوقّى ظلم إخوانكم المؤمنين، و أنّه ليس من مؤمن ظلم أخاه المؤمن المشارك له في موالاتنا إلاّ ثقّل الله في تلك النار سلاله و أغلاله و لم يكفه منها إلاّ بشفاعتنا، و لن نشفع له إلى الله إلاّ بعد أن تشفّع له إلى أخيه المؤمن فإن عفى عنه شفّعنا، و إلاّ طال في النّار مكثه) (٤).

و باز در آن تفسير منير در ذيل اين آيه مباركه: ( وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ اَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فيها خالِدُونَ) (٥)، روايت فرموده است:

(هم الّذين آمنوا بالله، و وصفوه بصفاته، و نزهوه عن خلاف صفاته، و صدّقوا محمّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و تابعوا في أحواله و أقواله و صوّبوه في كلّ افعاله، و رأوا عليّاً بعده سيّداً إماماً و فرماً هماماً لايعد له من اُمّة محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واحد و لا كلّهم إذا أجمعوا في كفّه يوزنون بوزنه بل يرجّح عليهم كما يرجّح السماء و الأرض على الذرّة.

و شيعة علىّ عليه‌السلام هم الّذين لا يبالون في سبيل الله أوقع الموت عليهم أو وقعوا على الموت.

و شيعة علىّعليه‌السلام هم الّذين يؤثرون إخوانهم على أنفسهم و لو كان بهم خصاصة.

و هم الّذين لايراهم الله حيث نهاهم و لايفقدهم من حيث أمرهم.

و شيعة علىّ عليه‌السلام هم الّذين يقتدون بعلىّ في إكرام إخوانهم المؤمنين.

ما عن قولي أقول لكم هذا، بل أقوله عن قول محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فذلك قوله تعالى: (وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ) (٦)، قضوا الفرائض كلّها بعد التوحيد و اعتقاد النبوّة و الإمامة، و أعظمها فرضاً قضاء حقوق الإخوان في الله، و استعمال التقيّة من أعداء الله عزّوجلّ (٧).

قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : «مثل مؤمن لا تقيّة له، كمثل جسد لا رأس له، و مثل مؤمن لا يرعى حقوق إخوانه المؤمنين، كمثل من حواسه كلّها صحيحة فهو لايتأمّل بعقله، و لايبصر بعينه، و لايسمع باُذنه، و لا يعبر بلسانه عن حاجة، و لايدفع المكاره عن نفسه بأداء حججه، و لايبطش لشيء بيديه، و لا ينهض إلى شىء برجليه فذلك قطعه لحم قد فاتته المنافع و صار غرضاً للمكاره.

فذلك المؤمن إذا جهل حقوق إخوانه، فإنّه يفوت حقوقهم فكان كالعطشان بحضرت الماء البارد فلم يشرب حتّى طفى بمنزلة ذي الحواس لم يستعمل شيئاً منها لدفاع مكروه و لا لانتفاع محبوب فإذا هو سليب كلّ نعمة مبتلى بكلّ آفة » (٨).

قال أميرالمؤمنين عليه‌السلام « التقيّة من أفضل أعمال المؤمن يصون بها نفسه و إخوانه عن الفاجرين، و قضاء حقوق الإخوان أشرف أعمال المتّقين، يستجلب مودّة الملائكة المقرّبين وشوق الحور العين »

وقال الحسن بن علىّ عليهما‌السلام : « إنّ التقيّة يصلح الله بها اُمّة لصاحبه مثل ثواب أعمالهم، و إن تركها ربّما هلك اُمّة و تاركها شريك من أهلكهم، و أنّ معرفة حقوق الإخوان تحبّب إلى الرّحمان و تعظم الزلفى الّذي الملك الديّان، و إن ترك قضائها بمقت إلى الرّحمان و يصفر الرتبة عند الكريم المنّان »

وقال الحسين بن على عليهما‌السلام : « لولا التقيّة ما عرف وليّنا من عدوّنا، و لولا معرفة حقوق الإخوان ما عرف من السيّئات شىء ما لاعوتب على جميعها، لكن الله عزّوجلّ يقول و (وَ ما اَصابَكُمْ مِنْ مُصيبَة فَبِما كَسَبَتْ اَيْديكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ الْكَثير) (٩).

وقال علىّ بن الحسين زين العابدين عليهما‌السلام : (يغفر الله للمؤمنين من كلّ ذنب و يطهّره منه في الدنيا و الآخرة ما خلا ذنبين: ترك التقيّة، و تضييع حقوق الاخوان)

و قال محمّد بن على عليهما‌السلام : (أشرف أخلاق الأئمة و الفاضلين من شيعتنا إستعمال التقيّة، و أخذ النفس بحقوق الإخوان)

وقال جعفر بن محمّد عليهما‌السلام : « استعمال التقية لصيانة الإخوان فإن كان هو يحيى الخائف فهو من أشرف خصال الكرام و المعرفة بحقوق الإخوان من أفضل الصدقات و الزكواة و الحجّ و المجاهدات »

وقال موسى بن جعفر عليهما‌السلام : و قدحضره فقير مؤمن يسئله سدّ فاقته فضحك في وجهه و قال أسئلك مسئلة فإن أصبتها اعطيتك عشرة أضعاف ما طلبت و إن لم تصبها أعطيتك ماطلبت، و قد كان طلب منه مأئة درهم يجعلها في بضاعته يتعيّش بها.

فقال الرجل: سل.

فقال عليه‌السلام: (لو جعل التمنّي لنفسك في الدنيا ماذا كنت تتمنّى إليك ؟)

قال: أتمنّى أن أرزق التقيّة في ديني، و قضاء حقوق إخوانى.

قال عليه‌السلام: (فما بالك لم تسئل الولاية لنا أهل البيت؟)

قال: ذاك أعطيته وهذا لم اعطه، فأناأشكرالله على ماأعطيت وأسئل ربّي عزّوجلّ مامنعت.

فقال عليه‌السلام: « أحسنت أعطوه ألفي درهم، و قال: أصرفها في كذا و يعني في العفص فإنّه متاع بائر ويستفبل بعد ما أدبر فانتظر به سنة واختلف إلى دارنا و خذ الأجراء في كلّ يوم، ففعل فلمّا تمّت له سنة إذا قد زاد في ثمن العفص للواحد خمسة عشر، فباع ماكان إشترى بألفي درهم بثلثين ألف درهم.

و كان علىّ بن موسى عليهما‌السلام بين يديه فرس صهب، و هناك راضته لايجسره أحد أن يركبه، و إن يركبه لم يجسرأن يسيّره مخافة أن يشبّ به فيرميه و يدوسه بحافره، و كان هناك صبىّ ابن سبع سنين، فقال: يابن رسول الله ! أ تاذن لي أن أركبه و اُسيّره و اُذلله ؟ قال: نعم ;

قال: لماذا ؟

قال: لأنّي قد استوثقت منه قبل أن أركبه بأن صلّيت على محمّد و آله الطيّبين الطاهرين مائة مرّة، و جدّدت على نفسي الولاية لكم أهل البيت.

قال عليه‌السلام: سيّره، فسيّره و ما زال يسيّره و يعدّيه حتّى اُتعبه و كدّه، فنادى الفرس: يابن رسول الله ! قد آلمني منذ اليوم، فاعفنى عنه، و إلاّ فصبّرني تحته.

فقال الصبىّ سل ما هو خير لك أن يصبّرك تحت مؤمن.

قال الرضا عليه‌السلام: « صدق، اللهمّ صبّر فلان الفرس و سار، فلمّا نزل الصبىّ قال عليه‌السلام: « من دوابّ داري و عبيدها و جواريها و من أموال خزانتي ماشئت فإنّك مؤمن قد شهرك الله بالإيمان في الدنيا.

قال الصبىّ: يابن رسول الله ! او أسئل ما اقترح ؟

قال: يا فتى! اقترح، فإنّ الله يوفيك لاقتراح الصواب.

فقال: سل لي ربّك التقيّة الحسنة، و المعرفة بحقوق الإخوان، والعمل بما أعرف من ذلك.

قال الرضا عليه‌السلام: قدأعطاك الله ذلك، لقد سئلت أفضل شعار الصالحين و دثار هم.

و قيل لمحمّد بن علي عليه‌السلام إنّ فلاناً نقب في جواره على قوم فأخذوه بالتّهمة و ضربوه خمس مائة سوط.

قال محمّد بن علي عليه‌السلام: ذلك أسهل من مائة ألف ألف سوط في النّار، نبّه على التوبة حتّى يكفّر ذلك.

قيل: و كيف ذلك يابن رسول الله ؟

قال: إنّه في غداة يومه الّذي اصابه ما اصابه ضيّع حقّ أخ مؤمن و جهر بشتم أبي الفضيل و أبي الدواهي و أبي الشرور و أبي الملاهي، و ترك التقيّه و لم يستر على إخوانه و مخالطيه فأتمهم عند المخالفين و عرضهم للعنهم و سبّهم و مكروههم، و تعرّض هو أيضاً فهم الّذين سوّوا عليه البليّة و قذفوه بالتهمة.

فوجّهوا اليه و عرّفوا ذنبه ليتوب و يتلافى ما فرط منه فإن لم يفعل فليوطّن نفسه على ضرب خمس مائة سوط و حبس في مطبق لايفرّق فيه بين الليل و النهار.

فوجّه إليه فتاب و قضى حقّ الأخ الّذي كان قد قصّر فيه فما فرع من ذلك حتّى عثر باللص و اُخذ منه المال و خلّى عنه و جائه الوشاة يعتذرون إليه.

و قيل لعلىّ بن محمّد عليهما‌السلام : من أكمل الناس من خصال خير ؟

قال عليه‌السلام: (أعلمهم بالتقيّة و أقضاهم بحقوق إخوانه).

و قال الحسن بن علي عليهما‌السلام : (أعرف الناس بحقوق إخوانه و أشدّهم قضاء لها أعظمهم عند الله شأناً، و من تواضع في الدنيا لإخوانه فهو عند الله من الصدّيقين، و من شيعة علىّ بن أبي طالب عليه‌السلام حقّاً).

و لقد ورد علىّ أميرالمؤمنين عليه‌السلامإخوان له مؤمنان أب و إبن، فقام إليهما و أكرمهما و أجلسهما في صدر مجلسه و جلس بين أيديهما ثمّ أمر بطعام فأحضر، فأكلا منه، ثمّ جاء قنبر بطست و إبريق خشب و منديل لليبس و جاء ليصبّ على يد الرجل ماء، فوثب أميرالمؤمنين عليه‌السلام فأخذ الإبريق ليصبّ على يد الرجل فتمرّغ الرجل في التراب، و قال: يا أميرالمؤمنين ! الله يراني و أنت تصبّ الماء على يدي؟

قال: اقعد، و اغسل يدك، فإنّ الله عزّوجلّ يراك و أخاك الّذي لايتميّز منك و لايتفضّل عنك تزيد بذلك خدمة في الجنّة مثل عشرة أضعاف عدد أهل الدنيا و على حسب ذلك في ممالكه فيها فقعد الرجل.

فقال له علىّعليه‌السلام: اُقسمت عليك بعظيم حقّي الّذي عرفته و بجّلته، و تواضعك لله حتّى جازاك عنه بأن ندبني، لما أشرفك به من خدمتي لك لما غسلت مطمئنّاً كما كنت تغسل لو كان الصّابّ عليك قنبراً، ففعل الرجل ذلك.

فلمّا فرغ ناول الإبريق محمّد بن الحنفية و قال: يا بني ! لو كان هذا الابن حضرني دون أبيه لصبت الماء على يده، و لكن الله قد يأبى أن يسوّى بين ابن و أبيه إذا جمعهما في مكان، لكن قد صبّ الأب على الأب فليصبّ الإبن على الإبن، فصبّ محمّد بن حنفيّة على الإبن.

و قال الحسن بن على عليهما‌السلام : « فمن اتّبع عليّاً فهو الشيعىّ حقّاً» (١٠).

خلاصه آنچه در اين احاديث شريفه است از فضائل جميله اداء حقوق اخوان و فضيلت معرفت و شناخت به آن ; اين است كه:

اداء حقوق برادران ; موجب اتمام و اكمال مقامات عاليه در بهشت، و وسيله شفاعت ائمّه اطهار عليهم‌السلام در قيامت است، و از براى انسان ; وسيله تكميل همه حسنات و خيرات است، و براى اهل ايمان توفيق يافتن به جميع آنها است، و باعث مودّت ملائكه و شوق حورالعين بسوى مؤمن مى شود، و موجب كمال دوستى خداوند متعال با او است، و سبب آمرزش گناهان او است.

و آن از اشرف اخلاق ائمّه اطهار عليهم‌السلام است، و از اشرف شعار محبّين و سجيّه صالحين است، و افضل از حجّ و صدقه و زكات و انواع مجاهدات است، و عامل به آن از كاملترين مردمان در خصال حميده است، و شأن او نزد خداوند متعال جلّ شأنه ; از هركسى اعظم است.

و عقوبت ترك آن حقوق يا جهل به آنها سبب محروميّت انسان از همه اين فضائل جميله بوده، و حصول نقصان در مرتبه ايمان او است، و حال انسان بواسطه جهل به آنها ; مانند حال شخص عطشانى است كه نزد آب باشد ; و از آن نخورد تا هلاك شود.

و ترك ادآء آن ; موجب پستى رتبه بنده در نزد خداوند منّان است، و آن گناهى است كه تا صاحب حقّ را راضى و خشنود نكند و تلافى و تدارك ننمايد ; آمرزيده نخواهد شد، مگر آنكه خداوند او را به عقوبت شديده در دنيا يا در آخرت عقوبت فرمايد.

و از جمله خصوصيّات شدّت تأكيد در امر معرفت به آن حقوق و ادآء آنها اين است كه: بنده مؤمن بايد مخصوصاً دعا نمايد، و توفيق از براى معرفت به آن حقوق و ادآء آنها را از خداوند طلب نمايد.

و همچنين است آنچه در باب حسن تقيّه تأكيد شده، و نيز نسبت به آن فضائل جميله مذكوره ; كه همه آنها ثابت است، كه تقيّه موجب حفظ ايمان است، و نيز وسيله سلامت نفس و مال و اهل و عرض انسان ; و سلامت ساير برادران در اين امور است، و از اشرف اعمال مؤمن است، و وسيله شريك بودن دراعمال صالحه مؤمنين است، و سبب تمييز ما بين مؤمن و منافق است.

و از اشرف اخلاق ائمّه اطهار عليهم‌السلام است، و از اشرف خصال حميده بندگان كرام است، و از افضل شعار و رويّه صالحين است.

و عامل به آن از كاملترين مردمان در صفات خير است، و ترك كننده آن آمرزيده نمى شود تا آنكه به عقوبت شديده دنيويّه مبتلا شود.

و امّا كيفيّت حسن تقيّه و مراتب و اقسام آن، با بعضى ديگر از اخبار در فضيلت و شدّت تأكيد آن و شدّت مذمّت ترك آن، در كيفيّت ششم ذكر شد.

بيان حقوق برادران ايمانى و كيفيّت اداء آن اين گفتار در ضمن دو مطلب بيان مى شود.

مطلب اوّل: در بيان حقوق و كيفيّت اداء آن.

مطلب دوّم: در بيان اقسام برادران، و بيان حكم عمل به آن حقوق نسبت به هر قسم از آنها.

اقسام حقوقى كه بر عهده انسان است امّا مطلب اوّل: اوّلا بايد بدانيم حقوقى بر عهده انسان لازم مى شود كه بايد به ذى حقّ اداء نمايد، و آن حقوق بر سه قسم است:

قسم اوّل: حقوقى است كه خداوند متعال آنها را بر عهده بندگان فرض و لازم فرموده است، يعنى تعلّق حقوق به همه اهل ايمان بواسطه همان اشتراك و اتّحاد آنها است كه در وصف اركان اسلام و ايمان دارند بدون آنكه فعل خود بندگان به اختيار آنها موجب تعلّق آن حقوق شده باشد.

قسم دوّم: حقوقى است كه بر عهده بندگان تعلّق مى گيرد، و لكن سبب تعلّق آن حقوق به اختيار خود آنها به فعل و عملشان است، ولى ارتكاب آن فعل به وجه جواز يا استحباب يا وجوب مى باشد، مانند حقوقى كه ما بين شوهر و زن يا معلم و شاگرد يا والدين و فرزند و همسايه و امثال اينها مى باشد.

قسم سوّم: حقوقى است كه بر عهده انسان به اختيار و به فعل خودش تعلّق مى گيرد، و لكن بر وجه ظلم و معصيت و حرمت، مانند غيبت كردن و تهمت زدن و نمّامى و افساد مابين دو كس نمودن، و مانند مال كسى را سرقت كردن، يا گرفتن آن به نحو ديگر و به ظلم و زور يا حيله گرى نمودن و امثال اينها.

## حقوق متقابل برادران ايمانى نسبت به يكديگر

امّا قسم اوّل: پس اخبار در بيان آنها بسيار است، و از جمله روايتى است كه ثقة الاسلام كلينى در « كافى » و شيخ صدوق در « مصادقة الاخوان » از معلّى بن خنيس از حضرت صادق آل محمّد صلوات الله عليه نقل كرده اند كه:

قال: قلت له: ما حقّ المسلم على المسلم ؟

قال عليه‌السلام: له سبع حقوق واجبات ما منهنّ حقّ إلاّ و هو عليه واجب، إن ضيّع منها شيئاً خرج من ولاية الله و طاعته و لم يكن لله فيه من نصيب.

قلت له: جعلت فداك و ماهي ؟

قال عليه‌السلام: يا معلّى إنّي عليك شفيق، أخاف أن تضيّع و لاتحفظ، وتعلم ولاتعمل.

قلت له: لا قوّة إلاّ بالله.

قال عليه‌السلام: أيسر حقّ منها أن تحبّ ما تحبّ لنفسك، و تكره ما تكره لنفسك.

و الحقّ الثاني: أن تجتنب سخطه و تتّبع مرضاته، و تطيع أمره.

و الحقّ الثالث: أن تعينه بنفسك و مالك و لسانك و يدك و رجلك.

و الحقّ الرابع: أن تكون عينه و دليله و مرآته.

و الحقّ الخامس: أن لاتشبع و يجوع و لاتروي و يظماء و لا تلبس و يعرى.

و الحقّ السادس: أن يكون لك خادم و ليس لأخيك خادم فواجب أن تبعث خادمك فيغسل ثيابه و يضع طعامه و يمهد فراشه.

و الحقّ السابع: أن تبرّ قسمه و تجيب دعوته و تعيد مريضه و تشهد جنازته، و إذا علمت أنّ له حاجة تبادره إلى قضائها و لا تلجاه إلى أن يسألكهاو لكن تبادره مبادرة، و إذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته و ولايته بولايك » (١١).

يعنى : معلى بن خنيس گويد: خدمت آنحضرت عليه‌السلام عرض كردم: حقّ مسلم بر مسلم چيست ؟

فرمود: كه از براى او هفت حقّ واجب است كه هيچ يك از آن حقوق نيست مگر آنكه واجب است بر عهده او، به وجهى كه اگر ضايع نمايد چيزى از آنها را از ولايت الهى و از اطاعت او خارج مى شود، و از براى خداوند در وجود او بهره و اثرى از آثار بنده گى و دوستى او نيست.

گفتم به ايشان فدايت شوم آن حقوق چيست ؟

فرمود: اى معلّى ! من درباره تو خائفم كه آنها را ضايع نمائى و محافظت نكنى، و ياد بگيرى و عمل ننمائى.

مى گويد: گفتم: اميد يارى از خداوند دارم.

فرمود: كمترين حقّ از آنها اين است كه آنچه را كه براى خودت دوست دارى براى او نيز دوست داشته باشى، و آنچه از براى خود كراهت دارى ; براى او نيز كراهت داشته باشى.

و حقّ دوّم آن است كه از اعماليكه باعث خشم او مى شود اجتناب كنى، و در آنچه خشنودى او است سعى نمائى، و امر او را اطاعت كنى.

و حقّ سوّم آنكه او را به جان و مال و زبان و دست و پاى خودت يارى كنى.

و حقّ چهارم آنكه براى او به منزله چشم او و راهنماى او و مرآت او باشى. (يعنى: او را در هر امرى كه خير و رشد و صلاح او باشد ; دانا و ملتفت كنى و آنچه موجب ضرر و خطر و هلاك او باشد به او نشان دهى).

و حقّ پنجم آنكه تو سير نباشى و او گرسنه باشد، و تو سيراب نباشى و او تشنه باشد، و تو پوشيده نباشى و او برهنه باشد.

و حقّ ششم آنكه هرگاه از براى تو خادم باشد و از براى برادر تو خادمى نباشد، پس واجب است كه خادمت را بفرستى براى آنكه لباس او را بشويد و طعام او را فراهم كند و رخت خواب براى او بگستراند.

و حقّ هفتم آنكه قَسَم او را تصديق نمائى، و دعوت او را اجابت كنى، و او را در حال مريضى عيادت نمائى، و بر جنازه او حاضر شوى، و آنكه هر گاه دانستى كه از براى او حاجتى است ; در اصلاح آن تعجيل كنى، و نگذارى كه پناه آورد و براى اصلاح آن از تو سئوال كند، و كمال عجله و سرعت را در امر حاجت او بنمائى.

و هرگاه با او چنين رفتار كردى، دوستى خود را به دوستى او و دوستى او را به دوستى خود وصل كرده اى، يعنى به وظيفه حقيقى اتحاد عمل كرده اى.

همچنين از ابى منصور روايت شده:

قال: كنت عند أبي عبدالله عليه‌السلام أنا و ابن منصور و عبدالله بن طلحة، فقال ابتداء منه: يابن أبي يعفور.

قال رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : ستّ خصال من كنّ فيه كان بين يدى الله عزّوجلّ و عن يمين الله عزّوجلّ.

فقال ابن أبي يعفور: و ما هنّ جعلت فداك ؟

فقال: يحبّ المرء المسلم لأخيه ما يحبّ لأعزّ أهله، و يكره المرء المسلم ما يكره لأعزّ أهله، و يناصحه الولاية.

فبكى ابن أبى يعفور و قال: كيف يناصحه الولاية ؟

قال: يابن أبي يعفور ; إذا كان منه بتلك المنزلة بثّه همّه ففرح لفرحه إن هو فرح، و حزن لحزنه إن هو حزن، و إن كان عنده ما يفرّج عنه فرج عنه، و إلاّ دعا الله عزّوجلّ له.

قال: ثمّ قال أبو عبدالله(عليه‌السلام ): ثلاث لكم و ثلاث لنا أن تعرفوا فضلنا، و اتطأوا عقبنا و تنتظروا عاقبتنا، فمن كان هكذا كان بين يدى الله عزّوجلّ فيستضيء بنورهم من هو أسفل منهم، و أمّا الّذين عن يمين الله فلو أنّهم يراهم من دونهم لم يهنأهم العيش ممّا يرون من فضلهم.

فقال ابن أبي يعفور: و مالهم لا يرون و هم عن يمين الله تعالى ؟

فقال: يابن أبى يعفور ; إنّهم محجوبون بنور الله، أما بلغك الحديث أنّ رسول اللهصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كان يقول: إنّ لله خلقاً عن يمين العرش بين يدىِ الله عزّوجلّ الضاحية، يسئل السائل ما هؤلاء ؟ فيقال: هؤلاء الّذين تحابّوا في جلال الله (١٢).

يعنى: صادق آل محمّد عليه‌السلام به ابن ابى يعفورفرمود: كه حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى فرمايند: « شش خصلت است كه هر كس داشته باشد ; در درجه عاليه محضر قرب خداوند عزّوجلّ و در مقام خاص كرامت او خواهد بود.

پس ابن ابى يعفور عرض كرد: فدايت شوم، آن خصال كدام است ؟

آنحضرت عليه‌السلام فرمود: اينست كه دوست بدارد مرد مسلم از براى برادر خود آنچه را كه براى عزيز ترين اهل خود دوست مى دارد، و كراهت داشته باشد آنچه را كه براى عزيزترين اهل خود كراهت دارد، و براى او دوستى خود را خالص گرداند.

پس ابن ابى يعفور گريان شد ; و عرض كرد: چگونه با او دوستى خود را خالص نمايد ؟

فرمود: اى ابن ابى يعفور ! هرگاه نسبت به برادرش در مقام خلوص محبّت بوده باشد، از حال او و همّ او تفحّص و جستجو خواهد كرد، پس اگر برادرش خوشحال باشد ; او هم براى خوشحالى او خشنود مى شود، و اگر محزون باشد او هم از براى حزن او محزون مى شود، و در اين حال اگر نزد او وسيله ايكه كه رفع حزن از او نمايد، پس حزن او را رفع نمايد، و اگر نباشد از براى او دعا مى كند.

پس حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: سه خصلت از براى شما است نسبت به يكديگر، و سه خصلت هم به ما تعلّق دارد، يعنى حقّى است از براى ما كه بايد آن را ادا كنيد، به آنكه به فضل مخصوص ما ; معرفت پيدا نمائيد، و ما را در قول و فعل مان متابعت نمائيد، و انتظار فرج و ظهور دولت و سلطنت ما را داشته باشيد.

پس هركس داراى اين صفات باشد در مقام عالى و محضر قرب خداوند عزّوجلّ خواهد بود،و آنهائى كه مقامشان از اينها پست تر است كسب نور از نور آنها خواهند نمود، و امّا آنهائى كه در مرتبه رفيعه خاص كرامت خداوند متعال مى باشند، پس اگر چنانچه ببينند آنها را ; كسانيكه پست تر از آنهايند، ناگوار خواهد شد عيش آنها، بواسطه آنچه كه از بلندى مقام آنها ببينند.

پس ابن ابى يعفور عرض كرد: چگونه آنها را نمى بينند، و حال آنكه آنها در چنين مقام نمايانى از كرامت خاص خداوند مى باشند؟

پس آنحضرت عليه‌السلام فرمود: بدرستيكه اينها به نور خداوند مستور و پنهانند، آيا اين حديث به تو از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نرسيده است كه: «از براى خداوند خلقى هست كه در جانب راست عرش در محضر قرب خداوند عزّوجلّ، و در مقام خاص كرامت الهى مى باشند، كه صورتهاى آنها از برف سفيدتر و از آفتاب تابنده و روشن تر است.

سئوال شد كه: اينها چه كسانيند ؟

پس جواب داده شد كه: اينها كسانيند كه با يكديگر از براى بزرگوارى خداوند دوستى مى كنند.

يعنى: دوستى هر يك از آنها با برادران مؤمن محض ملاحظه انتساب برادر مؤمن آنها به خداوند متعال است، بواسطه وصف ايمان، و اين مانند اكرام و محبّت به شاهزاده است از جهت ملاحظه بزرگوارى سلطان، و به جهت آنكه فرزند سلطان است.

سه خصوصيّت مهمّ در حديث امام صادق عليه‌السلام و اين حديث شريف ; طرفه حديثى است كه جامع و مشتمل بر سه خصوصيت شريفه عظيمه است.

خصوصيّت اوّل: آنكه مشتمل است به بيان جامع بر همه حقوق عظيمه اولياء اطهرين معصومين خداوند عليهم‌السلام كه بر عهده بندگان لازم است، از قبيل سلام دادن بر آنها، و زيارت آنها از دور و نزديك، و صلوات فرستادن بر آنها، و دعاى در فرج آنها، و نصرت و يارى آنها در حال سختى و آسايش ; و به مال و دست و پا و زبان و چيزهاى ديگر كه تعلّق به انسان داشته باشد و حصول نصرت و مودّت به آن ميسّر شود.

و ديگر لزوم توسّل و تمسّك و اعتصام جستن به آنها در جميع حوائج.

وديگر فضيلت دادن آنهارا برجميع موجودات حتّى انبياءاولى العزم عظامعليهم‌السلام .

و ديگر دشمنى با اعداء آنها در ظاهر و باطن، كه اين جمله از لوازم معرفت داشتن به فضل آنها است.

و ديگر لزوم يادگيرى و تفهّم اخبار و احاديث آنها، در هر مورد كه فرموده اند، و لزوم تسليم در آنچه از آنها ظاهر گرديده از قول و فعل، و اعتراف قلبى و زبانى به آنكه جميع آنها صدق و حقّ است، و لو در آنچه بر انسان حكمت آن از جهت نقصان فهم و درك مخفى باشد.

و ديگر لزوم پيروى از احوال و اوصاف حميده و جميله آنها در آداب و رسوم و اخلاق حسنه است، كه همه اينها از لوازم اتّباع و پيروى از آنها است.

و ديگرلزوم صبر در آنچه انسان مشاهده مى نمايد از ابتلائات و مكروهاتى كه بر جان و مال و خانواده و عرض و آبروى او ; از اعداء و اشرار وارد مى شود،

و ديگر انتظار ظهور و فرج عظيم آنها كه در زمان ظهور دولت و سلطنت آنان وعده داده شده است.

و ديگر لزوم محزون بودن در حزن آنها و مسرور بودن در سرور آنها، و عمل به وظائف حزن از قبيل اقامه عزاء در اوقات مصيبت آنها، و عمل به وظائف سرور در اوقات سرور آنها، كه همه اينها و امثال اينها از لوازم انتظار داشتن عاقبت و دولت و سلطنت الهيّه از براى آنها صلوات الله عليهم اجمعين است.

خصوصيت دوّم: آنكه مشتمل است به بيانى كه جامع همه حقوق لازم برادران ايمانى است، كه آن حقوق در حديث معلّى بن خنيس و اخبار بسيار ديگرى بيان شده است.

از جمله آن حقوق ; آنست كه مؤمن در حضوراو ; پشت و پناه برادر مؤمن خود باشد، و در حال غيبت او ; حافظ اهل و مال او باشد، و آنكه به او اف نگويد، و به او نگويد: تو دشمن من مى باشى، و در حيات او به ديدن او برود، و در مردن به زيارت قبر او برود، و در امرى كه برادر مؤمن بر انسان واضح نباشد در گفته باشد يا كرده باشد يا در قصد قلبى باشد، و حجّت و عذر در آن از براى انسان واضح نباشد گمان بد درباره او نكند.

و ديگر آنكه عطسه او را تسميه بگويد، و غيبت او را ردّ نمايد، و خطا و لغزش او را عفو كند، و عيب او را بپوشاند، و فضل و كمال او را ظاهر نمايد، و عذر او را قبول كند، و سلام او را جواب دهد، و هديّه و تعارف او را قبول كند، و از گمشده او تفحصّ نمايد.

و ديگر آنكه حجّت و دليل بر خصمش را به او تلقين كند يعنى كلامى را به او تعليم او نمايد كه بتواند اثبات حقّ خود را بنمايد و او را در حال مظلومى به دفع ظلم از او ; يارى كند، و او را از ظلم كردن منع نمايد، و او را در شدائد بخود وا نگذارد، و ذمّه او را از دين و قرض با بخشيدن به او اگر خود صاحب قرض باشد، و با اداء نمودن اگر ديگرى صاحب قرض باشد برى نمايد.

و ديگر آنكه زود از او نرنجد، و گله و شكايت از او ننمايد، و به اين سبب مفارقت و قطع دوستى خود را از او ننمايد، و با دوست او دوست ; و با دشمن او دشمن باشد، يعنى در جائى كه موافق با رضاى خداوند باشد ; با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باشد.

و همه اين حقوق و آنچه در حديث معلّى بود از لوازم خلوص محبّت و از مراتب موالات فى جلال الله مى باشد، كه هر دو در فرمايش نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اين حديث ابن ابى يعفور مذكور است، و هركدام از اين حقوق ; در احاديث بسيارى به وجه تأكيد أكيد وارد شده است، و از براى هريك جداگانه فضائل و ثوابهاى عظيمه و جليله ; در اخبار زيادى بيان گرديده است.

خصوصيت سوّم: آنكه اين حديث شريف مشتمل است بيان فضل و مقام دوستى برادران ايمانى و اداء نمودن حقوق يكديگر را كه آن بيان جامعى است براى همه فضائل كثيره ايكه وارد شده است، كه از جمله آنهاست آنچه از تفسيرمنيرامامعليه‌السلام ذكر شد، چرا كه بودنِ بنده مؤمن « بين يدي الله عزّوجلّ و عن يمين الله في يمين عرش الله » كنايه است از غايت قرب بنده به كرامت خاصّه الهيه در آن مقام رفيع است، يعنى در عرش مجيد با آن كمال نور و ضياء كه در آن حديث شريف ذكر شده است.

پس آن فضل و مقام جليلى است كه در آن جميع كرامات الهيه ; يعنى آنچه در بهشت وعدن و فردوس و رضوان به مؤمنين وعده داده شده، و آن منتهاى درجه همه كرامات است ; حاصل است.

و از اين دو تعبير منير يعنى «بين يدالله» و «عن يمين الله» ظاهر مى شود كه: صاحب اين مقام رفيع دو طائفه مى باشند، و طايفه دوّم يعنى آنهائى كه «عن يمين الله» مى باشند از طايفه اوّل يعنى آنهائى كه «بين يدى الله» مى باشند افضلند، چنانچه در اين حديث ; به اين دو طائفه و افضلّيت دوّمى اشاره شده است كه بعد از ذكر طائفه اوّل و بيان فضل آنها فرمود: « و أمّا الّذين عن يمين عرش الله عزّوجلّ... » تا آخر كه فضل آنها را بيان مى كند.

و اين افضليّت مزبوره از اصل آن دو تعبير شريف مفهوم مى شود، بواسطه آنكه ذكر شد كه تعبير «بين يدى الله» و «عن يمين الله» كنايه از منتهى درجه كرامت بنده در محضر قرب خداوند عزّوجلّ در محل كرامت او در عرش مجيد است.

و اين امر نسبت به محضر هر سلطانى واضح است، زيرا هر كس در كنار سلطان قرار داشته باشد ; در كرامات شاهانه از آنكه در مقابل سلطان نشسته باشد اشرف و افضل است، هرچند هر دو مقام ; كرامت خاصّ سلطانى است ، و اعلى مراتب حضور است نسبت به آنهائى كه در حواشى محضر او واقعند.

و همچنين از اين حديث شريف كه از جمله جوامع كلمات نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد واضح گرديد كه: شرط فائز شدن بندگان مؤمن به اين مقام رفيع بواسطه موالات آنها با هم و اداء حقوق يكديگر است، كه بايد اين عمل شريفه ; از شائبه هواهاى نفسانيّه و جهات دنيويّه سالم باشد، و از براى جلال و بزرگوارى خداوند به بيانى كه در توضيح آن ذكر گرديد خالص و محض باشد.

پس هرچند اين مرتبه خلوص ; كاملتر شود، و از هوا و دنيا و ريا دورتر گردد، آن مرتبه نور و بهاء و ضياء در آن مقام قرب ; اعظم و اعلى خواهد گرديد، و از اخبارى كه در باب تأكيد در اداء حقوق وارد گرديده است ; ظاهر و واضح مى شود كه: عمده و اصل و سبب در تعلّق اين حقوق عظيمه ; وصف ايمان است، پس هرچه اين صفت شريفه در هركس كاملتر باشد، اين حقوق نسبت به او بزرگتر مى شود، و تأكيد لزوم اداء آنها در حقّ او شديدتر مى شود، و اجر و ثواب آن افضل و اكثر مى گردد.

قسم دوّم از حقوق يعنى: حقوقى كه بر عهده بندگان تعلّق مى گيرد، و سبب آن اختيار خود آنها است كه به فعل و عمل بجا مى آورند به وجه وجوب يا استحباب يا اباحه، مانند حقوق ما بين زوج و زوجه، و مابين عالم و متعلّم، و ما بين مالك و مملوك، و مابين سلطان و رعيت، و مابين والدين و ولد، و مابين همسايه.

فرازهائى از رساله حقوق حضرت زين العابدين عليه‌السلام پس اخبار در بيان آن حقوق و بيان تأكيد اداء آنها ; و بيان كثرت فضل و ثواب آنها، و بيان شدّت ذمّ ترك آنها ; بسيار است، و لكن در اينجا به ذكر آنچه در كتاب مستطاب « مكارم الاخلاق » از حضرت امام زين العابدين صلوات الله عليه در بيان همه حقوقى كه از هر جهت به انسان تعلّق مى گيرد ; اكتفا مى شود.

حضرت بعد از ذكر بعضى از حقوق از خداوند عزّوجلّ و از اعضاء و جوارح و از عبادات فرمود:

(و حقّ السلطان: أن تعلم أنّك جعلت له فتنة، و أنّه مبتلى فيك بما جعل الله عزّوجلّ له عليك من السلطان، و أنّ عليك أن لا تتعرض لسخطه فتلقى بيدك إلى التهلكة، و تكون شريكاً له فيما يأتي إليك من سوء.

و حقّ سائسك بالعلم: التعظيم له، و التوقير لمجلسه، و حسن الاستماع إليه، و الإقبال عليه، و أن لا ترفع صوتك، و أن لا تجب أحداً يسئله عن شىء حتّى يكون هو الّذي يجيب، و لا يحدث في مجلسه أحداً و لاتغتاب عنده أحداً، و أن تدفع عنه إذا ذكر عندك، و أن تستر عيوبه و تظهر مناقبه، و لا تجالس له عدوّاً و لاتعادي له وليّاً، فإذا فعلت ذلك شهد لك ملائكة الله بأنّك قصدته و تعلّمت علمه لله جلّ اسمه لا للناس.

و أمّا حقّ سائسك بالملك: فأن تطيعه و لا تعصيه إلاّ فيما يسخطك الله عزّوجلّ، فإنّه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق.

و أمّا حقّ رعيتك بالسلطان: فأن تعلم أنّهم صاروا رعيّتك لضعفهم و قوّتك، فيجب أن تعدل فيهم و تكون لهم كالوالد الرحيم، و تغفر لهم جهلهم و لا تعاجلهم بالعقوبة، و تشكر الله عزّوجلّ على ما أتاك من القوّة عليهم.

و أمّا حقّ رعيتك بالعلم: فأن تعلم أنّ الله عزّوجلّ إنّما جعلك قيّماً لهم فيما أتاك من العلم و فتح لك من خزائنه فإن أحسنت في تعليم الناس و لم تخرق بهم و لم تتحبر عليهم زادك الله من فضله، و إن أنت منعت الناس علمك أو خرقت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقّاً على الله عزّوجلّ أن يسلبك العلم و بهائه و يسقط من القلوب محلّك.

و أمّا حقّ الزوجة: فأن تعلم أنّ الله عزّوجلّ جعلها لك سكناً و اُنساً، فتعلم أنّ ذلك نعمة من الله عليك فتكرمها و ترفق بها و إن كان حقّك عليها أوجب فإنّ لها عليك أن ترحمها لأنّها أسيرك و تطعمها و تكسوها، و اذا جهلت عفوت عنها.

و أمّا حقّ مملوكك: فأن تعلم أنّه خلق ربك و ابن أبيك و اُمّك و لحمك و دمك لم تملكه لأنّك صنعته دون الله عزّوجلّ و لا خلقت شيئاً من جوارحه، و لا أخرجت له رزقاً و لكن الله عزّوجلّ كفاك ذلك ثمّ سخّره لك و أئتمنك عليه و استودعك إيّاه ليحفظ لك ما يأتيه من خير إليه، فأحسن إليه كما أحسن الله إليك، و إن كرهته استبدله و لا تعذّب خلق الله عزّوجلّ، و لاقوّة إلاّ بالله.

و أمّا حقّ اُمّك: فأن تعلم أنّها حملتك حيث لا يتحمّل أحد أحداً، و أعطتك من ثمرة قلبها مالايعطي أحد أحداً، و وقيك بجميع جوارحها و لم تبال أن تجوع و تطعمك و تعطش و تسقيك و تعرى و تكسوك و تضحى و تظلّك و تهجر النوم لأجلك، و وقيك الحرّ و البرد و لتكون لها فإنّك لا تطيق شكرها إلاّ بعون الله و توفيقه.

و أمّا حقّ أبيك: فأن تعلم أنّه أصلك، و أنّك لولاه لم تكن، فمهما رأيت في نفسك ما يعجبك فاعلم أنّ أباك أصل النعمة عليك فيه فأحمد الله و أشكره على قدر ذلك، و لاقوّة إلاّ بالله.

و أمّا حقّ ولدك: فأن تعلم أنّه منك و مضاف إليك في عاجل الدنيا بخيره و شرّه، و أنّك مسئول عمّا وليته من حسن الأدب و الدلالة على ربّه عزّوجلّ و المعونة له على طاعته فاعمل في أمره عمل من يعمل أنّه مثاب على الإحسان إليه معاقب على الإسائة إليه. إلى أن قال عليه‌السلام:

و أمّا حقّ ذى المعروف عليك: فأن تشكره و تذكر معروفه، و تكسبه المقالة الحسنة و تخلص له الدعاء فيما بينك و بين الله عزّوجلّ، فإذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرّاً و علانيةً، ثمّ إن قدرت على مكافاته يوماً كافاته. إلى أن قال عليه‌السلام:

و أمّا حقّ جارك: فحفظه غائباً، و إكرامه شاهداً، و نصرته إذا كان مظلوماً، و لاتتبع له عورة فإن علمت عليه سوء سترته عليه، و إن علمت أنّه يقبل نصيحتك فنصحته فيما بينك و بينه، و لا تسلمه عند شدّته، و تقيل عثرته، و تغفر ذنبه، و تعاشره معاشرة كريمة، و لا قوّة إلاّ بالله.

و أمّا حقّ الشريك: فإن غاب كفيته، و إن حضر رعيته، و لاتحكم دون حكمه و لاتعمل برأيك دون مناظرته، و تحفظ عليه من ماله و لا تخونه فيما عزّ أو هان من أمره، فإنّ يد الله عزّوجلّ على الشريكين مالم يتخاونا، و لا قوّة إلاّ بالله) (١٣).

و ما حصل ترجمه اين فرمايشات آنكه:

حقّ سلطان آن است كه بدانى تو سبب امتحان او شده اى، و او درباره توامتحان گرديده است به سبب آنچه خداوند سلطنت داشتن او را بر تو قرار داده است، و بدرستيكه بر عهده تو است آنكه خود را در معرض سخط و غضب او ; در نياورى تا آنكه خود را به دست خود در مهلكه انداخته باشى، و با او در گناه آن بدى كه از او نسبت به تو واقع شود شريك شوى.

و حقّ صاحب اختيار تو در علم ; تعظيم نمودن از براى او است، و احترام مجلس او را نگه دارى، و به جانب او خوب گوش كنى، و توجه خود را براى او قرار دهى، و آنكه بر او صداى خود را بلند ننمائى، و آنكه هر كس كه چيزى را از او سئوال نمايد تو جواب ندهى ; تا آنكه خود او جواب دهد، و آنكه حال كسى را در مجلس او بيان نكنى، و آنكه غيبت كسى را نزد او ننمائى، و آنكه هرگاه او نزد تو به بدى و عيبى ياد شود ; دفع نمائى، و آنكه عيبهاى او را بپوشانى، و فضيلت هاى او را ظاهر نمائى، و آنكه با دشمن او مجالست نكنى، و با دوست او دشمنى نورزى.

پس هرگاه چنين كردى ملائكه خداوند براى تو شهادت مى دهند به آنكه تو به جانب او توجه كرده اى ، علم او را از براى خداوند جلّ اسمه ياد گرفته اى نه از براى مردم.

و امّا حقّ صاحب اختيار تو ; بواسطه مالك بودن او تو را يعنى بردگى آن است ; كه امر و نهى او را اطاعت كنى، و جز در آنچه موجب غضب خداوند شود ; مخالفت ننمائى، بواسطه آنكه حقّ طاعت و فرمان دادنى براى هيچ مخلوقى در چيزى كه مخالفت و نافرمانى خالق به آن حاصل شود ; نيست.

و امّا حقّ رعيّت تو كه سلطنت بر آنها دارى ; آن است كه بدانى آنكه آنها بواسطه ضعف حالشان و توانائى تو; رعيت تو شده اند، پس واجب است كه ما بين آنها به طريقه عدل رفتار كنى، و از براى آنها پدر مهربان باشى، و از جهل و نادانى آنها چشم بپوشانى، و در عقوبت و مجازات آنها عجله ننمائى، و آنكه خداوند عزّوجلّ را بر آنچه عطا فرموده است تو را از سلطنت و بزرگى داشتن بر آنها شكر نمائى.

و امّا حقّ رعيت تو بواسطه علم آن است كه بدانى آنكه خداوند عزّوجلّ درباره آنچه از نعمت علم به تو مرحمت فرموده تو را قيّم آنها گردانيده، و بسوى تو باب خزائن كرامت هدايت و سعادت خود را گشوده است، پس اگر چنانچه در مقام تعليم مردم با آنها نيكى نمودى، و بر آنها درشت خوئى و تندى و تغيّر ننمودى، خداوند تو را از فضل خود يارى مى فرمايد، و اگر از مردم علم خود را منع نمودى; يا در حالى كه طلب علم از تو مى كنند تندى و درشت خوئى كردى، براى خداوند حقّ است كه از تو علم را و بهاء آن را سلب فرمايد، و از دلها موقعيّت تو را بردارد.

و امّا حقّ زوجه ; پس اين است كه بدانى آنكه خداوند عزّوجلّ او را وسيله سكون و انس تو قرار داده است يعنى وحشت تنهائى تو در امور معيشت و زندگانى دنيوى رفع شود پس بدان كه او از خداوند براى تو نعمتى است و با اين ملاحظه ; در حقّ او اكرام نمائى، و به طور ملايمت و ملاطفت با او رفتار كنى گر چه حقّ تو بر او واجب تر است، و به درستيكه حقّ او بر تو آن است كه با او مهربانى كنى، چون كه او اسير تو است، و در تحت اطاعت و تصرف تو مى باشد، و آنكه او را اطعام كنى، و او را بپوشانى، و هرگاه نادانى كرد او را عفو نمائى.

و امّا حقّ مملوك و بنده ; تو پس آن است كه بدانى آنكه او مخلوق پروردگار تو است، و فرزند پدر و مادرتو مى باشد يعنى حضرت آدم وحوّاعليهما‌السلام و به منزله گوشت و خون تو است، و تو مالك او نشده اى از جهت آنكه تو او را خلق كرده باشى و مخلوق خدا نباشد، و تو چيزى از جوارح او را خلق نكرده اى، و نه رزق او را تو يعنى از آسمان و زمين بيرون آورده اى، و لكن خداوند عزّوجلّ روزى او را نزد تو عطا كرده.

پس او را مسخّر تو فرموده كه در تحت تصرّف و اطاعت تو باشد، و تو را امين بر او گردانيده و او را به تو به عنوان امانت به وديعه سپرده است، براى آنكه آنچه از جانب تو خير به او مى رسد محفوظ بماند.

پس به او احسان نما، چنانچه خداوند به تواحسان فرموده است، و اگر كراهتى از او پيدا كردى او را تبديل كن، و مخلوق خداوند عزّوجلّ را عذاب نكن، و بر هيچ امرى توانائى نيست ; جز به تأييد خداوند.

امّا حقّ مادر تو ; پس آن است كه بدانى آنكه او تو را حمل نمود در حال و زمانى كه هيچ كس كسى را حمل ننمايد، و به تو از ميوه قلب خودش داد چيزى را كه هيچ كس به كسى نمى دهد، و تو را با همه جوارح خودش محافظت كرد، و باك نداشت از آنكه خود گرسنه باشد و تو را اطعام كند، و خود تشنه باشد و تو را سيراب نمايد، و خود برهنه باشد و تو را بپوشاند، و خود در گرمى و آفتاب باشد و بر تو سايه بيندازد، و به خاطر تو ; ترك خواب نمايد، و حفظ نمايد تو را از گرما و سرما به جهت آنكه تو از براى او باقى باشى، پس بدرستيكه تو نمى توانى از عهده شكر او بر آئى جز بوسيله يارى و توفيق خداوند.

و امّا حقّ پدر تو ; آن است كه بدانى آنكه او اصل و مايه وجود تو مى باشد ; و آنكه اگر او نبود تو هم نبودى، پس هر زمان در وجودت چيزى را ديدى كه از آن خوشت آمد; پس بدان كه پدر تو اصل و مايه در آن نعمت است، پس خداوند را حمد كن، و پدر خود را بر اين مقدار حقّ او بر تو شكر كن، و بر هيچ امرى توانائى نيست جز به تأييد خداوند.

و امّا حقّ فرزند تو ; پس آن است كه بدانى كه او از وجود تو مى باشد، و منسوب به تو است، و بدان كه در اين دنيا در هر جهت از خير و شرّ او تو مورد سئوال الهى واقع خواهى شد، از جهت حقّ ولايت و بزرگى كه بر او دارى، و امر او به تو واگذار شده است از نيكو گردانيدن آداب و اخلاق او، و راهنمائى كردن او، و شناسائى پرودگار او، و اعانت نمودن او را بر اطاعت پروردگارش.

پس در امر او عمل نما مانند عمل كسى كه يقين دارد كه براى احسانش ثواب داده خواهد شد، و براى بدى نسبت به او عقاب مى شود.

و امّا حقّ كسيكه احسان و نيكى در حقّ تو نموده باشد ; پس آن است كه از او تشكّر نمائى و احسان و خير او را ياد كنى ، و چنان كنى كه اسم او و ياد او در زبان مردم به نيكى برده شود، و با خلوص در حقّ او در پنهانى كه جز خداوند كسى مطّلع نباشد دعا كنى، پس هرگاه چنين كردى به تحقيق كه او را در پنهانى و آشكارا شكر نموده اى، پس اگر چنانچه توانائى بر مكافات و جبران پيدا نمودى يعنى به نحو احسان او را جبران نمائى.

و امّا حقّ همسايه تو پس در حال غيبتش محافظ او باشى يعنى در امر مال و اهل او و در حضورش او را گرامى بدارى، و او را در حال مظلوميّت يارى كنى، و آنكه در ظاهر كردن عيب او سعى ننمائى، پس اگر امر بدى را در حال او ديدى بپوشانى، و اگر دانستى آنكه او نصيحت تو را در آنچه ما بين تو و اوست قبول مى كند آگاه نمائى، و آنكه او را هنگام شدّت و گرفتارى رها نكنى ، و آنكه عذرش را در لغزش و خطا قبول كنى، و آنكه رفتارت با او رفتارى باشد كه در آن خير و رحمت است، و در هيچ امرى توانائى نيست جز به تأييد خداوند.

و امّا حقّ شريك ; آن است كه اگر غائب باشد مواظبت در امورات او نمائى، و اگر حاضر باشد به طريق مهربانى با او سلوك و رفتار نمائى، و آنكه در امرى بر خلاف حكم او ; حكم نكنى، و آنكه بى اطلاع او و بدون مشورت با او عمل نكنى، و آنكه براى او مالش را حفظ كنى، و آنكه در هر موردى كه ملتفت نباشد و غفلت داشته باشد خيانت ننمائى، بواسطه آنكه يارى خداوند عزّوجلّ براى دو شريك هست مادامى كه آنها با يكديگر خيانت ننمايند، و در هيچ امرى توانائى نيست جز به تأييد خداوند.

و حضرت حقوق ديگرى را با كيفيّت اداء آن در اين حديث شريف بيان فرموده اند، مانند حقّ امام جماعت، و حقّ مؤذّن، و حقّ عبادات، و حقّ جوارح و اعضاء بدن، و حقّ همنشين، و حقّ مهمان، و حقّ نصيحت كننده و امثال اينها، و لكن در اينجا به ذكر مهمترين آنها كه مقصود ما بود اكتفا كرديم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)سوره بقره آيه ٨٣.

(٢)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٢٦٧ حديث٢٥٦.

(٣)سوره بقره آيه ٢٤.

(٤)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٢٠٤ حديث ٩٣.

(٥)سوره بقره آيه ٨٢.

(٦)سوره بقره آيه ٢٤.

(٧)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص ٣١٩ حديث ١٦١.

(٨)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٣٢٠ حديث ١٦٢

(٩)سوره شورى آيه ٣٠.

(١٠)تفسير امام حسن عسكرى عليه‌السلام ص٣١٩ تا ٣٢٦، احاديث ١٦٢ ١٧٣.

(١١)كافى ج٢ ص١٦٩ حديث٢ ، مصادقة الاخوان ص ٤٠.

(١٢)كافى ج٢ ص١٧٢ حديث٩.

(١٣)مكارم الاخلاق: ص ٤٢٠ ٤٢٢.

 قسم سوّم از حقوق يعنى آنچه بر عهده انسان به فعل و اختيار خود ; و لكن به وجه ظلم و معصيت و حرمت تعلّق مى گيرد، مانند غيبت و تهمت و سخن چينى و افساد يا سرقت نمودن مال كسى يا گرفتن مال مردم با قهر يا با حيله گرى و امثال اينها.

پس انواع و اقسام و كيفيّات آنها بسيار است و بيان آنها و شدّت مذمّت و عقوبت عظيمه آنها در آيات و اخبار بسيار زيادى وارد شده است.

و از جمله در « خصال » از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام روايت شده است كه:

(به حضرت عيسى عليه‌السلام خطاب شد كه به بنى اسرائيل بگو: ماداميكه حقّ يكى از بندگان من به گردن شماها است محال است دعاى شما را مستجاب كنم)

پس هر بنده مؤمن كه در مقام تحصيل تقوى است بايد در اداء حقوق هر صاحب حقّى خاصه نسبت به اهل ايمان به وجهى كه در اين مسطورات به نحو اشاره و اختصار بيان كرديم ، و حقوقى كه در كتب مبسوطه از آيات و اخبار است سعى و كوشش نمايد.

# كيفيت دهم

## نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با انتظار ظهور و فرج

انتظار ظهور و فرج حضرت ولى الله مى باشد.

اهميّت انتظار ظهور آنحضرت عليه‌السلام به حدّى است كه منتظر در زمره مجاهدين آنحضرت عليه‌السلام و شهداى در حضورش محسوب مى گردد، كه در اين مورد احاديث بسيارى نقل شده است، و اين مطلب در ضمن سه فصل بيان مى شود.

فصل اوّل: در ذكر اخبارى است كه دلالت دارند بر آنكه انتظار فرج فضيلت نصرت و شهادت را دارد.

فصل دوّم: درذكر اخبارى در فضل انتظار غير از فضيلت نصرت وشهادت است.

فصل سوّم: در بيان معناى انتظار، و ذكر شرايط و آداب آن، و در بيان مقدمات و آثار آن است.

روايات وارده در انتظار و نصرت حضرت قائمعليه‌السلام فصل اوّل: در اخبار بسيارى وارد شده است كه: با انتظار; نصرت و يارى امام عليه‌السلام حاصل مى شود.

از جمله در «نور الابصار» از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه حضرت فرمودند:

هركس از شما بميرد در حالتى كه انتظار ظهور حضرت قائم عليه‌السلام را داشته باشد، مانند كسى است كه با آنحضرت در خيمه ايشان باشد.

آنگاه اندكى ساكت شد; بعدفرمود: مانندكسى است كه در ركاب او جهادكند.

بعد فرمود: نه، و الله; بلكه مانند كسى است كه در ركاب حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهيد شده باشد (١).

و نيز روايت ديگرى در «نورالابصار» از ابى حمزه نقل شده كه گفت: به حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم: فدايت شوم; پير و نا توان شده ام، و اجلم نزديك شده است، و مى ترسم پيش از وقوع امر فرج شما بميرم.

فرمود: اى ابا حمزه ! هركس كه ايمان بياورد و حديث ما را تصديق كند، و منتظر زمان فرج ما باشد، مثل كسى است كه در زير علم حضرت قائم عليه‌السلام شهيد شده باشد، بلكه ثواب كسى را دارد كه در ركاب حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شهيد شده باشد (٢).

و باز در روايت ديگرى از آنحضرت عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

هركس از شما ها بميرد در حالتى كه انتظار فرج داشته باشد نزد حقّ تعالى از بسيارى از شهيدان بدر و احد افضل است (٣).

و در روايت ديگرى در «لآلى الاخبار» از حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام نقل شده كه حضرتش فرمودند:

كسيكه از شماها امر به ما معرفت و شناخت داشته باشد و منتظر فرج باشد، و در اين انتظار ; اميدوار خير باشد (٤) مانند كسى خواهد بود كه در راه خدا در ركاب حضرت قائم عليه‌السلام به شمشير خود جهاد كرده باشد.

پس فرمود: بلكه به خدا قسم مانند كسى است كه در ركاب حضرت رسولصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شمشير خود جهاد كرده باشد.

پس مرتبه سوّم فرمود: بلكه به خدا قسم مانند كسى است كه درك شهادت كرده باشد با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خيمه ايشان، و در باره شما در اين مورد يك آيه از قرآن نازل شده است.

عرض كردم كدام آيه است ؟ فرمود: قول خداوند:

(وَ الَّذينَ آمَنُوا بِالله وَ رُسُلِهِ اُولئِكَ هُمُ الصِّديقُونَ وَ الشُّهَداءَ عِنْدَ رَبِهِّمْ... (٥).) (٦)

و في « كمال الدين » عن أبي جعفر محمّد بن علىّ الباقر عليهما‌السلام قال: قلت له: اصلحك الله، لقد تركنا أسواقنا إنتظاراً لهذا الأمر.

فقال عليه‌السلام: يا عبدالحميد ! أ ترى من حبس نفسه على الله عزّوجلّ لا تجعل الله له مخرجاً، بلى و الله ليجعل الله له مخرجاً، رحم الله عبداً حبس نفسه علينا، رحم الله عبداً أحيا أمرنا.

قال: قلت: فإن متّ قبل أن أدرك القائم عليه‌السلام ؟

القائل منكم إن أدركت قائم آل محمّد عليه‌السلام نصرته كان كالمقارع معه بسيفه بل كالشهيد معه » (٧)

و مضمون اين روايت در كيفيّت هشتم گذشت.

و از ظاهر بعضى از اخبار و اخبارى كه به مضمون آنها وارد شده چنين استفاده مى شود كه: خداوند بواسطه انتظار ; اجر و ثواب مجاهدين و شهداى در ركاب حضرت قائم عليه‌السلام را مرحمت مى فرمايد، و منتظرين فرج ايشان را در زمره انصار ايشان و شهداى با ايشان محشور مى فرمايد، مانند اعمال شريفه ديگر كه فضل و ثواب شهادت را دارد، گرچه عنوان نصرت و يارى در آن حاصل نشود.

و لكن در فصل سوّم در بيان معناى انتظار ظاهر مى شود ان شاءالله تعالى كه هرگاه حقيقت انتظار در كسى حاصل شود، پس نصرت آنحضرت عليه‌السلام هم بر وجهى كه در معناى نصرت و اقسام آن بيان شد حقيقتاً حاصل مى شود. فصل دوّم: برخى ديگر از فضائل انتظار غير آنچه در فصل سابق ذكر شد كه عنوان نصرت باشد، و در بيان وجوب انتظار، و آنكه انتظار از لوازم حقيقيّه ايمان، و از شرايط قبولى اعمال و عبادات مى باشد.

از جمله در «نجم الثاقب» از «غيبت» شيخ طوسى رحمه‌اللهروايت شده از مفضل كه گفت: از حضرت قائم عليه‌السلام ياد كرديم ; و كسيكه از اصحاب ما بميرد در حاليكه انتظار او را مى كشد.

پس حضرت صادق عليه‌السلام به ما فرمود: كه چون قائم عليه‌السلام خروج كند كسى بر سر قبر مؤمن مى آيد و به او مى گويد: اى فلان ! بدرستيكه صاحب تو ظاهر شده، پس اگر مى خواهى كه ملحق شوى پس ملحق شو، و اگر مى خواهى كه اقامت كنى در نعمت پروردگار خود پس اقامت داشته باش (٨).

و نيز در «نور الابصار» از تفسير منير «برهان» روايت شده از مسعدة، كه گفت: در محضر مبارك حضرت صادق عليه‌السلام بودم كه پيرمردى خميده وارد شد، در حالتيكه به عصاء خود تكيه كرده بود، پس سلام كرد، و حضرت جواب سلامش را دادند.

آنگاه عرض كرد: يابن رسول الله ! دست خود را بدهيد من ببوسم ؟

حضرت دست خود را دادند او بوسيد، آنگاه شروع كرد به گريه كردن.

حضرت فرمودند اى شيخ ! چرا گريه مى كنى ؟

عرض كرد: فدايت شوم ; صد سال است كه عمرم در انتظار قائم شما گذشته، هر ماه جديدى كه مى آيد مى گويم: در اين ماه ظاهر مى شود، و هر سالى كه تازه مى شود مى گويم: در اين سال واقع مى شود، اكنون پير و ناتوان شده ام و اجلم فرا رسيده ; و هنوز به مراد دل خود نرسيده ام، و ظهور فرج شما را نديده ام، چرا گريه نكنم و حال آنكه بعضى از شما را در اطراف زمين پراكنده، و بعضى را به ظلم اعداى دين كشته مى بينم.

پس حضرت صادق عليه‌السلام گريان شدند و فرمودند: «اى شيخ ! اگر زنده ماندى تا زمانى كه ببينى قائم ما را ; در مقام رفيع و بسيار والا مى باشى، و اگر پيش از ظهور حضرت در انتظارش مردى، پس در روز قيامت در زمره آل محمّد عليهم‌السلام محشور خواهى شد.

و آنها مائيم كه امر به تمسّك به ما نموده، در آنجا كه فرموده: « إنّي مخلّف فيكم الثقلين، فتمسّكوا بهما لن تضلّوا، كتاب الله، و عترتي أهل بيتى » (٩).

آن پيره مرد چون اين بشارت عظمى را شنيد، جزع گريه اش ساكن گرديد، و گفت: مرا با وجود اين بشارت باكى از مرگ نيست.

آنگاه حضرت صادق عليه‌السلام فرمودند اى شيخ ! بدان كه قائم ما بيرون مى آيد از صلب امام حسن عسكرى، و امام حسن عسكرى بيرون مى آيد از صلب امام على نقى عليه‌السلام ، و على بيرون مى آيد از صلب حضرت امام محمّد تقى، و محمّد بيرون مى آيد از صلب حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام ، و على بيرون مى آيد از صلب حضرت موسى كه پسر من است كه از صلب من خارج گرديده، ما ها دوازده نفريم كه تمامى ما از هر گناهى و كثافتى معصوم و پاكيزه مى باشيم » (١٠)

و في «البحار» عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي خالد الكابلي، عن علىّ بن الحسين عليه‌السلام قال: « ثمّ تتمدّ الغيبة بولىّ الله الثانى عشر عليه‌السلام من اوصياء رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و الائمّة بعده،

يا أبا خالد ! إنّ أهل زمان غيبته القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره أفضل أهل كلّ زمان، لأنّ الله تعالى ذكره أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالسيف، اولئك المخلصون حقّاً، و شيعتنا صدقاً، و الدعاة إلى دين الله سرّاً و جهراً»

و قال: «انتظار الفرج من أعظم الفرج » (١١)

و روايت ديگرى در «نجم الثاقب» از كتاب «غيبت» شيخ نعمانى رحمه‌الله، نقل شده كه ابى بصير گويد: روزى ابى عبدالله جعفربن محمّد عليه‌السلام فرمود:

آيا خبر ندهم شما را به چيزى كه خداوند عملى را از بندگان قبول نمى كند مگر به آن ؟

گفتم: بلى.

پس فرمود: شهادت « لا اِلهَ اِلاَّ الله وَ أنّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُه » ، و اقرار به آنچه امر فرموده ; دوستى ما، و بيزارى از دشمنان ما، و انقياد براى ايشان، و ورع و اجتهاد و آرامى، و انتظار كشيدن براى قائم عليه‌السلام

آنگاه فرمود: بدرستيكه براى ما دولتى است كه خداوند آن را مى آورد در هر وقت كه بخواهد.

آنگاه فرمود: هركس كه دوست دارد كه از اصحاب قائم عليه‌السلام باشد پس هر آينه انتظار كشد، و هر آينه با ورع و محاسن اخلاق عمل كند در حاليكه انتظار دارد، پس اگر بميرد و قائم پس از او خروج كند از براى او اجر كسى است كه آنحضرت عليه‌السلام را درك كرده است، پس كوشش كنيد و انتظار بكشيد، گوارا باد ; گوارا باد براى شما ; اى گروه مرحومه (١٢)

و في «الكافي» عن أبي جارود، و قال: قلت: لأبى جعفر عليه‌السلام يابن رسول الله ; هل تعرّف مودّتي لكم و انقطاعى إليكم و موالاتي إيّاكم ؟ قال: فقال: نعم.

قلت: فإنّي أسئلك مسئلة تجيبني فيها فإنّي مكفوف البصر، قليل المشي و لا يستطيع زيارتكم كلّ حين.

قال: هات حاجتك .

قلت: أخبرنى بدينك الّذي تدين الله عزّوجلّ به أنت و أهل بيتك لاِدين الله عزّوجلّ به.

قال: إن كنت أقصرت الخطبة قد أعظمت المسئلة، و الله لأعطينك ديني و دين آبائي الّذي ندين الله عزّوجلّ به شهادة أن لا اله إلاّ الله و أنّ محمّداً رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و الإقرار بما جاء من عند الله و الولاية لوليّنا و البرائة من عدوّنا، و التّسليم لأمرنا، و إنتظار قائمنا، و الاجتهاد و الورع » (١٣).

و فيه أيضا عن اسمعاعيل الجعفي، قال: دخل رجل على أبي جعفر عليه‌السلام و معه صحيفة، فقال له ابوجعفر عليه‌السلام: « هذه صحيفة مخاصم سئل عن الدين الّذي يقبل فيه العمل؟

فقال: رحمك الله، هذا الّذي اُريد.

فقال ابو جعفر عليه‌السلام: « شهادة أن لا اله إلاّ الله وحده لا شريك له و أنّ محمّداً عبده و رسوله و تقرّ بما جاء من عند الله و الولاية لنا أهل البيت و البرائة من عدوّنا، و التسليم لأمرنا، و التواضع و الورع و انتظار قائمنا عليه‌السلام ، و إنّ لنا دولة إذا شاء الله جاء بها » (١٤).

و همچنين در اخبار بسيارى تصريح شده است كه: انتظار فرج از افضل و احبّ عبادات نزد خداوند عزّوجلّ است (١٥).

معناى انتظار شرايط و آثار و علائم آن

فصل سوّم در معناى انتظار، شرايط آن و آثار و علائم ظاهرى و باطنى آن

معنى و حقيقت انتظار بر حسب مفهوم لفظى آن ضد يأس است، و آن قطع اميد از امرى است بواسطه يقين و اطمينان به عدم وجود يا عدم وقوع آن، پس مراد در انتظار داشتن امرى آن است كه يقين به وقوع آن داشته باشد، و چشم به راه او باشد، و اميدوار به زمان وقوعش باشد.

انتظار و اقسام آن كيفيّت انتظار فرج و ظهور آنحضرت عليه‌السلام را در هر زمانى چه قبل از زمان غيبت ايشان در زمان ائمّه اطهار عليهم‌السلام و چه دراين حال غيبتشان، بر دوقسم است:

قسم اوّل: انتظار قلبى.

قسم دوّم: انتظار بدنى.

درجات سه گانه انتظار قلبى قسم اوّل يعنى انتظار قلبى سه درجه است:

درجه اوّل: آنكه اعتقاد يقينى داشته باشد به آنكه ظهور وفرج آن حضرت عليه‌السلام حقّ است، و واقع خواهد شد، و آن از وعده هاى الهى است كه تخلّفى در آن نيست، هر زمان وقوع آن هرچه قدر طولانى شود; مأيوس و نا اميد نشود، به طوريكه منكر اصل وقوع آن شود.

درجه دوّم: آنكه ظهور را موقّت به وقت خاصّى نداند كه قبل از آن مأيوس از وقوع آن شود، مثل آنكه بواسطه بعضى از امور حدسيّه گمان كند كه تا ده سال يا بيست سال ديگر مثلا يا زياده بر آن واقع نخواهد شد.

درجه سوّم: آنكه بر حسب آنچه در روايت است كه:

(توقّعوا الفرج صباحاً و مساءاً) (١٦)، و ديگر آنچه وارد است كه « يأتى بغتةً كالشهاب الثاقب» (١٧)، و ديگر آنچه در فقره اى از دعا است « إنّهم يرونه بعيداً و نريه قريباً» (١٨)، و امثال اينها، پس در جميع حالات و جمله اوقات منتظر باشد، يعنى رجاء واميد وقوع آن را داشته باشد، مَثَل آن را مانند مردن بداند كه احتمال دارد در اين وقت ; و روز حاضر واقع شود، و احتمال دارد كه زمان آن طولانى شود ، پس همچنين است امر فرج كه احتمال وقوع آن بر وجه رجاء و اميد در همه احوال است ، و در جمله اوقات به ياد آن باشد.

امّا درجه اوّل انتظار ; واجب است و حقيقت ايمان به آن بستگى دارد، و هرگاه آن درجه نباشد ; در باطن امر موجب كفر و ضلال است، اگر چه به حسب ظاهر محكوم به احكام اسلام باشد، و او مخلّد در نار با كفار خواهد بود، چون منكر امر امامت است در حالتيكه در ظاهر اقرار به امر شهادت توحيد و رسالت دارد.

و حجّت و دليل بر آنهم از آيات و اخبار بسيار زياد است، چنانچه به بعضى از آن اشاره شد.

و مجمل و محصّل از آيات و روايات چنين است: بعد از ملاحظه وعده هاى الهيه كه در اين آيات شريفه واقع شده است (هُوَ الَّذي اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون) (١٩) و قوله تعالى: (وَعَدَ الله الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الاَْرْضِ) (٢٠) و قوله تعالى: ( وَ نُريدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الاَْرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ ) (٢١)، و ملاحظه آيات ديگر كه به مضمون آنها است، و ملاحظه آنچه وارد شده است از احاديث و اخبار كثيره متواتره قطعيّه از خاصّه و عامّه در آنكه كسانيكه بر حسب دليل عقلى و نقلى ; شايستگى خلافت و وراثت نبويّه و ولايت الهيّه را دارند، اختصاص و انحصار دارد به دوازده وجود مقدّس مطهّر كه حسب و نسب و اسم و وصف و شخص آنها از جهت پدرى و مادرى ; در اخبار متواتره معيّن شده ، و بعد از ملاحظه آنكه آن وعده هاى الهيه تاكنون بر آن وجهى كه در آن آيات و آن اخبار است هرگز در هيچ زمانى نسبت به هيچ كدام از آن دوازده نفر و در حقّ غير آنها وقوع نيافته، و دين الهى در كلّ عالم بر همه دينها غلبه نيافته كه جميع مردم به آن معترف شده باشند، و ملاحظه آنكه آن اوصياء معصومين همه اوقات تا حال; از جهت ظلم اعداء مظلوم و مستضعف بوده اند و تمكين و استخلاف و وراثت آنها در زمين با نبود خوف و ترس براى هيچ يك تحقق نيافته.

پس به مقتضاى صدق اعتقاد به آن آيات و به وعده هاى الهى در آنها، و نيز صدق اعتقاد به آن اخبار متواتره قطعيّه ; انسان يقين به وقوع آن وعده ها پيدا مى كند، و انتظار وقوع و افتتاح آن فرج هاى الهى را به وجود مبارك حضرت خاتم الوصيين صلوات الله عليه چنانچه تنصيص به آنحضرت بالخصوص در اخبار متواتره شده دارد، و نيز آن فرجها را از براى همه آباء طاهرين آنحضرت عليه‌السلام بعد از رجوعشان در اين عالم دنيا مثل حال حيات ظاهرى آنها قبل از رحلت و وفاتشان واقع شود، چنانچه در اخبار متواتره بر اين وجه نيز تصريح شده است.

با آنكه اين مطلب نيز يعنى رجعت ائمهعليهم‌السلام به مقتضاى همان آيات شريفه است كه وعده الهيّه در آنها از تمكين و استخلاف و وراثت در زمين در حقّ همه صالحين و مستضعفين واقع شده كه اكمل از همه آنها آن انوار طيّبين صلوات الله عليهم اجمعين مى باشند.

پس بعد از تأمّل تمام در آن آيات و اخبار و ظواهر واضحه آنها بر وجه بصيرت و انصاف بدون تعصب و عناد و اعتساف كه بواسطه اين دو وصف حال انسان منقلب مى شود و مصداق اين آيه مباركه: ( وَ مَثَلُ الَّذينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذي يَنْعِقُ بِما لا يَسْمَعُ إلاّ دُعاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لايَعْقِلُون) مى شود (٢٢) واضح و روشن مى شود كالشمس فى النهار كه انكار و شك در امر ظهور و فرج حضرت خاتم الوصيين صلوات الله عليه و نيز در رجعت آباءطاهرين ايشانعليهم‌السلام به زندگى دنيوى ; بعد از وقوع آن ظهور ; انكار و تشكيك در آيات قرآنى و ادلّه قطعى نقلى است، و حقيقت كفر و ضلال نيست جز همان انكار امر حقّ، يا تشكيك در آن بعد از وضوح و ظهور آن به حجت و تبيان و دليل قاطع و برهان، والله هُو المُستعان، وعليهِ التَكَلان، ولاحول ولاقوّة إلاّ بالله العلىّ العظيم.

درجه دوّم از انتظار ; نيز واجب است، لكن بر وجهى كه اگر آن نباشد موجب فسق است، و آن يأسى است كه حرام و منهى عنه است، و اين حرمت به مقتضاى بعضى از احاديثى كه در «كافى» و غير آن نقل شده، كه در آن احاديث به تكذيب وقّاتون تصريح شده است (٢٣).

و درجه سوّم انتظار; مقتضاى كمال ايمان، و نبودن آن انتظار موجب نقصان در ايمان است، پس لازمه كمال ايمان مؤمن آن است كه بر حسب احاديث زيادى كه در آنها امر فرج را تقريب نزديك شمرده و يا علامات حتميّه آن را كه بر وجه « لايُغيَّر و لايُبدَّل » مى باشد ; بيان فرموده اند، پس در همان سال فرج، بلكه در همان ماه ظهور فرج، بلكه در همان شب و روز آن واقع مى شود.

و يا علائم بسيار ديگرى كه بسا در مكانهائى واقع مى شود كه همه كس بر آن مطّلع نمى شود، و يا بعضى ديگر از آن علائم غير حتميّه نيز ممكن است كه در همان سال يا ماه وقوع ظهور و فرج يا نزديك به آن تحقّق يابد.

پس بنا بر اين جهات; و شدّت اعتقاد بر اخبار زيادى كه مشتمل است بر اين خصوصيات ; بايد حال مؤمن مانند حال كسى باشد كه خبر آمدن مسافر را به او داده اند، و مسافر او در بين راه در حركت باشد، پس با احتمال آنكه موانع تأخير در بين حركت عارض او شود همه روزه و همه هفته انتظار ورود آن مسافر را دارد.

بنابراين ; بايد از براى ظهور امر آنحضرت عليه‌السلام و از براى ملاقات ايشان به آدابى كه ذكر مى شود ان شاءالله تعالى مهيا شود، چنانچه انسان از براى ورود مسافر عظيم القدر رفيع الشأن تهيّه مى بيند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)بحارالانوار ج٥٢ ص١٢٦ حديث١٨.

(٢)تفسيربرهان ج٤ ص٢٩٣ حديث٩.

(٣)كافى ج١ ص٣٣٤ ذيل حديث٢.

(٤)يعنى اميدوار اجر كاملى كه براى انتظار وارد شده است ; باشد، و بداند اين انتظارش عبادت است، و موجب اجر و ثواب است، يا مراد اينست كه اميدوار باشد رسيدن به آنچه خداوند وعده فرموده است عطا فرمودن آن را از نعم كثيره ظاهرى و باطنى در زمان ظهور و فرج ما، بلكه معتقد باشد كه آنها حقّ اند و واقع مى شود و بعد از انتظار مؤمنين به آنها خواهند رسيد (توضيح از مؤلف مى باشد).

(٥)ترجمه: و آنانكه به خدا و پيامبران او ايمان آوردند در حقيقت رستگويان عالمند، و برايشان نزد خداوند اجر شهيدان است. (سوره حديد آيه ١١٩).

(٦)لآلى الاخبار ج ص .

(٧)كمال الدين ص٦٤٤ حديث٢.

(٨)غيبت شيخ طوسى ص٢٧٦ ، به نقل از مكيال المكارم ج٢ ص١٤٣.

(٩)ترجمه: من در ميان شما دو گوهر گرانبها را برجاى مى گذارم ، پس به آن دو تمسّك كنيد كه هيچگاه گمراه نشويد: كتاب خدا و عترت و خاندانم.

(١٠)نفسير برهان ج ٢ ص ٢٧٩.

(١١)ترجمه: امام سجّاد عليه‌السلام فرمود: سپس غائب ماندن ولىّ خدا دوازدهمين جانشين رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان بعد از او طولانى خواهد گشت.

اى ابوخالد ; همانا اهل زمان غيبت او كه امامتش را باور دارند، و منتظر ظهور او هستند از مردم همه زمانها بهترند، زيرا كه خداى تبارك و تعالى آنچنان عقلها و فهمها و شناختى به آنها عنايت فرموده كه غيبت نزد آنان مانند شاهد كردن است، و آنان را در آن زمان به منزله كسانى قرار داده كه در پيشگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با شمشير جهاد كرده اند، آنان حقّاً مخلص هستند، و راستى كه شيعيان ما هستند، و دعوت كنندگان به دين خداى عزّوجلّ در پنهان و آشكار مى باشند.

و فرمود: انتظار فرج خود از بزرگترين فرجها است. (بحارالانوار ج ٣٦ ص ٣٨٧ حديث ١).

(١٢)غيبت نعمانى ص ٢٠٠ حديث ١٥.

(١٣)ترجمه:به امام باقرعليه‌السلام عرضه داشتم: اى فرزند رسول خدا ; آيا مودّت و پيروى مرا نسبت به خودتان مى دانيد ؟

فرمود:آرى

عرضه داشتم: من از شما مطلبى را ميپرسم و مى خواهم به من پاسخ دهيد، زيرا كه چشم من نابينا است و كمتر راه مى روم و نميتوانم هر وقت بخواهم به ديدار شما بيايم.

فرمود: خواسته ات را باز گوى!

عرض كردم: دينى كه تو و خاندانت خداى عزوجلّ را با آن ديندارى مى كنيد برايم بيان فرماتا خداى را با آن ديندارى كنم؟

حضرت فرمود: اگر چه مطلب را كوتاه كردى ولى سئوال مهمّى آوردى، به خدا قسم ; دينى را كه من و پدرانم خداى را با آن ديندارى مى كنيم برايت ميگويم:

گواهى دادن به اينكه هيچ معبود حقيقى جز خداوند نيست، و اينكه محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيامبر خدا است، و اقرار به آنچه از طرف خداوند آورده، و ولايت ولى ما و بيزارى از دشمنان ما، و تسليم بودن به امر ما ، و انتظار قائم ما، و اهتمام و پرهيزكارى مى باشد. (كافى ج ٢ ص ٢٢ حديث ١٠).

(١٤)ترجمه: مردى بر حضرت باقر عليه‌السلام وارد شد و صفحه اى در دست داشت.

حضرت باقرعليه‌السلام به او فرمود: اين نوشته مناظره كننده اى است كه از دينى كه عمل در آن مورد قبول است سئوال دارد.

عرض كرد: رحمت خدا بر تو باد ; همين را خواسته.

امام باقرعليه‌السلام فرمود: گواهى دادن به اينكه هيچ معبود حقّى جز خداوند نيست، و اينكه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و پيامبر او است، و اينكه اقرار كنى به آنچه از سوى خداوند آمده، و ولايت ما اهلبيت ، و بيزارى از دشمنان ما، و تسليم به امرما، و پرهيزكارى و فروتنى ، و انتظار قائم ما، و همانا براى ما دولتى است كه هروقت بخواهد آن را خواهد آورد. (كافى ج ٢ ص ٢٣ حديث ١٣.

(١٥)رجوع شود به مكيال المكارم ج٢ ص١٥٠.

(١٦)ترجمه: هر صبح و شام منتظر فرج باشيد. (كافى ج١ ص٣٣٣ حديث ١).

(١٧)ترجمه: او همچون شهاب فروزانى خواهد آمد. ( بحارالانوار ج٥١ ص٧٢).

(١٨)سوره معارج آيه ٦.

(١٩)سوره صفّ آيه ٩.

(٢٠)سوره نور آيه ٥٥.

(٢١)سوره قصص آيه ٥.

(٢٢)ترجمه: و مثل كسانيكه كافرند در شنيدن سخن حقّ مانندكسى است كه آوازش دهند نشنودمگر صداوندائى(وكفار)كرو لال و كورند زيراكه آنان تعقّل نمى كنند.(سوره بقره آيه١٧١).

(٢٣)كافى ج١ ص٣٨٦ حديث٢، ٣، ٥.

 انتظار بدنى

قسم دوّم از انتظار انتظار بدنى است، پس بيان و توضيح آن بر اين وجه است كه: به عنوان مثال هرگاه انسان مزرعه اى داشته باشد، آن را اصلاح كرده و تخم بكارد و آب دهد در حالى كه مى داند كه خلق كننده آن تخم خداوندعزّوجلّ است و نيز تربيت كننده و روياننده آن; او است ، و در اين حال چون احتمال وقوع آفات زمينى و آسمانى مى رود پس دعا مى كند و از خداوند متعال حفظ آن زراعت را از آن آفات طلب مى كند، و با اين حال انتظار زمانِ رسيدن محصول آن را مى كشد.

و خداوند عالم جلّ شأنه در هر زمان وجود مبارك امام عليه‌السلام را وسيله بقاء عالم و عطا كردن همه نعمتهاى خود قرار داده است، كه بدون آن نه عالمى باقى مى ماند و نه نعمتى عطا مى شود، و ظهور امر امام عليه‌السلام را كه تصرفات ظاهرى داشته باشند وسيله از براى ظهور همه نعمتهاى ظاهرى و باطنى، جسمى و روحى بر وجه تمام و كمال قرار داده است، كه بدون آن در هر قسم از آن نعمتها نقصان پيدا مى شود، و در هركدام سرورو خوشحالى او مقرون به حزن و غم خواهد شد.

پس مادامى كه امام عليه‌السلام از تصرفات ظاهرى ممنوع يا پنهان هستند، آن نعمتها هم مقترن به نقصان و احزان است، و همان نحوى كه در نعم دنيوى خداوند متعال بعضى اسباب را مهيّا كرده اند و آن نعم را بوسيله آن اسباب عطا مى فرمايد، چون بذر كاشتن و آب دادن كه وسيله ظاهر شدن حبوبات و ميوه جات و گلهاى گوناگون است، همچنين براى تعجيل در ظهور تصرف امام عليه‌السلام را كه وسيله ظهور همه نعمتها است ; عبارت اسبابى مقرر فرموده است كه به دست خود بندگان است، و آن اسباب عبارت از تقوى و اعمال صالحه است، چنانچه در اين آيه شريفه مى فرمايد:

(وَ لَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكات مِنَ السَّماءِ وَ الاَْرْضِ) (١)

و آفت تعجيل در ظهور آنحضرت چنانچه در بعضى از اخبار اشاره شده است و به بعضى از آنها هم در كيفيّت هفتم اشاره كرديم اعمال قبيحه و معاصى بندگان است كه موجب تأخير در ظهور امر فرج مى شود.

پس بندگان مؤمن ; بعد از اعتقاد يقينى به اينكه امر فرج حقّ است و البته واقع مى شود، و ميعاد الهى است و خلفى در آن نيست، و لكن تعجيل در آن موقوف به تقوا و اعمال صالحه مى باشد كه به منزله كاشتن بذر و آب دادن است، پس بايد در آن اعمال صالحه سعى و كوشش نموده، و از آن اعمال سيئه و گناهان اجتناب نمايند.

و چونكه مى دانند شديدترين سيئات و قبائح اعمال ; افشاء اسرار آل محمّدعليهم‌السلام و تقيّه نكردن از دشمنان آنها در جائى كه تقيّه لازم است ; مى باشد، كه موجب آفت در جهت وقوع فرج و سبب تأخير آن شده است، و نيز آفت در تأجيل آن در هر زمانى مى باشد، و مى دانند به اين واسطه در امر فرج احتمال بداء مى رود.

پس به اين سبب ; كمال سعى و توبه از همه معاصى و خطاها، و سعى در دعا مى كنند، و از خداوند طلب دفع آن آفات و اثر آنها را مى كنند، و در اين حال از فضل حضرت احديّت انتظار و اميد دارند كه محصول و زرع آن اعمال و اين دعا را تعجيل در ظهور فرج حضرت صاحب الامر صلوات الله عليه قرار دهد.

پس اين حال با اين خصوصيّات; انتظار كامل قلبى و بدنى است كه از لوازم كمال ايمان و صحّت است، و اين كيفيّت هم كه بر اين وجه بيان شد ; كيفيّت جامعى است كه ملازم با آن كيفيّات نه گانه ديگر است، به اين معنى كه هر گاه اين حالت خصوصيّات در كسى حاصل شد چنين كسى مى تواند به آن امور نه گانه عمل كند.

## شرايط انتظار

شرايط انتظار يعنى: امورى كه مترتّب شدن همه آن فضائل كامله اى كه براى انتظار ذكر شد بر اجتماع آن امور بستگى دارد، و هر قدر در آن امور نقصان حاصل شود موجب نقصان در آن فضائل و ثوابهاى مهمّ خواهد شد ، پس از مهمترين آن شرايط ; دو امر است كه در اين مقام ذكر مى شود ان شاءالله تعالى.

## خلوص نيّت اولّين شرط انتظار

 شرط اوّل: خلوص نيّت است، همچنانكه گفتيم انتظار فرج از افضل و احبّ عبادات نزد خداوند احديّت است، و از جمله شرايط مقرره در هر عبادتى كه هم در صحت آن، و هم در قبولى آن و هم در تكميل آن تأثير دارد خلوص در نيّت آن عبادت است.

توضيح و بيان آن به وجه اختصار بر اين عنوان است : در هر عملى از عبادات ; آن امرى كه داعى و محرك واقعى براى انسان مى شود كه بر آن عمل اقدام نمايد ; به عنوان كلّى بر يكى از وجوه زير است، گر چه هريك از آن وجوه مراتب و اقسامى دارد.

وجه اوّل: آنكه آن چيزى كه داعى و باعث بر عمل است ملاحظه اصلاح امور دنيوى است، و اين به دو عنوان است :

عنوان اوّل: آنكه در عمل قصد و نيّت ; محض رسيدن به امر دنيوى باشد، بدون آنكه در آن رضاى الهى را تصور نمايد، و اين مانند مزدور و اجرت بگيرى است كه قصدش در عمل خود گرفتن اجرت است، بدون ملاحظه شخص اجرت دهنده ، يا مانند حال مريضى كه در خوردن دوا قصد او محض خاصيّت آن است، بدون آنكه خشنودى احدى را در آن ملاحظه كند.

پس هرگاه در واقع و حقيقت ; در مقام عبادت قصد بنده همين نحو باشد، اين عبادت بطور كلّى از درجه خلوص خارج است، و علما در چنين حال به بطلان صورت عبادت حكم فرموده اند.

عنوان دوّم: آنكه در عبادت قصد رضاى الهى است، و لكن رضاى الهى را وسيله حصول امر دنيوى قرار مى دهد، يعنى: چون معرفت پيدا نموده كه خداوند عالم اين عبادت و اين عمل خاص را مثلا دوست مى دارد، به قرينه آنكه به آن عمل امر يا راهنمائى فرموده، پس بجا مى آورد كه رضاى الهى به آن حاصل شود، و خداوند بوسيله آن عمل امر او را اصلاح فرمايد.

پس اگر چنانچه در كليّه عبادات ; نيّت و قصدش چنين باشد، يعنى اصل عبادت او در هر مقامى و به هر عنوانى چه واجب و چه مستحب همان حصول امور دنيوى و وصول به مقاصد آن است كه همگى راجع به دنيا است مانند رياست و راحت طلبى و لذّت جوئى و امثال اينها ، پس اين عبادت; عبادت شيطانى است، كه عبادت شيطان نيز در آن مدّت متمادى به همين عنوان بوده ، پس عاقبت چنين كسى همچون عاقبت او خواهد شد، و از زمره اهل اخلاص بطور كلّى خارج است.

و لكن اگر اين نوع قصد در امور اضطرارى باشد، يعنى در بعضى از حوائج دنيوى چون اداء قرض يا رفع امراض يا رفع پريشانى و امثال اينها به بعضى عبادات بر همان وجهى كه دستور شده است ; متوسّل مى شود، پس اگر نيّت در آن عبادت و اعمال خاصّه از ذكر يا نماز يا غير آنها رضاى الهى باشد و آن اعمال را وسيله اصلاح امر دنيائى قراردهد، اين كمترين درجه خلوص مى باشد ، و علماء به صحت اين عمل به وجه مزبور حكم فرموده اند، خصوصاً به ملاحظه تأكيدى كه در بعضى از اخبار، بلكه در بعضى آيات شده است كه در حوائج و شدائد توسّل به آن اعمال خاصّه نمايند.

و لكن در اين وجه مزبور بعضى از احكام آن ; از مسائل تقليدى و فقهى است، كه براى حكم آن در مقام عمل بايد به كتب فقهى رجوع شود، و در اينجا غرض ما به عنوان تذكّر بود.

وجه دوّم: آنكه انگيزه عمل او ; محض فوائد اُخروى باشد ; مانند رسيدن به مقامات عاليه بهشت، يا نجات از دركات آتش و دوزخ.

پس بنابراين وجه ; اگر چه در صورتى كه نيّت و قصد واقعى در عبادت حصول رضاى الهى باشد، و بوسيله رضاى الهى در آن عبادت از خداوند جلّ شأنه بهشت يا خلاصى از جهنم را طلب نمايد، با اين حال ; خلوص حاصل مى شود، چنانچه در جاى خود در كتب فقهى بيان شده است.

لكن خلوص حقيقى حاصل نمى شود، زيرا خلوص حقيقى در مقام عبادت آن است كه ; هيچ منفعتى كه برگشت آن به خود بنده باشد و لو منافع اُخروى در نيّت لحاظ نكند، و حقيقتاً جز رضاى الهى چيز ديگرى در نظرش نباشد.

چنانچه در اين آيه شريفه مى فرمايد: (نُسْقيكُمْ مِمّا في بُطُونِها مِنْ بَيْنِ فَرْث وَ دَم لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشّارِبينَ) (٢) پس «شير خالص» وقتى صادق است كه با هيچ چيز مخلوط نباشد، و الاّ اگر با شكر يا عسل هم ممزوج شد ; گرچه نيكو است و لكن خالص نيست، و لذا خواصى كه در طبيعت شير است در آن نيست، ولو آنكه خواص ديگر پيدا كند كه آنها هم نيكو باشد.

و از جمله شواهد بر اين شرط بودن اين مطلب ; حديثى قدسى است كه در «لآلى الاخبار» نقل شده ; كه حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمودند:

قال: أوحى الله إلى موسى: هل عملت لي عملا قطّ؟

قال: إلهي صلّيت لك، و صمت و تصدّقت و ذكرت لك.

فقال: إنّ الصلاة لك برهان، و الصوم جنّة، و الصدقه ظلّة، و ذكري نور، فأىُّ عمل عملت لي ؟

فقال موسى: إلهي دلّني على عمل هو لك ؟

فقال: يا موسى ! هل واليت لي وليّاً ، و هل عاديت لي عدواً ؟

فعلم موسى أنّ أحبّ الأعمال الحبّ في الله و البغض في الله (٣).

چنانكه در مضمون اين حديث شريف تأمل كنيم ; كه همچون موسى كليم الله عليه‌السلام كه معصوم بوده و عبادات و اعمال او ; خالص و محفوظ از شائبه اى كه موجب نقص و بطلان باشد ; بوده است، خصوصاً با قرينه موجود در روايت ; كه خداوند جلّ شأنه فرمود: نماز و روزه و صدقه و ذكرى كه بجا آورده اى هر يك آثار محبوبه اُخروى دارد، و مع ذلك مى فرمايد: عملى كه خالص و مختصّ من باشد غير از اينها است ; پس واضح و روشن مى شود كه خلوص كامل در عمل ; آن است كه بنده هيچ جهتى را كه برگشت آن به خود او باشد چه دنيوى و چه اُخروى قصد ننمايد و تمام غرض او امرى باشد كه رضاى حضرت احديّت به آن حاصل مى شود.

## خلوص كامل و حقيقى

وجه سوّم آنكه در مقام عبادت قصد واقعى او هيچ امرى نباشد، و در واقع در قلب بنده جز رضاى الهى چيز ديگرى نباشد، واين خلوص كامل حقيقى است كه بنده بواسطه آن واقعاً در زمره عبادالله مخلصين داخل مى شود، و به درجه مخلصين مى رسد.

و لكن منافات ندارد كه بنده با اين درجه از خلوص و در همين حال خلوصش كمال رغبت و اشتياق هم به نعمتهاى الهى در بهشت حتّى به نعمتهاى جسمانيه آن بلكه به نعمتهاى دنيوى هم كه جمله از آنها در نظر او محبوب و مطلوب باشد داشته باشد، و همچنين از عذاب الهى در جهيم بلكه از شدائد دنيويه نيز خائف و ترسان باشد، بواسطه آنكه خلوص او در مقام عبادت و بندگى است كه در اين مقام جز رضاى الهى هيچ امر ديگرى را ملاحظه نمى كند.

و امّا نعمتهاى الهى در بهشت و نعمتهاى دنيوى را در حالى كه سبب غفلت او از ذكر الهى نشود آنها را از فضل و رحمت واسعه حضرت احديت جلّ شأنه سئوال مى نمايد، و همچنين نجات از عذاب او در جهنم و از شدائد دنيوى را از جود و عفو او سئوال مى نمايد، بدون آنكه هيچ يك از اينها را در حال عبادت در قصد و نيّت خود ملاحظه كرده و به نظر آورد.

چنانچه حال اولياء الله چنين بوده، و شرح حال مناجات آنها و فقرات دعاهاى آنان قوى ترين شاهد بر اين مطلب مى باشد.

علاوه بر آن ; اين اشتياق و رغبت، و اين حالت خوف و ترس، و اين سئوال و طلب از فضل و رحمت الهى خود فى نفسها امرى محبوب و مرضى عند الله است، و از لوازم همان مقام خلوص حقيقى مى باشد، به خاطر آنكه بعد از آنى كه بنده در طلب رضاى الهى مقام خلوصش چنان شد كه زحمت و مشقّت عبادت را تحمّل مى نمايد، پس خلوص او در هر مقامى چنين خواهد بود، و در هر چيزى كه بداند رضاى الهى و وسيله رضا جوئى او است در حصول آن سعى و كوشش خواهد كرد.

و از بزرگترين وسائل آن يعنى رضا جوئى او همان دعا و طلب از فضل او و تذلّل در نزد او است ، حتّى در امور جزئى دنيوى كه آنها را هم از خداوند سئوال نمايد به قصد و غرض آنكه كمال تذلّل و احتقار و مسكنت را در جنب جلال و كبريائى حضرت واجب الوجود جل شانه نموده باشد.

و اين درجه از خلوص نيز در چند عنوان ذكر مى شود:

عنوان اوّل: عنوان شكر گذارى از نعم الهى است .

عنوان دوّم: حياء است.

عنوان سوّم: مسكنت و اظهار فقر و حاجت است.

عنوان چهارم:حبّ است.

عنوان پنجم: خشوع و و خضوع و خشيت و ترس است، و اينكه ذات مقدّس الهى در مقام ملاحظه كبريائى و عظمت و جلال و مجد و بزرگوارى او براى اين عنوان اهليّت دارد.

چنانچه سرور صدّيقين و امام المتّقين حضرت علىّ عليه صلواة المصلين در مناجات خود اظهار مى كنند:

(إلهي; ما عبدتك خوفاً من نارك، و لا طمعاً في جنّتك، بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك) (٤).

درجات سه گانه نيّت در انتظار و ظهور حضرت قائم عليه‌السلام

و بر همين منوال است امر در انتظار فرج كه افضل و احبّ عبادات الهى است كه نيّت و انگيزه در آن بر اين درجات سه گانه مى باشد . درجه اول

بعضى از بندگان; عمده غرض و داعى آنها در انتظار فرج حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه اشتياق به سوى آنچه در زمان ظهور است، مثل زيادى نعمتهاى الهى و وسعت در امور زندگى، و رفع شدائد و سختيها و بلاهاى دنيوى، و اين خود بر دو نوع است:

نوع اوّل: آنكه غرض و هدف مجرّد رسيدن به همين جهات مزبوره است، به گونه اى كه اگر چنانچه در همين حال از براى او اين جهات اصلاح شود، يعنى خداوند به او وسعت و كثرت در نعمتهاى خود عطا فرمايد، و از او سختيها و بليّات را دفع نمايد، پس آن حال اشتياق از او زائل مى شود، و به كلّى از ذكر آن حضرتعليه‌السلام و از تذكر امر فرج و ظهور ايشان غافل مى گردد، و از همّ و غصّه آن منصرف خواهد شد.

پس اگر عمده غرض در آن اشتياق بر اين وجه باشد بطور كلّى از عنوان خلوص خارج خواهد بود، و به فيوضات مقرّره از براى انتظار فرج فائز نخواهد شد، ودر اين انتظارش از اهل دنيا خواهد بود.

چنانچه در «كافى» از ابى بصير از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه گفت: عرض كردم: كى فرج خواهد شد؟

فرمود: « وأنت ممّن تريد الدنيا ؟» يعنى: «قصد و اراده تو در طلب اين امر دنيا است؟».

بعد فرمود:« هر كس به اين امر معرفت پيدا نمايد پس به تحقيق از براى او فرج حاصل شده است، بواسطه انتظار فرج الهى» (٥).

و نوع دوّم: آنكه غرض او از اشتياق داشتن او به آن جهات مزبوره ; به ملاحظه آن است كه آن فرجهاى عظيمه و آن نِعَم كثيره مخصوص آن زمان است، و چيزى است كه آن را خداوند ازبراى اولياء مقرّبين او صلوات الله عليهم اجمعين پسنديده است.

و اين حال اشتياق به اين عنوان اگر چه فى نفسه امرى محبوب عندالله است، چنانچه مضمون حديثى است كه از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود:

(ما اهلبيت در مقام رضاى الهى چنانيم كه اگر خداوند فقر را بر ما مقرّر كند ; دوست مى داريم، واگر وسعت و غنا مقّرر نمايد آن را نيز دوست مى داريم).

و در روايت ديگرى نقل شده است كه: چون خداوند عالم براى حضرت ايّوب عليه‌السلام بعد از كشف و رفع بلا; ملخ طلا نازل كرد، آنحضرت عليه‌السلام تمام دانه هاى آن ملخها را از اطراف بر مى داشتند ، حضرت جبرئيل عليه‌السلام عرض كردند خوب در ضبط آنها اهتمام داريد، فرمود: چونكه عطاى پروردگار من است (٦).

پس از اينگونه احاديث ظاهر مى شود كه هرگاه بنده نِعَم دنيوى را به اين عنوان كه آن عطائى است كه خداوند به رضاى خود مرحمت فرموده است، دوست داشته باشد، اين دوستى از موضوع اخبارى كه در مذمّت دنيا و دوست داشتن آن وارد شده است; خارج است.

و چونكه همه نعمتهاى الهى كه در زمان فرج آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعين وعده داده شده است، خداوند آنها را بر اولياء مقربين خود پسنديده است، و براى آنها گوارا قرار داده است، پس اشتياق به سوى آنها و در انتظار ظاهر گرديدن آنها بودن به اين عنوان مزبور محبوب و مرضى الهى خواهد بود، چراكه بنده در اين اشتياق و انتظارش ; رضاى الهى را ملاحظه دارد، و لهذا به همه فيوضات و مثوبات مقرّره براى انتظار فرج فائز خواهد شد.

لكن اين نوع قصد و غرض درجه اوّل خلوص در امر انتظار فرج مى باشد، بواسطه آنكه نهايت اين غرض طلب نِعَم و منافع دنيوى است كه برگشت به خود او مى شود.

درجه دوّم آن است كه عمده غرض در اشتياق به فرج آن حضرت عليه‌السلام و انتظار ; كثرت و وفور علوم و معارف و حكمتهاى الهى باشد.

زيرا علومى كه درآن زمان ظاهر مى شود ما فوق تمام علومى است كه از اوّل عالم تا آن زمان ظاهر شده، و نيز آنكه در آن زمان هركس به كمال علم خود از ديگرى بى نياز است، و در تفسير اين آيه مباركه (يُغْنِ الله كُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ ) (٧) آمده است كه حتّى زنان در خانه هاى خود به احكام دين ; به درجه علماء كامل ; عارف و عالم مى شوند (٨).

و عطاى اين كثرت و وفور در علوم بوسيله دست مبارك آنحضرت عليه‌السلام است كه بر سر شيعيان مى گذارند، و در اين حال عقول آنها كامل مى شود، چنانچه در روايات متعددى در «كافى» و غير آن وارد شده است (٩).

و وسيله ديگر ظاهر فرمودن جمله بيست و هفت حرفى است كه مبناى همه علوم الهى است كه حضرتش افاضه مى فرمايند، و از اوّل عالم تا كنون همه علومى كه براى هركس ظاهر شده ; دو حرف از آن بيست و هفت حرف است.

و وسيله ديگر آنچه در قضيّه شمشيرهاى آسمانى است كه براى اصحاب ايشان نازل مى شود كه هزار حرف نوشته شده است، و از هر حرفى هزار در از علم باز مى شود.

و همچنين است اشتياق به سوى فرج آنحضرت به خاطر آنكه در آن زمان اسباب عبادت به اعلى درجه آن آماده است، كه هركس بخواهد خداوند متعال را عبادت نمايد; و اين به يمن و بركت وجود مقدّس اولياء معصومين عليهم‌السلام و ظهور امر آنها، و هم نبودن موانع است، چونكه شيطان و اتباع او همگى مقتول و منقرض مى شوند، و به خاطر مخذول بودن شياطين ظاهرى ; ترس از بندگان بر داشته مى شود.

پس هر گاه غرض اصلى و حقيقى در اشتياق و انتظار فرج آنحضرت رسيدن به اين دو مقصد مهّم باشد يعنى كمال معرفت و عبادت روشن است كه در صورت خلوص چندين برابر از درجه اولى كاملتر است، و به همين جهت به آن فيوضات و ثوابهاى خاصّه انتظار فرج هم به كاملترين درجه فائز مى شود.

و لكن اين درجه هم خلوص كامل نيست، چرا كه خلوص كامل آن است كه بنده در مقام عبادت هيچ جهت از جهاتى كه برگشت به خود او دارد و از منافع راجحه و محبوبه اُخروى است ; ملاحظه ننمايد.

درجه سوّم; خلوص حقيقى در انتظارآن است كه غرض اصلى از اشتياق به فرج آنحضرت عليه‌السلام و انتظار ظهور، آن چيزى است كه در آن فرج مى باشد از قبيل ظهور امر الهى، و ظهور دين مبين او در همه دنيا، و غلبه آن بر همه اديان باطله، و ظهور امر اولياء مقرّبين مكرّمين معصومين او عليهم‌السلام ، و ظهور كمالِ فضل و كمالِ جلال آنها، و ظهور نور و ضياء آنها، و ظهور همه شئونات جليله و عظيمه آنها، و باز آنچه در آن فرج و ظهور است از قبيل خذلان جميع دشمنان آنها، و تقاص حقوق آنها، و انتقام از ظالمين آنها، بخصوص آنچه در خونخواهى مظلومان كربلاء است، و اجراء همه حدود الهى و احكام او، طوريكه حقّ تعالى بدون خوف و ترس از احدى از مردم عبادت مى شود.

پس اگر حقيقتاً عمده غرض در انتظار فرج اين باشد، اين است آن خلوص كامل كه همه فيوضات و مثوبات كامله كه از براى انتظار فرج ثابت شده است; بر آن مترتب مى شود، و اين است آن خلوص حقيقى كه در حديث قدسى كه قبلا ذكر كرديم اشاره به آن شده بود، بر اين مضمون:

خطاب شد از جانب حضرت احديّت جلّ شأنه به حضرت موسى عليه‌السلام كه: چه عمل خالصى از براى من نموده اى؟

عرض كرد: الهى مرا به آن راهنمائى فرما.

خطاب شد: آيا موالات و دوستى با وليّى از اولياء من نموده اى؟ و معادات و دشمنى با عدوّى او اعداء من نموده اى (١٠)؟

واضح گرديد كه هر گاه كسى در انتظار فرج و ظهور حضرت خاتم الوصييّن صلوات الله عليه به اين درجه سوّم برسد كه غرض اصلى در آن با همه شرايط و آداب ديگرش همان باشد كه بيان كرديم، پس چنين شخصى موالات و دوستى كامل چه از نظر ظاهرى و چه از نظر باطنى با همه اولياء الهى، و معادات و دشمنى كامل با همه دشمنان الهى نموده است.

و هرگاه اين درجه سوّم از خلوص در مقام انتظار فرج محقق گرديد و غرض اصلى شد، منافاتى ندارد كه اشتياق به موارد درجه اوّل و درجه دوّم از خلوص هم داشته باشد، بواسطه آنكه آن اشتياق هم مؤكّد اين درجه سوّم خواهد شد، زيرا اگر آنچه در درجه دوّم ذكر شد رسيدن به مقام كمال معرفت و عبادت امرى است كه وسيله تقرّب بنده نزد حضرت ولىّ الله صلوات الله عليه و سائر اولياء مكرمين صلوات الله عليهم اجمعين مى شود، و آنچه در درجه اول ذكر شد از رسيدن به نِعَم كثيره در زمان فرج آن هم به و اسطه اشتياق به سوى آن فضل و شرفى است كه در آن نِعَم الهيه است، و آن هم از جهت انتساب و اختصاص آنها به اولياء مقرّبين الهى عليهم‌السلام است.

لازم به تذكّر است كه: بيان اين عدم تنافى ; در بحث درجات خلوص نسبت به كلّيه عبادات بيان گرديد.

حديثى از امام صادقعليه‌السلام و خلوص حقيقى در انتظار و از جمله شواهد در اينكه سوّمين درجه خلوص در باب انتظار فرج لازم و بر آن تأكيد شده و با آن همه فضائل انتظار حاصل مى شود، روايتى است در «كافى»، و در «نجم الثاقب» از «كمال الدين» از عمّار ساباطى از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده، كه ما در اينجا روايت را از «نجم الثاقب » نقل مى كنيم ، و به بعضى از اختلاف عباراتى كه در حديث «كافى» در بعضى موارد است اشاره مى كنيم (١١).

عمّار ساباطى گويد: به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام عرض كردم: عبادت كردن با امامى از شما كه ظاهر نبوده و در زمان دولت باطل باشد افضل است، يا عبادت كردن در زمان ظهور دولت حقّ با امام ظاهر از شما ؟

حضرت فرمودند: اى عمّار ! (به خدا قسم ) صدقه در پنهانى افضل است از صدقه در آشكار و علانيه، و (به خدا قسم ) چنين است ; عبادت شما در پنهان با امام غير ظاهر در دولت باطل افضل بخاطر ترسيدن شما از دشمنان در زمان دولت باطل و بهتر است از اينكه خدا را در زمان ظهور حقّ با امام ظاهر عبادت كنيد، (و عبادت با خوف در دولت باطل مثل عبادت در حال رضا در دولت حقّ نيست.)

بدانيد كه هر كه از شما نماز بخواند (يك نماز فريضه با جماعت در وقت آن در حال پنهانى از دشمن خود و تمام كند آن را ، خدا از براى او ثواب پنجاه نماز واجب در جماعت بنويسد، و هركه بجا آورد از شما) يك نماز واجب را (به صورت انفرادى ) در پنهانى از دشمن خود و آن نماز را در وقت آن بجا آورد و تمام كند حقّ تعالى از براى او ثواب بيست و پنج نماز ( به صورت انفرادى ) بنويسد، و اگر يك نافله در زمان او بجا آورد ( و تمام كند آن را ) حقّ تعالى از براى آن ثواب ده نافله بنويسد.

و هركه از شما عمل خوبى بجاى آورد حقّ تعالى از براى او بيست و پنج حسنه بنويسد، و مؤمنى از شما ; وقتى كه عمل را نيكو بجا آورد و با تقيّه دين دارى كند بخاطر ترس بر امام خود و بر جان خود ; زبان خود را نگاه دارد ; حقّ تعالى حسنات او را چندين برابر مى كند، بدرستيكه خداى عزّوجلّ ; كريم است.

عرض كردم كه: جان من به فداى تو ، مرا راغب به عمل گردانيدى و تحريص بر آن نمودى، و لكن مى خواهم بدانم كه چگونه اعمال ما از اعمال اصحاب امام ظاهر در دولت حقّ افضل است، با آنكه ما و ايشان همه بر يك دين مى باشيم؟

فرمود: شما بر آنان در ادا نماز و روزه و حجّ و به دانستن ساير امور دين و به عبادت نمودن خدا را در پنهانى از براى خوف دشمن خودتان پيشى گرفته ايد، و اطاعت خدا را در پنهانى مى كنيد، و با امام عليه‌السلام خود را در صبر كردن در دولت باطل شريك كرده ايد (در حالتيكه انتظار دولت حقّ را داريد) و از پادشاهان بر امام خود و بر جانهاى خود مى ترسيد، و حقّ امام خود را در دست ظالمان مى بينيد كه شما را از حقّ خود منع كرده اند و بر مشقّت و سختى كشيدن در دنيا و طلب معاش كردن ناچاراند، و بر دين خود ; در عبادت خود و طاعت كردن پروردگار خود و ترسيدن از دشمنان خود ; صبر مى كنند، پس به اين اسباب حقّ تعالى اعمال شما را چندين برابر كرده است، پس گوارا باد اين از براى شما.

عرض كردم: جان من به فداى تو باد، هر گاه چنين است پس ما چرا آرزو كنيم كه با ظاهر بودن حقّ از اصحاب حضرت قائم عليه‌السلام باشيم، با آنكه ما امروز در زمان امامت تو و مشغول طاعت تو هستيم و اعمال ما بهتر از اعمال اصحاب دولت حق است؟

حضرت فرمود: سبحان الله ; آيا نمى خواهى كه خداى عزّوجلّ حقّ و عدل را در بلاد خود ظاهر گرداند، و حال همه نيكو گردد، و كلمه خدا جمع گردد، و مردم همه بر دين حقّ اجتماع نمايند، و الفت و التيام در ميان قلوب مختلفه بهم رسد، و كسى در زمين خدا معصيت نكند، و حدود خدا در ميان خلق جارى گردد، و حقّ به سوى اهلش رسيده و آن را اظهار نمايند، و چيزى از حقّ به جهت خوف از مردم پنهان نگردد؟

بدان، والله اى عمّار! كسى از شما نمى ميرد (بر اين حالى كه شما بر آن مى باشيد يعنى از امور مزبوره از صبر و انتظار و خوف و سختى در معاش با دوستى اهلبيت عليهم‌السلام به اين حالت دوستى ما ; مگر آنكه او نزد خداى عزّوجلّ از بسيارى از آنهائى كه در جنگ بدر و اُحد حاضر شدند افضل است، پس بشارت باد شما ر( ١٢).

پس از قسمت آخر اين حديث شريف واضح شد كه مؤمن ولو به ملاحظه آنكه اعمال او قبل از زمان ظهور امر فرج و دولت حقّ افضل از زمان ظهور باشد، و لكن بايد انتظار ظهور فرج حضرت قائم عليه‌السلام و دولت حقّ را داشته باشد، و به كمال خلوص و اشتياق همان ظهور امر حقّ و احكام دين و ظهور امر اولياء الهى و رجوع حقوق آنها به سوى خودشان و برطرف شدن خوف از آنها و امثال اين امور را داشته باشد.

## صبر و شكيبائى; دوّمين شرط انتظار

امّا شرط دوّم در انتظار فرج آنحضرت عليه‌السلام براى رسيدن مؤمن به فضائل كامله و مثوبات جليله كه در اخبار آمده است ; صبر است، چنانچه در روايتى در «بحار» از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه حضرت فرمودند:

(از دين ائمّه است ورع و عفّت داشتن و صلاح تا آنكه مى فرمايد: و انتظار فرج به صبر نمودن) (١٣).

بلكه از اين فرمايش استفاده مى شود كه صبر به منزله جزء و ركن انتظار است.

اقسام و درجات صبر و اين صبر در چند امر و چند مقام بيان مى شود:

صبر بر ظلم اعداء مقام اوّل: صبر بر ظلم اعداء از جهت خوف از آنها و در آنچه از آنها بر مؤمنين در دولت باطل و در حال غيبت و استتار امام عليه‌السلام وارد مى شود، بر حسب آنچه در حديث عمار ساباطى بيان كرديم بواسطه اين صبر فضائل زيادى را افزون بر آنچه را اهل دولت حقّ در وقت ظهور درك مى كنند ، او چندين برابرش را درك مى كنند.

و فرمود: هر كدام از شماها در حال انتظار و صبر نمودن بر اين ظلمها بميرد نزد خدا از بسيارى از شهداى بدر و احد افضل است.

و همچنين به اين درجه از صبر در روايتى كه در «بحار» نقل شده ; اشاره شده است كه آنحضرت عليه‌السلام به بعض از مواليان خود فرمودند:

(ألا تعلم أنّ من انتظر أمرنا و صبر على ما يرى من الأذى و الخوف هو غداً في زمرتنا؟) (١٤).

يعنى: آيا نمى دانى آنكه هر كس انتظار امر ما را داشته باشد، و بر آنچه ببيند ازاذيّت و خوف ودشمنان; صبرنمايد، درروز قيامت در زمره ما خواهند بود.

صبر بر بلاياو هموم مقام دوّم صبر بر كلّيه بليّات و هموم و احزانى كه از هر جهتى به سبب غيبت امام عليه‌السلام بر مؤمنين وارد مى شود.

چنانچه در «كافى» از ابى صلاح كنانى روايت كرده كه گفت: خدمت حضرت صادق عليه‌السلام بودم پيرمردى را حضور ايشان آوردند، عرض كرد: يا اباعبدالله نزد شما از ظلم فرزندانم و اذيّت برادرانم به من در اين سن پيرى شكايت دارم.

آنحضرت عليه‌السلام فرمودند: اى فلان ! بدرستيكه از براى حقّ دولتى است، و ازبراى باطل هم دولتى، و اهل هر يك در دولت ديگرى در ذلّت خواريند، و بدرستيكه كمتر چيزى كه به مؤمن در دولت باطل مى رسد; ظلم اولادش و جفاى برادرانش است، و هيچ مؤمنى نيست كه او را راحتى و آسودگى در دولت باطل برسد; مگر آنكه در مقابل آن قبل از مردن او يا در بدن او يا در اولادش يا در مالش گرفتار خواهد شد، تا آنكه خداوند او را از هر آلودگى كه پيدا كرده است به آن از قذرات راحت در دولت باطل خالص گرداند، و بهره او را در دولت حقّ كامل گرداند، پس صبر كنيد و شاد باشيد (١٥).

پس از اين حديث شريف استفاده مى شود كه: هر بنده مؤمن كه از براى او بهره و نصيبى باشد در دولت حقّ و زمان فرج اهلبيت اطهار عليهم‌السلام خداوند متعال او را تا آن عهد باقى مى دارد، يا آنكه اگر قبل از آن زمان بميرد ; او را در آن زمان زنده مى فرمايد .

پس لازمه آن نصيب و بهره در دولت حقّ ; آن است كه: قبل از وقوع فرج اهل حقّ در زمان حيات زندگى اش حتماً بليّه اى از بليات گرفتار شود، و بايد در آن صبر نمايد، و از خداوند در امر صبر خود طلب يارى كند، بلكه بر حسب اين بشارت ; بايد طبيعتاً كمال رضا و تسليم را داشته باشد، و در صورت امكان از طلب لذّت جوئى و راحت طلبى اعراض كنند.

## صبر بر طولانى شدن زمان غيبت

مقام سوّم صبر در طولانى شدن غيبت امام عليه‌السلام است به آنكه با قلب يا با زبانش بر خداوند يا بر امام عليه‌السلام اعتراض ننمايد، و بگويد چرا غيبت ايشان را طولانى فرموده است ؟ يا آنكه چرا با وجود اين همه فساد و غلبه آن بر تمامى زمين; ايشان ظاهر نمى شوند ؟

زيرا بعد از اينكه يقين و اعتقاد بنده مؤمن; صحيح و با حقيقت باشد در آنكه جميع امور زمينى و آسمانى بر وفق اراده و مشيّت حضرت احديّت جلّ شأنه مى باشد، و بدون آن هيچ امرى وقوع نمى يابد، بخصوص اعظم امور كه تعيين وجود امام عليه‌السلام است، و نيز همه تصرّفات ايشان به اذن الهى است، و آنحضرت هم در هيچ امرى بدون اذن و رضاى الهى تصرّف نمى فرمايد، و همچنين يقين و اعتقاد او صحيح باشد در آنكه اراده و مشيّت الهى در هر امرى و در هر جهتى كه تعلّق بگيرد حتماً بر وفق حكمت و خير و صلاح است ; بلكه مقرون به حكمتهاى بسيار است.

پس لازمه صحّت اين يقين و اعتقاد آن است كه هرچند غيبت امام عليه‌السلام طولانى شود، و فتنه ها و بلاهاى زيادى از هر نوع آنها روى دهد، بنده بايد هم از جهت ظاهرى و هم از جهت قلبى تسليم خداوند باشد، و راضى به آن بوده و صبر نمايد، و چون و چرا نكند، و شكّ در دلش پيدا نشود، و وسوسه به قلب خود راه ندهد.

بنابراين ; هرگاه چنين مقام رضا و تسليم و صبر از براى كسى در مورد طولانى شدن غيبت امام عليه‌السلام حاصل شد ; نزد خداوند متعال چنان فضيلت و مقام بلند و درجه اى دار است كه حضرت اميرالمؤمنينعليه‌السلام در باره آن فرموده اند:

(از براى قائم ما عليه‌السلام غيبتى خواهد بود كه زمان آن طولانى مى شود، گويا مى بينم كه شيعيان او را در حال غيبت او مانند جولان كردن گوسفندان براى پيدا كردن چراگاه جولان مى كنند يعنى به دنبال مكان آنحضرت عليه‌السلام هستند و آن را نمى يابند.

آگاه باشيد هركس از آنها بر دينش ثابت بماند بر وجهى كه دلش قساوت پيدا نكند يعنى شكى در او به سبب طولانى شدن غيبت آنحضرت عليه‌السلام عارض نشود پس او در روز قيامت با من و در درجه من خواهد بود » (١٦) و روايت ديگرى در «بحار» از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام نقل شده كه حضرتش فرمود:

«هركس بر ولايت ما در زمان غيبت قائم ما عليه‌السلام ثابت بماند، خداوند او را اجر هزار شهيد بدر و اُحد عطا فرمايد.

و به اين درجه از صبر در دعاى شريفى كه از شيخ جليل عثمان بن سعيدرضي‌الله‌عنه نائب دوّم از نوّاب چهارگانه آن حضرت روايت شده ; اشاره شده است، كه شيعيان آن را در زمان غيبت بخوانند، و مضمون فقرات آن چنين است:

(الهى ; ما را بر دين خود ثابت فرما، و مرا براى عمل به طاعت خودت توفيق بده، و قلب مرا از براى اذعان به امر ولىّ امرت نرم كن، و مرا از آنچه به آن خلق خود را امتحان فرموده اى عافيت فرما، و مرا بر فرمان بردارى براى ولىّ خود آن كسيكه او را از خلق خود پنهان فرموده اى ثابت گردان، پس به سبب اذن تو از مخلوقات تو غائب شده است، و انتظار صبر و امر تو را يعنى براى ظهورش دارد ، و توئى داناى نا آموخته از غير خود ; به وقتى كه در آن صلاح امر ولىّ تو است او را براى اظهار امرش و منكشف نمودن سرّش اذن فرمائى .

پس مرا براين امر صبر عطا كن، تا آنكه دوست نداشته باشم تعجيل امرى را كه آن را تأخير فرموده اى، و نه تأخير آنچه را كه آن را معجّل قرار داده اى، و امر پنهان تو را كشف نكنم، و از آنچه علّت آن را مخفى فرموده اى جستجو نكنم، و در آنچه تقدير فرموده اى با تو منازعه ننمايم، و تا آنكه نگويم كه به چه سبب و چرا و به چه غرض ولىّ امر تو ظاهر نمى شود؟ و حال آنكه زمين از ظلم و جور پر شده است، و تا آنكه تمام امورات خود را به سوى تو تفويض و واگذار نمايم) (١٧).

پس براى بنده مؤمن لازم و مهم است از جهت سالم ماندن از وسوسه ها و شكوك و فتنه ها به دعا روى آورده، و از حضرت احديّت جلّ شأنه خصوصاً به همين دعاى مزبور مسئلت نمايد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)سوره اعراف آيه ٩٦.

(٢)ترجمه: ما از ميان (دو جسم) سرگين و خون ; شما را شير خالص مى نوشانيم، كه در طبع همه نوشندگان گوارا است. (سوره نحل آيه ٦٦).

(٣)ترجه: امام باقرعليه‌السلام فرمود: خداوند متعال به حضرت موسى عليه‌السلام وحى فرمود: آياعمل خالصى براى من انجام داده اى ؟

حضرت موسى عرض كرد: خدايا! براى شما نماز خواندم و روزه گرفتم،صدقه دادم و ذكر گفتم.

خطاب آمد: نماز براى تو دليل و برهان است و روزه براى تو سپر از آتش است، و صدقه براى تو در قيامت سايبان است، و ذكر من براى تو نور است، پس كدام عمل را فقط بخاطر من انجام داده اى؟

حضرت موسى عرض كرد: خدايا براى عملى كه خالص براى تو باشد راهنمائى ام كن.

فرمود: اى موسى! آيا دوستى از دوستان مرا بخاطر من دوست داشته اى ؟ آيا دشمنى از دشمنان مرا بخاطر من دشمنى ورزيده اى ؟

پس حضرت موسىعليه‌السلام دانست كه بهترين اعمال ; دوست داشتن براى خدا ; و دشمن داشتن براى خداست.

(٤)ترجمه: خدايا ; تو را بخاطر ترس از آتش تو و نه بخاطر طمع براى بهشت تو ; عبادت نكردم ، بلكه تو را اهل براى پرستش يافتم و عبادت كردم.(بحارالانوار ج٤١ ص١٤ حديث ٤).

(٥)كافى ج١ ص٣٧٢ حديث ٣.

(٦)بحارالانوار ج١٢ ص٣٥٢ حديث٢٢.

(٧)ترجمه: خداوند هركس رابه رحمت واسع خودبى نياز خواهد كرد (سوره نساء آيه١٣٠).

(٨)بحارالانوار ج٥٢ ص٣٠٩.

(٩)بحارالانوار ج٥١ ص٣٥ و ج٥٢ ص٣٢٨.

(١٠)به ص ١٨٠ مراجعه شود.

(١١)توضيح اينكه اضافاتى كه در روايت كافى نقل شده داخل پرانتز قرار داده شده.

(١٢)كافى ج١ ص٢٣٣ حديث ٢، كمال الدين ص٦٤٥.

(١٣)بحارالانوار ج١٠ ص٣٥٣ حديث ١.

(١٤)بحارالانوار ج٥٢ ص٢٥٦ حديث ١٤٧.

(١٥)كافى ج ٢ ص ٤٤٧ حديث ١٢.

(١٦)بحارالانوار ج٩٥ ص٣٢٧ حديث٣.

(١٧)بحارالانوار ج ٩٥ ص ٣٢٧ حديث ٣

## آداب انتظار

و امّا آداب انتظار ; يعنى امورى كه وجود آنها در مؤمن سبب كامل شدن فضل و ثواب انتظار او مى شود، اگر چه بعد از حاصل شدن حقيقت انتظار و شرايط لازمه آن; نبود آن امور موجب نقصان اصل فضائل انتظار نمى شود.

و اين مانند وجود انسان است كه وقتى كه همه اعضايش صحيح باشد، و لباس اش به قدر پوشش بدن و عورت باشد، و آلوده به نجاسات و كثافات هم نباشد ، پس آنچه لازمه آثار انسانى است چون بينائى و شنوائى و جميع حركات و سكنات و انتفاعات و اكتسابات از او ظاهر خواهد شد و نقصانى در آن آثار نخواهد بود.

و لكن اگر لباسهاى فاخر بپوشد و خود را زينت نمايد به آنچه متعارف است، پس اين سبب ; زيادتى حسن جمال او در انظار و واقع شدن او در قلوب مى شود، و به سبب آن درمجالس و محافل در نزد اعيان و اشراف; تشريفات و تعظيمات و احترامات خاصّه پيدا مى كند.

و همچنين هر گاه آن آداب خاصّه در مؤمن در حال انتظارش موجود شد موجب رفعت مقام و درجه او نزد خداوند و در نزد اولياء او مى شود، و در درجات عاليه بهشت قرار مى گيرد.

و مهمترين آداب انتظار دو امر است كه بر اين وجه بيان مى كنيم:

امر اوّل: آنكه همچنانچه در بيان حقيقت و معناى انتظار گفتيم كه انتظار كامل ظاهرى و قلبى آن است كه حال بنده مؤمن در مقام انتظار فرج و ظهور حضرت بقيّة الله صلوات الله عليه و اشتياق به سوى آن بايد مانند حال كسى باشد كه انتظار مسافرى را دارد از دوستان خود كه در راه سفر به وطن مى آيد، پس واضح است كه چنين كسى بر حسب شأن آن مسافر هرگاه شخص جليلى باشد و به مقتضاى درجه محبتش با آن شخص جليل ; و بر حسب مقدور خود سعى مى كند تا قبل از ورود آن مسافر براى او منزلى را تهيّه و آن را نظافت نموده و زينت دهد، و همچنين نسبت به حال خود مهمان، و نيز نسبت به موجود نمودن هدايا و تعارفات از خوردنى و پوشيدنى و امثال آن از براى آن مسافر جليل تهيّه و تدارك مى بيند.

پس بنده مؤمن هم هرگاه واقعاً انتظار ظهور فرج مولاى خود صلوات الله عليه را دارد، و حقيقتاً اشتياق به سوى لقاى جمال بى مانند آن مظهر كمال حضرت ذو الجلال و نيز ديدار جمال مبارك جميع آباء طاهرين آنحضرت صلوات الله عليه را و لقاى همه اولياء الهى را كه در زمان ظهور ايشان ميسّر خواهد شد ; دارد، و اگر واقعاً آرزومند درك حضور مبارك آنها مى باشد چه بر وجهى كه امر ظهور فرج ايشان مقارن شود با زمان حيات او، يا به نوعى كه بعد از موت او را زنده نمايند و فائز به فيض خدمت آنحضرت گردد پس بر چنين كسى لازم است بعد از آنيكه حدّ واجب انتظار را به نوعى كه بيان شد تحصيل كرد ; سعى و كوشش كند تا آنكه باطن و قلب خود را به محاسن و مكارم اخلاق زينت دهد، از قبيل متصّف شدن به صفت حلم و وقار و عفّت و بى نيازى از غير خدا و توكل و ترحم و خضوع و خشوع و تواضع و جود و كرم و امثال اينها، و ظاهر خود را به آداب و سنن نبويّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زينت دهد، بر وجهى كه در مقام خود مسطور است از قبيل انجام دادن نوافل و مستحبات، خاصّه مؤكده از آنها را و ترك نمودن مكروهات.

چنانچه به اين مطلب يعنى اهتمام داشتن در مكارم و محاسن اخلاق و سنن و آداب در ضمن احاديثى كه در بيان فضائل انتظار فرج ذكر شد ; اشاره گرديد.

و لكن عمده تأكيد در اين مورد آن است كه بنده مؤمن در مقام اتصاف به آن اخلاق حسنه و آداب نبويّه بر وجهى سعى نمايد كه معروف و شناخته به آن اخلاق و آداب شود، از آن جهت كه او در آن آداب ; در هر حال و در هر زمانى كمال سعى و اهتمام را داشته باشد، بواسطه آنچه در «بحار» از «خرائج» از حضرت امام محمّد باق عليه‌السلام روايت شده كه حضرتش در ضمن حديثى فرمود:

(وعوّدوا أنفسكم الخير و كونوا من أهله تعرفوا فإنّي امر بهذا ولدي و شيعتي) (١).

يعنى: خودتان را به امر خير عادت بدهيد، و از اهل آن شويد تا آنكه نزد هر كسى به وصف خير و نيكى شناخته شويد، و هركس شما را به طريق صلاح بشناسد، پس بدرستيكه من به اين طريق و اين نحو اولاد و شيعيان خود را امر مى كنم.

و روايت ديگرى در «كافى» از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل شده كه حضرت كه فرمودند:

(بارها از پدر بزرگوارم شنيدم كه مى فرمود: شيعه ما نيست كسيكه مخدرات; پرهيزكارى او را در حجله ها و خانه هايشان ذكر نكنند، و از اولياء ما نيست كسيكه او در قريه اى باشد كه در او ده هزار نفر مرد باشد و در ما بين آنها پرهيزكارتر از او پيدا شود) (٢).

و در حديث ديگر فرمود: (در شهرى كه در او صد هزار نفر يا بيشتر باشد و در مابين آنها پرهيزكارتر از او پيدا شود).

پس از اين احاديث استفاده مى شود كه: آنچه وسيله تقرّب به ائمّه اطهارعليهم‌السلام است ، و موجب لياقت انس با آنهامى شود، اهتمام در اتّصاف به وصف صلاح و محاسن اخلاق و مكارم سنن و آداب است، خصوصاً بر وجهى كه از او اين اوصاف از جهت شدت مواظبت بر آن و محافظت در آنها نمايان و هويدا باشد.

علاوه بر آنكه به مقتضاى براهين و ضرورت عقل وسيله محبت مابين دو شخص بر وجهى كه موجب انس آنها با هم شود و سبب اتّحاد و اتّصال تامّ گردد سنخيت و جنسيّت آن دو در احوال و اوصاف است ، پس بنده مؤمن هم هرگاه كمال اشتياق به درك فيض حضور مبارك مولاى خود صلوات الله عليه دارد، و فوز به مقام انس به خدمت آنحضرت عليه‌السلام را در حال ظهور فرج ايشان، بلكه قبل از آن هم در ساير احوال ; دارد، بايد در اين دو امر ; يعنى محاسن اخلاق قلبى، و حسن آداب ظاهرى نبويّه ; سعى نمايد.

پس بر اين وجه كمال تهيّأ حاصل مى شود، و به كمال انتظار آن حاصل مى شود، و كمال فضائل و آثار بر آن مترتّب مى شود.

امر دوّم: و از آداب ظاهرى تهيّأ و انتظار ; مهيّا نمودن اسلحه است، و لو اينكه يك تير باشد چنانچه ذكر آن و ذكر فضل آن از حضرت صادق عليه‌السلام در باب تمنّى و آرزوى نصرت حضرت قائم عليه‌السلام گذشت.

## علائم انتظار

علائم انتظار ; يعنى: چيزهائى كه بواسطه وجود آنها مؤمن مطمئن مى شود كه حقيقت معناى انتظار در او موجود شده است، و به آن علامت معلوم مى شود كه: آنچه از آثار انتظار در او مشاهده مى شود ; صِرف آداب ظاهرى و صورى نيست.

و از آشكارترين آن علائم; دو علامت است كه اجمالا بيان مى شود:

اوّلين علامت انتظار ; اشتياق قلبى است ، چون واضح گرديد كه اين انتظار نسبت به امر فرج آنحضرت از لوازم كمال اشتياق به سوى آنحضرت عليه‌السلام است، و بديهى است كه اشتياق قلب سوى امرى از لوازم كمال محبّت و دوست داشتن آن امر است.

پس هرچه محبوب در نظر حبيب عزيز باشد و محبّت حبيب نسبت به او بيشتر باشد ، اشتياق او به ديدار محبوب بيشتر مى شود، و هرچه اين اشتياق بيشتر شد مفارقت دوست مشكل تر و تلخ تر خواهد شد، و هرچه زمان مفارقت طولانى شود ناچاراً موجب شدّت حزن و غم خواهد شد، تا به حدّى كه باعث بكاء و گريه شديد بلكه، موجب جزع و ندبه مى شود.

پس بنابراين ; هرگاه بنده مؤمن در حال انتظارش حقيقت كمال اشتياق را به ديدار مولاى خود صلوات الله عليه از جهت كمال مودت با ايشان داشته باشد، پس بايد بواسطه طول زمان مفارقت و زمان غيبت ايشان شدّت حزن و غم در قلب او ظاهر و هويدا گردد، و از لوازم اين شدّت حزن; بكاء و گريه از جهت مفارقت آنحضرت عليه‌السلام است.

چنانچه در «كافى» روايت شده از حضرت صادق عليه‌السلام كه حضرتش در بيان ذكر حال مؤمنين در غيبت ايشان ; فرمودند:

(و لتدمعنّ عليه عيون المؤمنين) (٣)

يعنى: براى او در حال طول غيابش چشمهاى مؤمنين گريان مى شود.

و نيز از لوازم كمال اين حزن قلبى; جزع و ندبه كردن است، چنانچه در جمله اى فقرات شريفه «دعاء ندبه» آمده است، و از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه در چهار عيد اين دعاى شريف خوانده شود:

(هل من معين فاُطيل معه البكاء ؟ هل من جزوع فاُساعد جزعه إذا خلا ؟ هل قذيت عين فتسعدها عنّي على القذى؟) (٤).

يعنى: آيا يارى كننداى هست تا آنكه با او ناله و گريه را طول دهم؟ آيا جزع كننده اى هست تا آنكه يارى نمايم جزع او را هر گاه ساكن شود ؟ آيا چشم مجروحى هست تا آنكه او را چشم من بر مجروح شدن آن يارى نمايد؟)

و در فقرات ديگرش نيز به همين مضمون آمده است.

و از لوازم اين درجه از همّ و غم و جزع ناگوار بودن لذائذ در كام انسان است ، و اين بخاطر طول مفارقت محبوب او است، و نيز سلب شدن خواب راحت از او، بلكه اين همّ و غمّ قهراً موجب كمبود شديد خواب مى شود.

و باز از لوازم آن است هميشه به ياد محبوب خود بودن است و از او مگر اندكى غافل نباشند.

دومّين علامت انتظار ; عزلت و گوشه گيرى از بيگانگان است، و از لوازم آن ; قلّت كلام خصوصاً در لهويّات است.

پس هركس اين آثار را در وجود خود به صورت بيشتر و كاملتر چه از نظر ظاهرى و چه از نظر باطنى ; مشاهده كرد ; علامت آن است كه مقام اشتياق و حقيقت انتظار او براى ظهور و فرج مولاى خود عليه‌السلام و زيارت جمال منيرش كاملتر است.

بديهى است كه به همه اين امور ده گانه يعنى حزن قلبى، افسردگى چهره ، بكاء و گريه، جزع و ندبه، ناگوارى لذائذ، كمى خواب ، عزلت و گوشه گيرى، هميشه به ياد او بودن، قلّت كلام، در اخبار به طور عموم و خصوص چه ما بين هر حبيب و محبوبى و چه مابين آنحضرت و اوليائشان اشاره شده است.

علاوه بر اين ; به مقتضاى آنچه در مورد درجه خلوص اشتياق به امر فرج بيان شد ; مهمترين درجه خلوص آن نصرت و يارى مظلومين اولياء الهى است، و بعد از آن رسيدن به كمال معرفت و كمال عبادت است، و بعد از آن رسيدن به وسعت نعمت و رحمت است، پس در واقع با هر كدام از اين درجات خلوص حاصل شود قهراً قلب او به خاطر طولانى بودن زمان رسيدن به مقصود و محبوب محزون خواهد شد.

و در «كمال الدين» در قضيه ابراهيم بن مهزيار روايتى از مولاى ما حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه نقل شده كه حضرتش در ضمن فرمايشات زيادى در رابطه با آنچه پدر بزرگوارشان حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام به ايشان فرموده بودند به ابراهيم بن مهزيار فرمودند:

(واعلم أنّ قلوب أهل الطاعة و الإخلاص تزع إليك مثل الطّير إذا امّت إلى أوكارها و هم معشر يطّلعون بمخائل الذلّة و الاستكانة، و هم عند الله برده أغرّاء يبرزون بأنفس مختلة محتاجع، و هم أهل القناعة و الاعتصام، استنبطوا الدين فواردوه على مجاهدة الأضداد، خصّهم الله باحتمال الضيم في الدنيا ليشملهم باتّساع العزّ في دار القرار، و جلبهم على الخلائق الصبر ليكون لهم العاقبة الحسنى و كرامة حسن العقبى) (٥)

يعنى: بدان، بدرستيكه قلبهاى اهل طاعت و اخلاص به شدّت به سوى تو توجّه دارد، مانند توجّه مرغان هنگامى به جانب آشيانه هاى خود توجّه مى كنند و رو مى آورند، و آنها جماعتى هستند كه در مغرصهاى ذلّت و حقارت واقع مى شوند، و حال آنكه ايشان در نزد خداوند نيكويان و روسفيدان اند، آنها در مابين مردم ظاهر مى شوند در حالتيكه به شدّت به فقر و حاجت مبتلا هستند، و ايشان اهل قناعت و اهل تمسّك بوسيله هائى هستند كه از فتنه ها سالم بمانند.

و آنها بر وجه تحقيق دين را به دست آورده اند ، پس آن را به مجاهده نمودن در امورى كه ضديّت با دين آنها دارد ; يارى مى نمايند يعنى: آن امور را ترك مى كنند يا با كسانيكه ضديّت به امر دين دارند مجاهده مى نمايند، بنا بر يك احتمال در معنى اين فقره شريفه خداوند آنها را به قوّت تحمّل سختى هاى دنيا مخصوص فرموده است، تا آنكه سعه عزت در دار القرار آخرت را شامل حال آنها فرمايد و چگونگى صبر در هر مكروهى را جبلّى و در نهاد آنها قرار فرموده، تا آنكه از براى آنها عافيت نيكو و بلند مرتبه گى نيك در آخرت بوده باشد.

و از لوازم ديگر اين اشتياق و اين شدّت اهتمام نمودن به همّ و حزن در دعا و طلب تعجيل فرج از خداوند است، بواسطه آنكه واضح است كه هرگاه كسى كمال اشتياق را به امرى بر وجهى كه مفارقت آن سبب شدّت همّ و غمّ و بكاء و جزع و ندبه شود داشته باشد، پس اگر بداند با هر وسيله اى كه ممكن است با آن وسيله به آن امر برسد ، يا وسيله كم شدن زمانِ مفارقت از آن گردد، يا وسيله سهولت در حاصل شدن آن امر شود، حتماً بر حسب آنچه در قدرت و امكان او باشد، در تحصيل و تهيّه آن وسيله سعى و اهتمام خواهد نمود.

بنابراين ; در بيان كيفيّت نهم از كيفيّات نصرت و يارى امام عليه‌السلام معلوم شد كه دعا و توبه مؤمنين در طلب تعجيل فرج و ميسّر شدن آن و كم شدن طول زمان غيبت آنحضرت عليه‌السلام تأثير تمام و مدخليّت كامل دارد.

و در اين مورد مطالب ديگرى نيز هست كه ان شاء الله تعالى در كيفيّت دوازدهم بيان خواهد شد .

پس بنده مؤمن بعد از شناخت به اين نوع تأثير در توبه و دعا هرچه قدر مرتبه اشتياق او به سوى امر فرج آنحضرت عليه‌السلام و فوز به زيارت جمال منيرش كاملتر باشد، و به اين سبب حزن او در طول زمان غيبت ايشان شديد تر باشد، پس سعى و اهتمام او در توبه و دعاى در تعجيل فرج و ظهور امر ايشان شديدتر و بيشتر خواهد شد ، و دعاى او در اين امر در نظر او و در قلبش از دعاى او در بليّه شدائد و احزان و مهمّات ديگر كه از براى خود در امور دنيوى بلكه در امور اُخروى نيز مهمتر خواهد بود.

در اينجا سزاوار است كه حال او مانند حال حضرت اباذر رضي‌الله‌عنهباشد كه روايت شده است كه: چشم ايشان مبتلا به رَمد چشم درد شد ، پرسيدند: چرا معالجه نمى كنى؟ فرمود: امرى مهمتر ازاين دارم، گفتند: چرادعا نمى كنى ؟ فرمود: دعاى مهمتراز اين دارم (٦)

## نتيجه كلّى از بحث انتظار

از آنچه در باب انتظار فرج بيان شد; معلوم و واضح گرديد كه: هرگاه حقيقتاً معنا و مصداق انتظار بر وجهى كه بيان شد چه از نظرظاهرى و چه از نظر قلبى، با شرايط لازمه آن و با آن آداب خاصه اش در كسى محقّق شد طوريكه آثار وعلائم آن آشكار و هويدا باشد، پس عنوان نصرت و يارى به وجود مبارك حضرت حجة الله صلوات الله عليه، بلكه نصرت به جميع آباء طاهرينشان عليهم‌السلام ، بلكه به جميع اولياء الهى در او موجود و محقّق شده است.

و اين نصرت و يارى در واقع با همه اقسام نصرت تحقّق پيدا كرده ، يعنى: هم نصرت و يارى است نسبت به قلب مباركشان كه ارتفاع هموم از آن مى شود، و هم نسبت به وجود اقدس شان كه دفع شدائد و بليّات دوران غيبت از ايشان مى شود، و هم نسبت به حقّ جليل ايشان، و هم نسبت به دوستان و شيعيانشان، هم در جهات اُخروى آنها و هم در جهات دنيوى آنها كه در همه آن جهات براى آنها فرج مى شود، و از هر خوفى و هر شرّى و هر حزنى و هر بلائى ; آسوده خاطر و راحت مى شوند.

و در هركدام از اين جهات ; آن حضرت را با قلب و زبان و جسم خود نصرت ويارى كرده است، پس بوسيله همين حال انتظار هرچند امر فرج قبل از مرگ او واقع نشود در زمره انصار و ياورانِ واقعى آنحضرتعليه‌السلام محسوب خواهد شد، بواسطه آنكه جميع اين خصوصيّات نسبت به ايشان در زمان ظهورشان حاصل مى شود، و بنده مؤمن در آنچه وسيله وقوع ظهور و تعجيل آن مى شود با حال اميدوارى به وقوع آن و با كمال اشتياق و فرح بر آن، سعى و كوشش كرده است.

چنانچه حضرت ابراهيم خليل عليه‌السلام بعد از آنكه در رؤيا; جريان امر به ذبح حضرت اسماعيل عليه‌السلام را مشاهده نمود; و همه اسباب و مقدّمات آن را بجا آوردند، ولى وقوع آن به امرى از جانب خداوند متعال ممنوع شد، پس خطاب شد: ( قَدْ صَدَّقْتَ الرُؤيا ) (٧) يعنى : به آنچه مأمور شديد در مورد ذبح اسماعيل عليه‌السلام عمل كرديد، و از اين جهت ; فيض عظيم الهى و اجر جزيل او را ولو با حال واقع نشدن آن دريافتند.

پس بنابراين ; و با ملاحظه آنچه در انواعى از اخبار تصريح شده است چنين استفاده مى شود كه هرگاه بنده در هر عمل برحسب مقدور خود با صدق نيّت در جميع اسباب و مقدّمات وقوع آن سعى نمايد، ولكن بواسطه مانعى از جانب خداوند متعال بدون آنكه به اختيار خود او باشد آن عمل بوقوع نپيوندد، پس آن بنده واقعاً عند الله از اهل آن عمل خواهد بود، و به فضل كامل آن فائز خواهد گرديد.

پس همچنين است در مقام يارى حضرت ولىّ الله صلوات الله عليه ، هرگاه بنده بر حسب مقدور خود در اسباب آن سعى و اهتمام نمايد، كه از اعظم آنها امر انتظار فرج است، كه اكثر اسباب و وسائل نصرت را در بر دارد، كه با شرايط و آداب خاصه مزبوره آن حاصل شود.

بخصوص كه هرگاه متوجّه به حاصل شدن نصرت آنحضرت عليه‌السلام به آن باشد، و قصد و نيّت آن را هم بخصوصه در آن بنمايد، پس چنين بنده اى داخل در زمره انصار و ياوران آنحضرت خواهد شد و به فيض آن فائز خواهد گرديد، هر چند بر حسب مصالح و حكمتهاى ظاهره يا خفيّه الهيّه ظهور امر فرج آنحضرت عليه‌السلام تأخير افتد.

# كيفيت يازدهم

## يارى حضرت قائمعليه‌السلام با طلب مغفرت وآمرزش براى مؤمنين

طلب مغفرت و آمرزش براى جميع مؤمنين و مؤمنات است، و اين شامل همه مؤمنين عالم مى باشد چه آنهائيكه در زمان ائمه معصومين عليهم‌السلام بوده اند و چه آنهائى كه در حياتند و يا از دنيا رفته اند. و نصرت بودن آن بر اين وجه است:

مقتضاى تعداد زيادى از اخبار كه در «كافى» و غير آن روايت شده چنين است كه: خداوند عالم همه آنچه از فرج آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعين را وعده فرموده است كه به ظهور موفور السرور حضرت خاتم الوصيين صلوات الله عليه ظاهر فرمايد ، مقدّر بود كه قبل از واقعه كربلا واقع شود، و چون واقعه كربلا وقوع يافت غضب الهى بر اهل زمين تشديد گرديد، امّا اين غضب بر اعداء بواسطه آن بود كه اساس آن را بر پا كردند، و امّا بر اهل ايمان بواسطه آنكه ترك نصرت و يارى كردند تا آنكه اعداء غلبه كردند.

پس اين فرج تأخير شد و مقدّر گرديد كه در سال صد و چهل واقع شود، پس در زمان حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام شيعيان تقيّه را ترك كردند، و اسرار آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعين را افشاء نمودند، از آن زمان هم تأخير شد، و ديگر وقت معينى براى آن بيان نشد، و فرمودند: ( يَمْحُوالله ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتابِ ) (٨).

في الكافي عن أبي حمزه الثمالي قال: سمعت أباجعفر عليه‌السلام يقول:

«يا أبا حمزة ! إنّ الله تبارك و تعالى قد كان و قّت هذا الأمر في السبعين، فلمّا قتل الحسين عليه‌السلام إشتدّ غضب الله على أهل الأرض فأخّره إلى أربعين و مائة، فحدثناكم فأذعتم الحديث فكشفتم قناع السرّ و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا، (يَمْحُوالله ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتابِ)

قال أبو حمزة: فحدّثت بذلك أبا عبدالله عليه‌السلام فقال: قد كان ذلك (٩).

و در «نجم الثاقب» نيز مضمون همين حديث را از «غيبت» شيخ طوسى و حديث ديگرى از «خرائج» راوندى ره روايت فرموده.

و نيز در «كافى» روايت فرموده از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمود:

خداوند عزّوجلّ بر شيعه غضب كرد، پس مرا مخيّر فرمود در آنكه بلاى آنها را خود قبول كنم يا بر خود آنها وارد شود ، پس والله آنها را به جان خودم محافظت نمودم، كه بلا بر خودم وارد شود (١٠).

و از اين حديث چنين فهميده مى شود كه بزرگى گناه ترك تقيّه شيعه و افشاء نمودن اسرار آل محمّد عليهم‌السلام را نزد دشمنان آنها بر وجهى بود كه علاوه بر آنكه موجب تأخير فرج شد، و اگر نبود بواسطه شفاعت حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام كه خود قبول بلا را فرمودند آنها به عقوبت آن گناه استحقاق بلاهاى شديدى را كه مستاصل در آن شوند داشتند.

پس به مقتضاى چنين احاديث و نيز قائده كلّى در اين آيه شريفه است

(اِنَّ الله لا يُغَيِّرُ ما بِقَوم حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ) (١١)

يعنى: بدرستيكه خداوند نعمتهاى خود را كه به جمعى عطا فرموده است تغيير نمى دهد، تا زمانى كه خودشان احوال و اعمال خيريه اى را كه دارند و بجاى مى آوردند; تغيير دهند، و نيز به مقتضاى اخبار زيادى كه به مضمون اين آيه شريفه وارد شده است، در نتيجه اينكه بندگان حال خود را تغيير داده و ترك نصرت و يارى حضرت ابى عبد الله الحسين عليه‌السلام را نمودند و ترك تقيّه كرده و اسرار اهلبيت عليهم‌السلام را افشاء كردند، و حرمت اولياء الهى را هتك نمودند، و به اين سبب در زمان حضرت موسى بن جعفر صلوات الله عليه عاقبت عمل آنها اين شد كه از آنها نعمت عظماى الهى كه فرج كلّى آل محمّد عليهم‌السلام بود تغيير داده شود، كه اگر تغيير حال در هريك از آن دو مورد نشده بود، خداوند عالم جلّ شأنه در آن فرج كلّى اذن فرموده بود.

پس اگر امام عليه‌السلام مجادله و مقاتله با همه دشمنان جهان مى فرمودند همه آنها مخذول مى گرديدند ، و در هر كدام از آن دو موعد; آثار و بركات و رحمتهاى كامل و نعمتهاى زياد و فراوان الهى كه در زمان ظهور فرج وعده داده شده است ; ظاهر مى گرديد.

و چون تغيير حال داده شد فرج نيز تاكنون به تأخير افتاد، و بر حسب تصريح بعضى از اخبار كَهَنه كه تعجيل و تأخير ظهور آن فرج كلّى بعد از آن دو موعد از امور بدائى است، و آنكه هرگاه بندگان جميعاً و بالاتّفاق هم عهد شوند در آنكه به درگاه حضرت احديت جلّ شأنه توبه و تضرّع نمايند، و تعجيل در آن فرج را طلب نمايند، پس تعجيل در آن خواهد شد ، و اگر چنين نكنند تأخير خواهد شد. چنانچه در بيان كيفيّت هفتم بعضى از اخبارى كه در اين مورد وارد گرديده بود ; ذكر كرديم.

و لكن چون هر گناهى واقع شود ; موجب سلب نعمتى مى شود، بايد اهل گناه از آن گناه توبه واقعى نمايند تا آن نعمت بر گردد، و اگر از اين گناه بزرگ; توبه نكنند يا توبه آنها مورد قبول نشود ; آن نعمت بر نمى گردد، زيرا اگر توبه بر وجه صحيح بود ; آن نعمت دو مرتبه عطا مى شد.

و چون در اخبار زيادى وارد است كه: دعاى مؤمن در حقّ برادران مومنين در غياب آنها; البته مستجاب است، و از جمله دعاهائى است كه رد نمى شود، هرچند دعا كننده دعايش در حقّ خودش بخاطر گناهانش مستجاب نشود، و هرچند آنهائى هم كه درباره آنها دعا مى شود اگر خود در حقّ خودشان دعا كننده ; مستجاب نشود (١٢).

و همچنين در روايتى است كه هرگاه يكى از شما بندگان دعا مى كند آن را به نحو عموم قرار دهد، يعنى ديگران را در آن چيزى كه براى خود طلب مى كند شريك نمايد، پس بدرستيكه اين نوع دعا زودتر مستجاب مى شود (١٣).

بنابراين احاديث ; هر گاه مؤمنين در هر زمانى همه آنها يا يك نفر از آنها علاوه بر توبه از جانب خود ; دعا و طلب مغفرت و آمرزش همه گناهانى كه از هر كدام از مؤمنين در هر زمانى كه واقع شده است ; نمايند، پس كمال اميدوارى در آن است كه اين نوع توبه مورد قبول درگاه الهى شود.

امّا نسبت به ديگران ; بواسطه آنكه گناه خود اين توبه كننده مانع از قبول توبه و دعاى او در حقّ غير او نمى شود، و امّا نسبت به خودش بواسطه آنكه همان توبه و دعايش در حقّ غير خودش از برادرانش وسيله قبول شدن توبه و دعاى او در حقّ خودش مى شود، و كمال اميد از فضل الهى در قبولى آن دعا هست ، كه بواسطه آن زمان فرج يك مرتبه نزديك شود يا آنكه تخفيف در زمان طول تأخير بشود، مثلا اگر در واقع تا صد سال است ; پنجاه سال يا كمتر شود.

پس اگر همه بندگان در اين نوع توبه و دعا ; هم عهد و متّفق شوند ; قسم اوّل خواهد شد، چنانچه در توقيع رفيع هم از آنحضرت صلوات الله عليه اشاره به آن شده است، و ذكر آن توقيع با اخبار ديگر به مضمون آن در كيفيّت هفتم ذكر شد.

واضح است كه هرگاه مؤمنين در هر زمانى بر اين وجه توبه و دعا كرده بودند و آن مورد قبول واقع شده بود ; وسيله تعجيل در ظهور فرج گرديده بود ، و اين نصرت كامله اى از براى امام عليه‌السلام بود، با بيانى كه در كيفيّت هفتم معلوم شد.

كسانيكه علاوه بر توبه و دعا از جانب خود ; از جانب مؤمنين هم توبه و دعا مى كنند، پس توبه و دعاء آنها از جانب خود يك عنوان و مصداق نصرت و يارى براى امام عليه‌السلام است، و توبه و دعا آنها از جانب غير خود يعنى برادران مؤمنين عنوان ديگرى از نصرت و يارى است، و عنوان دوّم وسيله تكميل عنوان اوّل است.

و اين مانند آن است كه هرگاه كسى مسلّح و مهيّاى جهاد باشد، پس اگر به ديگران هم اسلحه جنگى داده و آنها را هم مهيّا و آماده جهاد نمايد ، پس مهيا شدن خود او يك عنوان جهاد است، و آماده كردن ديگران هم عنوان جداگانه و ديگرى براى جهاد است، و بسا باشد كه مهيّا بودن او به تنهائى مصداق جهاد مى شود و لكن بخاطر تنهائى پيشرفت نكرده و نتواند بر دشمنان پيروز شود ، ولى بواسطه مهيّا و مسلّح كردن ديگران بر دشمنان غلبه مى نمايد.

همچنين است امر در مورد توبه و دعا كه عنوان نصرت و يارى امام عليه‌السلام به آن حاصل مى شود، كه بسا باشد دعاهاى جمعى يا بعضى از جانب خودشان تأثير كامل ننمايد، كه نتيجه نصرت و يارى از او حاصل شود، هرچند همان هم; ظاهرش عنوان نصرت و يارى است.

و لكن هر گاه ديگران را شريك گردانيده و از جانب آنها هم دعا كنند، و از براى آنها طلب مغفرت نمايند، پس آن سبب تأثير كامل دعا شود، و از دعا و توبه او واقعاً نتيجه نصرت و يارى ظاهر شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)بحارالانوار ج ٤٦ ص ٣١ حديث ٣١، خرائج ص ٥٩٦.

(٢)كافى ج٢ ص٧٩ حديث١٥.

(٣)كافى ج١ ص٣٣٦ حديث ٣.

(٤)بحارالانوار ج١٠٢ ص١٠٨.

(٥)كمال الدين ص ٤٤٨.

(٦)بحارالانوار ج٢٢ ص٤٣١ حديث٤٠.

(٧)سوره صافات آيه ١٠٥.

(٨)ترجمه: خداوند هر چه خواهد محو و هرچه خواهد اثبات مى كند، و اصل كتاب (مشيّت) در نزد او است. (سوره رعد آيه ٣٩).

(٩)كافى ج ١ ص ٣٦٨ حديث ١.

(١٠)كافى ج ١ ص ٢٦ حديث ٥.

(١١)سوره رعد آيه ١٣.

(١٢)رجوع شود به وسائل الشيعة ج٧ ص١٠٦ باب ٤١.

(١٣)وسائل الشيعه ج٧ ص١٠٧ حديث ٨٨٦٧.

## فوائد توبه ازگناهان و دعا بصورت انفرادى براى تعجيل در ظهور

پس در صورتى كه همه بندگان متفّق و هم عهد نباشند چنانچه تا به حال نشده اند و لكن بعضى از مؤمنين به تنهائى كه از اهل اخلاص و مودّت حقيقيّه مى باشند علاوه بر دعا و توبه براى خودش ; اين نوع توبه را انجام دهد، و دعا و طلب مغفرت از براى عامه مؤمنين نمايد، چنين دعاء و توبه اى چند قسم فائده دارد:

فائده اوّل: آنكه اگر چنين دعا و توبه اى موجب تعجيل در زمان فرج نشود كه يك مرتبه وقت آن سر آمده و فرج واقع شود، در اين صورت اميد است كه اين نوع دعاء و توبه وسيله تخفيف در طول زمان تأخير شود، كه اگر مثلا دوران آن صد سال بود; چند سالش كم شود .

فائده دوّم: آنكه هرگاه بعضى از دوستان از براى همه برادران دينى از احياء و اموات آنها از گناهى كه سبب تأخير فرج شده است، توبه و طلب مغفرت نمودند، و با اين حال دعا كردند، به مقتضاى آنچه خداوند وعده اجابت دعاء به هريك از بندگان خصوصاً دعاى در حقّ غير فرموده، پس اميد است كه در اثر استجابت اين دعا همه مؤمنين از براى توبه و دعا در امر فرج توفيق يابند، خصوصاً اگر در دعايش بر اين وجه قيد نمايد كه از خداوند طلب كند: آنچه وسيله تعجيل در فرج است ميسّر و فراهم نمايد.

پس توبه و دعاء عموم مؤمنين يك وسيله فرج است ، كه اين وسيله به مستجاب شدن دعاهاى او فراهم خواهد شد، و آنها هم موفّق به اين دعا و توبه خواهند گرديد.

فائده سوّم: آنكه او بواسطه اين توبه و دعا چه از جانب خودش و چه از جانب برادران ايمانى خودش از جمله انصار و ياران آنحضرت عليه‌السلام محسوب مى شود، ولو بر فرض آنكه تأثيرى در تعجيل فرج از عدم جهت اقدام ديگران ننمايد.

و اين مانند آن است كه براى نصرت و يارى امام عليه‌السلام عدّه اى به مجادله و جنگ با دشمنان مى روند و مغلوب مى شوند ، در اين صورت آنها حتماً از مجاهدين مى باشند و از انصار و ياران محسوبند، بلكه در اين حالت مغلوبيّت از اجر و پاداش بزرگترى برخوردارند، خصوصاً در صورتى كه عدد مجاهدين كمتر باشد، پس اجر و پاداش آنها به چندين برابر بيشتر و برتر از كسانيكه از جهاد تخلّف كرده اند; خواهد بود.

چنانچه در واقعه عاشورا بعد از آنكه همه مردم در مدينه و در مكّه معظمه و در راه كربلا گروه گروه و دسته دسته از نصرت و يارى حضرت سيّدالشهداءعليه‌السلام اعراض كردند، تا آنكه ايشان بر حسب ظاهر غريب شدند ، پس آن جماعتِ اندكى كه نصرت و يارى آنحضرت عليه‌السلام را نمودند هر چند اين نصرت و يارى آنها نفع نبخشيد كه دفع شهادت را از آنحضرت نمايد، و لكن آنها در يارى آن جناب عليه‌السلام استقامت نمودند، تا آنكه شهيد شدند و از انصار الله و انصار رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و انصار اميرالمؤمنين و انصار جميع ائمّه معصومين عليهم‌السلام و از افضل شهداى اولين و آخرين گرديدند.

نتيجه مطلب از اين دو فائده اين است كه چون بر حسب آيات و اخبار ; نصرت و يارى هر مظلومى خصوصاً وجود مبارك امام عليه‌السلام بر همه اهل ايمان و بر فرد فرد آنها فرض و لازم است كه: به هر وسيله اى كه با آن يارى ممكن است ; يارى كنند، و اين وجوب بر با اين كيفيّت مانند وجوب نمازهاى روزانه ; يقينى و قطعى است و بر فرد فرد از بندگان واجب است و به ترك بعضى از بعض ديگر در حال تمكّن و قدرت ساقط نمى شود، و ترك نمودن بعضى هم موجب ناقص و ضايع بودن فعل بعضى ديگر كه بجا بياورند ; نمى شود.

و در چنين زمانى كه فعلا مولاى ما صلوات الله عليه مظلوم واقع شده اند، بواسطه آنكه حقّ الهى ايشان كه تصرّف در جميع اُمور دنيوى و اُخروى بندگان است از جهت طغيان ظالمين و اشرار و قلّت اعوان و انصار مغصوب گرديد، و از اين جهت غائب شده اند، و معلوم شد كه توبه و دعاهاى مؤمنين تأثير در تعجيل در امر فرج ايشان دارد كه يا يك مرتبه دوران غيبت سر آيد يا تخفيف در آن حاصل شود، پس اين يك نوع نصرتى است كه مقدور همه بندگان هست، و اگر همگى اين نوع نصرت و يارى را انجام مى دادند، رفع مظلوميّت از آنحضرت عليه‌السلام مى شد.

چنانچه اگر همه بندگان مؤمن اتّفاق در نصرت و يارى حضرت سيد الشهداء عليه‌السلام مى كردند، ايشان مظلوم و مغلوب نمى شدند.

و لكن مادامى كه اين اتّفاق در توبه و دعا از همه بندگان واقع نشود، پس هر گاه عدّه اى از بندگان به اين نوع توبه و دعا عمل نمايند، در واقع عمل به تكليف واجب خود نموده، و در زمره انصار واقعى آنحضرت محسوب خواهند گرديد، و هم از عقوبت ترك يارى مظلوم سالم خواهند ماند، كه اگر خداوند در دنيا يا در آخرت كسانيكه ترك يارى مظلوم و يارى امام عليه‌السلام را كرده اند عذاب و عقوبت كند ; بر حسب تمكّن حالشان، پس آنها از شرّ آن عذاب و عقوبت الهى در عافيت خواهند بود.

چنانچه «بحار» از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه حضرت به يكى از مواليان خود در ضمن فرمايشاتى در مورد انتظار فرج و صبر در آن و فضل آن فرمودند:

و هرگاه ديدى چنين و چنان از فتنه ها و فسادها را از اهل آن زمان بعد از اينكه بعضى از فتنه ها را بيان كردند ; فرمود:

پس در حَذَر باش، و از خداوند طلب نجات كن، و بدان بدرستيكه مردم به سبب مخالفت امر حقّ و اعراض از آن در سخط و غضب الهى هستند ، پس اگر به آنها عذاب نازل شد و تو مابين آنها باشى، آن سبب تعجيل رفتن تو به سوى رحمت الهى مى شود، و اگر تو از بلا و عذابى كه به آنها رسيده سالم بمانى، پس آنها به جزاى عمل خود رسيده اند، و تو از كردار زشت آنهاكه از جرئت و بى حيائى آنها بر خداوند عزّوجلّ بيرون بوده اى.

و بدان همانا خداوند اجر نيكوكاران را ضايع نمى فرمايد، و بدرستى كه رحمت خداوند نزديك به نيكو كرداران است (١).

فائده چهارم: آنكه فرج و ظهور آنحضرت عليه‌السلام بر دو قسم است:

قسم اوّل: فرج و ظهور كلّى است، و آن فرج و ظهور موعود ايشان است بر وجهى كه رفع شرّ جميع اعداء از جميع عالم مى فرمايند.

قسم دوّم: فرجهائى كه نسبت به قسم اوّل جزئى هستند، و آن بر طرف شدن بعضى از هموم و غموم از قلب امام است كه اين هم و غم بواسطه غلبه دشمنان و شدّت ظلم نسبت به بعضى از شيعيان است.

پس ممكن است كه با دعاى جمعى از شيعيان و دوستان مخلص، خداوند اين نوع هموم را، با هلاكت گروهى از دشمنان از قلب مباركشان رفع بفرمايد.

چنانچه در زمان حضرت رسول و حضرت اميرالمؤمنينعليهما‌السلام خداوند به دست گروهى از مؤمنين كه به جهاد مى رفتند ; ظالمين و كفار را هلاك مى كرد.

و در هر دو مقام چه هلاك اشرار و كفار به دست آنها و چه با دعاى آنها نصرت و يارى ; از باب احتياج امامعليه‌السلام نيست، كه اگرآنهانصرت نكنند ; امامعليه‌السلام از دفع اعداء به وجه ديگر عاجز مى شوند، بلكه از آن جهت است كه بندگان بوسيله آن اتصال و انتساب به وجود مبارك آنحضرت عليه‌السلام پيدا نموده و مورد فيوضات كامل الهى كه به يمن وجود مباركشان افاضه مى شود بشوند، و اين خصوصيّت در مقدّمه اين رساله، و نيز در كيفيّت هفتم بيان گرديد.

فائده پنجم: آنكه اين دعا از فرد فرد شيعيان و دوستان به عنوان موالات و مودّت نسبت به آنحضرت عليه‌السلام خواهد بود، و بدين وسيله; دعا كننده يك درجه از حقّ مودّت ايشان را كه اداء آن بر بنابر آيه مباركه ( قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ اَجْراً الاَّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُربى) (٢) فرض و لازم است اداء نموده است.

و به اين وسيله ; مورد رحمتهاى مخصوصه ايشان مانند شفاعت و دعاء و غير آنها واقع خواهد شد، خصوصاً بر حسب مضمون آيه كريمه: ( هَلْ جَزاءُ الاِْحْسانْ إلاّ الاِْحْسان) (٣)، كه به مقتضاى آن پاداش نمودن به هر احسان كننده محبوب و مستحب و نيز مهمّ است ، و امام عليه‌السلامهم البته در عمل به كتاب الله و به مكارم اخلاق و همچنين در دعا نمودن در حقّ كسى از ديگران ; اولى است و احسان ايشان نسبت به آن شخص اصحّ است.

پس هر مؤمن كه به دعا و طلب فرج نمودن از براى وجود مبارك آن حضرتدعليه‌السلام احسان نمايد البته كمال اميد است كه به جزاء اين احسان ; مورد احسان ايشان واقع، و به مثل همين احسان آنحضرت هم طلب فرج و خير و رحمت براى او فرمايند، يا به نحو ديگر از مراحم از افاضات دنيوى و اُخروى، كه آشكارا و پنهان از طرف امام عليه‌السلام به ديگران مى رسد ; شامل او نيز شود.

فائده ششم: آنكه چون وجود مبارك امام عليه‌السلام نعمت عظماى الهى بر بندگان است، بلكه اعظم نعمتهاى او مى باشد ، بواسطه آنكه جميع فيوضات دنيوى و اُخروى، ظاهرى و باطنى; به يمن وجود مبارك او و بوسيله محبّت و معرفت ايشان عطا مى شود، چنانچه در اين آيه مباركه: ( ثمّ لَتُسْئَلُنّ يَومَئِذ عَنِ النَّعيمِ ) (٤)، «نعيم» به آنحضرت عليه‌السلام و به ولايت ايشان تفسير شده است (٥).

و همچنين در بعضى ديگر از آيات و روايت نيز «نعمت» به وجود مبارك امام عليه‌السلام تفسير شده، و شكر هر نعمتى علاوه بر آنكه واجب است وسيله بقاء و دوام نعمت و نيز وسيله انتقاع از آثار و منافع آن، و وسيله تكميل آثار نعمت مى باشد، چنانچه به اين مطلب در اين آيه شريفه ( وَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لاََزيدَنَّكُمْ ) (٦)، و نيز در اخبار بسيارى تصريح شده است.

پس وجود مبارك امام عليه‌السلام در جميع فيوضات الهى بر عامّه بندگان ولىّ نعمت مى باشند، و اداء شكر وجود مباركشان ; بر همگان فرض و لازم است، و هر كس نسبت به درجه شكرش به وجود مبارك آنحضرت عليه‌السلام ، فيوضات قدسيّه و معنويه به او خواهد رسيد.

و در روايتى از حضرت سيدالساجدين صلوات الله عليه نقل شده كه فرمود: يك نوع و يك كيفيّت از شكر ولىّ نعمت ; دعاى در حقّ او و طلب خير از خداوند براى او است.

چنانچه اين مطلب نيز ازاين آيه كريمه: ( هَلْ جَزاءُ الاِْحْسانِ إلاَّ الاِْحْسان) (٧) استفاده مى شود، بواسطه آنكه مراد اين است كه مجازات هر احسان از هر كسيكه حاصل مى شود به احسان كردن در حقّ آن مُحسِن است ، و اين مطلب واضح است كه حقيقت شكر مُنعِم و ولىّ نعمت هم همين است كه بنده جبران هر احسانى را به احسان بنمايد، و معلوم است كه دعا و طلب رحمت و خير از خداوند براى هر كسى احسان كامل در حقّ آن كس است .

پس با دعاى در فرج حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه هم يك درجه از شكر گذارى نعمت وجود مباركشان حاصل مى شود، و بنده به هر اندازه در آن سعى كند آثار و فيوضات وجود اقدسشان در حقّ دعا كننده بيشتر و تمامتر و كاملتر خواهد شد.

و همچنين شكر قلبى ; هر گاه آن هم واقعاً در دل باشد بر وجهى كه امور لازمه خود را در قلب پيدا مى كند و براى آنها دعا مى كند، و چون به زبان مى آورد شكر لسانى را انجام داده، و هر گاه به مجالس دعا گوئى ايشان هم حاضر شود، و خصوصاً خدمتى هم بنمايد ، شكر فعلى را بجاى آورده است.

فائده هفتم: آنكه بر حسب آنچه از بعضى اخبار ظاهر مى شود ، از جمله روايتى است كه قبلا بيان كرديم حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

اگر شماها مانند بنى اسرائيل بر دعا و توبه براى فرج ما اجتماع نكنيد، غيبت به طول خواهد انجاميد (٨).

و همچنين در توقيع مبارك بيان كرديم كه حضرتش فرمود:

اگر شيعيان هم عهد شوند و به آن عهدى كه بر ذمّه آنها ثابت شده است يعنى يارى و موالات ما اهلبيت وفا كنند، به زودى سعادت ملاقات ما روزى آنها خواهد شد، و ما را از آنها مستور و پنهان نداشته; جز اعمال آنها كه نزد ما مكروه است، و راضى به آن نيستيم. (٩)

باز روايتى است كه در «نجم الثاقب» از محمّد بن جرير طبرى در قصه على بن مهزيار نقل شده كه: جوانى كه از خواص حضرت صاحب الامر عليه‌السلام بود، وقتى على بن مهزيار را ديد، به او فرمود: چه مى خواهى اى ابوالحسن؟ گفت:

امام محجوب و مخفى از عالم را.

گفت: آنحضرت از شما محجوب نيست، و لكن بدى كردارهاى شما آنحضرت را محجوب كرده است.

پس معلوم مى شود كه سبب اصلى غيبت آنحضرت عليه‌السلام بدى اعمال بندگان مى باشد، و ترك توبه و دعا براى فرج; سبب طولانى شدن زمان غيبت ايشان است، و طول غيبت سبب طولانى شدن زمان مظلوميّت و مقهوريّت و ناراحتى اهلبيت اطهار عليهم‌السلام ، و طولانى شدن زمان پريشانى اوضاع و اساس امر حقّ و احكام الهى، و نيز سبب طولانى شدن بقاء و دوام شوكت اهل كفر و ضلال مى شود.

و باعث هر كدام از اينها فعل خود بندگان شده است، بدين وسيله موجب شدّت غضب الهى بر آنها شده است، علاوه اينكه زمان غيبت طولانى شده ، و تأخير در امر فرج مى شود ; مستحق بلاهاى شديده و فتنه هاى مظلمه مى شوند، كه بواسطه آن بلاها و فتنه ها راه هدايت در نظرها ظلمانى و تاريك مى شود، و امر حقّ و باطل مشتبه مى گردد، و بر آنها تشخيص اهل هدايت و اهل گمراهى مشكل مى شود، و به اين سبب شكوك و شبهات در دلها ظاهر گردد، و بر آنها شياطين جنّى و انسى مسلّط مى شوند، و امر اسلام و ايمان خطرناك مى شود.

و لكن در اين حال; هر گاه هر كدام از مؤمنين در توبه و دعاى در فرج آنحضرت عليه‌السلام سعى و اهتمام نمايد چون به وظيفه تكليف خود در مقام نصرت و يارى و موالات با ايشان و اداء حقّ آن عالى شأن عمل نموده است مورد الطاف و مراحم خاصّ حضرت احديّت و آنحضرت خواهد شد، و بدين وسيله از شرّ آن فتنه ها و بلاها سالم خواهد ماند.

يعنى آنچه از بلاهاى دنيوى; غير حتمى است از او دفع خواهد شد، بلكه در معرض آنهم واقع نخواهد شد، و آنچه حتمى است در آنها پس از اهل رضا و تسليم خواهد شد، و به سبب آنها در فتنه ها واقع نخواهد شد، و آنچه هم از فتنه هاى اُخروى است بر وجهى كه ذكر شد در هيچ حالى مبتلا نخواهد شد ، پس با شدّت تاريكى راه هدايت براى اهل دنيا ; براى او از خورشيد هم روشن تر خواهد شد.

و از جمله شواهد بر اين مطلب ; روايتى است از حضرت صادق عليه‌السلام كه از «بحار» نقل كرديم.

و امّا قوى ترين شاهد ; روايتى است كه از احمد بن اسحاق قمّى رضي‌الله‌عنه از حضرت امام حسن عسكرى عليه‌السلام نقل شده است، كه حضرتش فرمود:

هيچ كس از فتنه ها و فسادها و سختى ها و امتحانات در زمان غيبت آنحضرت عليه‌السلام نجات نمى يابد، مگر كسيكه خداوند او را در اعتقاد به امامت ايشان ثابت قدم فرموده باشد، و او را در دعا براى تعجيل فرج موفق فرموده باشد.

و اين روايت در كيفيّت هفتم از نصرت و يارى آنحضرت بيان گرديد

فائده هشتم: آنكه از حديث على بن مهزيار و نيز از توقيع مبارك كه در فائده قبلى ذكر شد استفاده مى شود كه: هر گاه هر كدام از مؤمنين در امر توبه و دعاى در فرج آنحضرت عليه‌السلام در حالتى كه به وظايف و آداب آن عمل نمايند بخصوص به آنچه در كيفيّت دوازدهم ذكر مى شودان شاء الله تعالى سعى و اهتمام نمايند، پس اگر ظاهراً آن فرج كلّى واقع نشود و لقاء منيرشان براى همه بندگان ظاهر نگردد، پس اميد زيادى هست كه بوسيله اين توبه و دعا اگر مانعى يعنى از بدى اعمال يا جهات ديگر در او هست رفع بشود، و از براى خصوص اين دعا كننده در خواب يا بيدارى زيارت جمال آنحضرت عليه‌السلام ميسّر شود، و به بعضى از مراحم و الطاف خاصّه آنحضرت مقرون، و به بعض فيوضات مخصوصه ظاهرى و معنوى از معارف ربانى و حِكَم الهى از آنحضرت عليه‌السلام بوسيله مكالمه با ايشان يا به نحو ديگر از افعال و احوالشان مستفيض شود، و براى بعضى از علماء ابرار يا صلحاء اخيار چنين حالاتى اتفاق افتاد، چنانچه شرح وقايع و حكايات آنها در بعضى از كتب و اسطار بيان شده است (١٠).

فائده نهم: آنكه بنده مؤمن هرگاه فرج و ظهور امر آنحضرت عليه‌السلام را از خداوند متعال طلب نمايد خصوصاً اگر به آنچه واقع مى شود در حال فرج ايشان از كمال ظهور امرشان و كشف علوم و اسرار الهيه و حكمت و عرفان و رفع هموم، و راحتى و سلامتى كامل قلبى و جسمى; از هر صاحب شرّى از حيوان و انسان ; التفات داشته باشد اجمالا يا تفصيلا اين دعا وسيله اى از براى تكميل نور معرفت قلب او نسبت به آنحضرت عليه‌السلام ، و نيز به كمالات ايشان به اعلى مرتبه اى كه از براى مؤمن معرفت داشتن به ايشان شايسته است; خواهد شد، و اين معرفت و شناخت به آن كيفيّتى است كه در حال ظهور ايشان به وجه كامل يا به كمتر از آن حاصل مى شود.

و نيز اين دعا وسيله اى از براى افتتاح ابواب اسرار و حقائق توحيد و سائر معارف و حكمتها به سوى قلب او بر آن وجهى كه در حال ظهور آنحضرت عليه‌السلام به يمن وجود اقدسشان حاصل مى شود ; و خواهد شد، و هم وسيله اى از براى مرتبه اى از اطمينان قلب و رفع خوف از اعداء و از هر ذى شرّى، و نيز فراغت حال از براى عبادت و بعضى از كيفيّات آسايش و سلامتى و راحتى جسمى و قلبى خواهد شد.

و بر اين مطلب يعنى اثرات چنين دعائى دو شاهد داريم:

شاهد اوّل: مضمون روايتى است كه در «عدة الداعى» نقل شده كه:

هرگاه بنده مؤمن از خداوند متعال طلب خيرى براى برادر مؤمن خود در غياب او نمايد، خطاب مستطاب الهى از فوق آسمانها به او مى رسد كه: من به تو هزار هزار مقابل آنچه براى برادر مؤمن خود طلبيدى; عطا مى كنم (١١).

و چونكه بنده در دعا و طلب تعجيل فرج آنحضرت عليه‌السلام از خداوند تعجيل در عطا فرمودن او همه آن جهات مزبوره را بوسيله فرج ايشان از براى جميع برادران ايمانى طلب مى نمايد ، پس به مقتضاى اين حديث شريف سريعاً به خود اين بنده دعا كننده همه اين اُمور به وجه كمال و به اعلا مرتبه آنها يا بعضى از مراتب كامله آنها به چندين برابر چيزى را كه براى برادران ايمانى طلب نموده; عطا مى شود، هرچند تعجيل در عطا شدن از جهات مزبوره را كه طلب نموده به يمن ظهور آنحضرت عليه‌السلام از براى عامّه عباد ، حكمت تأخيرش باشد.

شاهد دوّم: آنكه چون هرگاه بنده از خداوند بطور كلّى حوائجى را با مراعات همه آداب آن كه دخالت در استجابت دعا دارد مسئلت نمايد، پس اگر حكمت واقعيّه در عطا نشدن بعضى از آن حوائج باشد آن حكمت ; مانع از عطا نشدن بعضى ديگر از آن حوائج نمى شود.

چنانچه در «بحار» حديثى از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده كه فرمودند:

من سه امر را از براى دو فرزندم امامين الحسن و الحسينعليهما‌السلام درخواست كردم، پس خداوند متعال دو امر را عطا فرمود، و يكى را منع فرمود.

(سئلت الله لهما أن يجعلهما طاهرين مطهّرين زكيّين، فأجابني إلى ذلك، و سئلت الله لهما أن يقيهما و ذريّتهما و شيعتهما النار، فأعطاني ذلك، و سئلت الله أن يجمع الاُمّة على محبّتهما)

فقال: « يا محمّد! إنّي قضيت قضاء و قدّرت قدراً، و أنّ طائفة من اُمّتك ستفي لك بذمّتك في اليهود و النصارى و المجوس و سيخفرون ذمتك في ولدك، و إنّي أوجبت على نفسي لمن فعل ذلك أن لا اُحلّ محلّ كرامتي و لا أسكنه جنتّي و لا أنظر إليه بعين رحمتي يوم القيامة» (١٢)

پس در اين دعا هم چون بنده تعجيل امور را براى خود و ديگران بوسيله ظهور امر آنحضرت عليه‌السلام طلب مى كند، پس هرگاه حكمت مقتضى تعجيل عطاء همه اين امور; به ظهور كلّى ايشان براى جميع بندگان نباشد، اين جهت مانع نيست كه در عطا آنها نسبت به اين بنده و داعى بوسيله دعا او تعجيل نشود.

و همچنين در امور قلبى از قبيل كشف علوم و اسرار توحيد و عرفان كه مانع فعلى جز نقصان خود بنده ندارد، آن هم بوسيله همين دعا و طلب رفع مى شود.

و در امور دنيوى چون عطاء آنها به وجه كمال در حال غيبت ممنوع است، پس بعضى از مراتب آن كه وسيله گشايش باشد ; عطا خواهد گرديد، به حدّى كه بنده تحمّل در صبر و شكر و حلم داشته باشد، و بر او اداء وظيفه عبوديت الهيه بر آن وجهى كه شايسته است ; ميسّر شود.

البتّه فوائد كلّى مهمّى غير از اين فوائد نه گانه كه ذكر شد; برحسب آنچه از آيات و اخبار استفاده مى شود خيلى زياد است، و بسا شمار آن فوائد و فضائل متجاوز از صد فائده و فضيلت مى شود ; كه در كتب مبسوطه مشروحاً بيان شده است.

و بعد از معرفت و شناخت به اين فوائد مهمّ ، سزاوار نيست كه بنده مؤمن از آن غفلت كرده و مسامحه نمايد، و از فيوضات كامله آن محروم بماند، بلكه در مضمون بعضى از ادعيه ايكه از آنحضرت عليه‌السلام است آمده: از خداوند متعال چنين مسئلت نمائيد كه: الهى ; ما را يارى فرما كه ذكر و ياد ايشان و صلوات بر ايشان و دعا در حقّ ايشان را فراموش نكنيم».

## از شرايط سرعت در تأثير دعاى فرج

تنبيه ; از جمله شرايط تكميل و سرعت در تأثير دعاى در فرج و توبه چه به صورت دسته جمعى واقع شود يا به صورت انفرادى ، و چه دعا و توبه را هر كس از جانب خود انجام دهد يا از جانب همه مؤمنين و مؤمنات، به وجهى كه بيان شد اين است كه چون ترك بعضى از واجبات و فعل بعضى از گناهان بواسطه شدّت حرمت آنها است، پس علاوه بر توبه ; كفّاره هم دارد، مانند: افطار روزه ماه مبارك رمضان، يا قتل نفس محترمه.

پس همچنين است نسبت به اين دو معصيت بزرگ كه از بزرگترين گناهان است، كه يكى واقعه كربلا و ديگرى زندانى شدن حضرت موسى بن جعفر عليهما‌السلام باشد و وقوع اين دو مصيبت عظيم سبب تأخير فرج اهلبيت اطهار عليهم‌السلام شد.

پس لازم است كه علاوه بر توبه ، كفاره هم بدهند، يعنى به آنچه سزاوار است نسبت به شأن جليل آن دو امام عاليقدر عليهما‌السلام انجام دهند، و سزاوار كفاره در چنين مقامى آن است كه در خصوص نصرت ويارى اين دو بزرگوار در آن جهتى كه راجع باشد به امر مصيبت آنها كه آن گناه سبب وقوع آن مصيبت شد سعى و اهتمام كنند، و نسبت به آنها بيشتر از جميع ائمّه اطهار عليهم‌السلام نصرت و يارى نمايند، ازجهت آنكه اين تأخير فرج موجب ابتلاى همه آنها گرديد .

پس در مقام توبه و دعا از براى تعجيل در فرج هم بالخصوص به همين وسيله نصرت و يارى آن دو بزرگوار كه راجع به امر مصيبت ايشان است ; متوسّل شوند، و توسّل خك با سه امر محقّق مى شود:

اوّل: زيارت قبور منورشان ; چه از نزديك يا از دور.

دوّم: اقامه عزاى آن دو بزرگوار.

سوّم: لعن بر قاتلان و دشمنان آن دوبزرگوار.

و هركدام از اينها نصرتى است در عوض آنكه اگر در آن زمان بود; پس در مقام نصرت و يارى ايشان سعى مى كرد، و با دشمنانشان جنگ نموده و دفع ضرر از آنها مى كردد.

# كيفيّت دوازدهم

## نصرت و يارى حضرت قائم با يارى حضرت سيدالشهداءعليهما‌السلام

نصرت و يارى نمودن حضرت سيد الشهدا عليه آلاف السلام و التحية و الثناء است، و اين كيفيّت افضل و اشرف كيفيّاتى است كه در نصرت و يارى آنحضرت بيان كرديم ، و در اينجا معرفت و شناخت سه امر لازم و مهم است:

امراوّل: درآنچه ازنظر نقلى و عقلى دلالت مى كند كه به نصرت و يارى حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام; نصرت و يارى حضرت صاحب الأمرصلوات الله عليه حاصل مى شود.

امر دوّم: دربيان چگونگى نصرت و يارى حضرت سيّدالشهداء صلوات الله عليه و اقسام آن، و دربيان اينكه بهترين آن اقسام; زيارت و عزادارى آن بزرگوار است.

امر سوّم: در بيان بعضى از فضائل و ثوابهاى مهم دنيوى و اُخروى كه متعلّق به آن دو وسيله بزرگ يعنى زيارت و عزادارى آنحضرت عليه‌السلام است، و اين غير از فضيلت نصرت و يارى بودن اين دو وسيله بزرگ مى باشد.

روايات وارده در اين باب

امر اوّل: در بيان آنچه دلالت دارد بر آنكه در نصرت و يارى حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام بالخصوص حاصل مى شود،

امّا از نظر روايتى ; در كتاب «نجم الثاقب» از شيخ جليل جعفر شوشترى رضي‌الله‌عنه در «فوائد المشاهد» نقل شده كه حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام در كربلا به اصحاب خود فرمودند:

(و من نصرنا بنفسه فيكون معنا في الدرجات العالية من الجنان فقد أخبرني جدّي إنّ ولدي الحسين عليه‌السلام يقتل بطفّ كربلاء غريباً وحيداً عطشاناً، فمن نصره فقد نصرني و نصر ولده القائم عليه‌السلام ، و من نصرنا بلسانه فإنّه في حزبنا في القيامة).

يعنى: هر كس ما را به جان خودش يارى نمايد، پس با ما در درجات عاليه بهشت خواهد بود، پس به تحقيق به من جدّ بزرگوارم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبر دادند كه: فرزندم حسين عليه‌السلام در زمين كربلا، در حالتى كه بى كس و تنها و تشنه باشد شهيد خواهد شد، پس هر كس او را يارى كند; به تحقيق چنين است كه مرا يارى كرده است، و فرزند او حضرت قائم عليه‌السلام را يارى كرده است، و هركس مارا به زبان خود يارى نمايد، پس بدرستيكه او در روز قيامت; در زمره ما خواهد بود.

پس مفهوم اين فرمايش اين است كه در يارى حضرت ابى عبدالله الحسين صلوات الله عليه حقيقت و مصداق يارى حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه حاصل مى شود، و در واقع وجهى كه در بيان اين مطلب تعقّل مى شود، بر حسب آنچه از بعضى از اخبارى كه در احوال و اوصاف و حقيقت امر حضرت سيدالشهداء صلوات الله عليه ظاهر و واضح مى شود، خصوص آنچه در واقعه كربلا از ايشان به ظهور رسيد چنين است كه:

چون از وجود مبارك آنحضرت عليه‌السلام از محبّت خالص و نصرت و يارى كامل; نسبت به خداوند متعال و در امر دين مبين او ظاهر و آشكار گرديد، و بوسيله مهيّا بودن اسباب الهيه از براى ايشان از اهل و اولاد و اصحاب و هم بر حسب اقتضاى وقت و زمان و اهل آن طورى كه به آن درجه از محبّت و نصرت از احدى از انبياء و اولياء عليهم‌السلام از اولين و آخرين ظاهر نشد، گر چه جدّ بزرگوارشان و پدر عاليمقدار شان و نيز عصمت كبرى و حضرت مجتبى و هم همه اولاد طاهرينشان از ائمّه معصومين عليهم‌السلام تا وجود مبارك حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام در اصل مرتبه كمال معرفت و خلوص محبت الهيه به همان درجه كمال حسينى صلوات الله عليه يا كاملتر و افضل از آنحضرت بودند، چنانچه در مقام نصرت الهى هم از هركدام در جهاتى كه مقتضى شد مرتبه كامل و كاملتر از جميع اولياء ظاهر گرديد.

و لكن در مقام ظهور و بروز درجات محبّت و نصرت حضرت احديّت جلّ شأنه به حسب اسباب خاصه در كيفيّات زيادى حضرت ابى عبدالله (عليه‌السلام از همه ممتاز شدند، و خداوند متعال هم در مقام عطاياى خاصّه خود نسبت به آن حضرت عليه‌السلام عامّه قلوب بندگان حتّى اولياء و انبياء مرسل خود را از اولين و آخرين مجذوبِ ايشان گردانيد، ومحبّت ودوستى خاصّه ايشان به شاهد فرمايش نبوىصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : « إنّ للحسين عليه‌السلام محبّة مكتومة في بواطن المؤمنين» (١٣) در واقعِ دلها ثابت گرديد.

و چنان همه آنها عاشقانه به آن جناب اشتياق پيدا نمودند; كه بى اختيار توجّه به جانب ايشان كردند، و پروانه وار از هر جانب در هر زمان على الدوام از عرش مجيد در آسمانها و آفاق عالم و اطراف زمينها رو به حرم انور او كرده، و به زيارت مرقد منوّر او مشرّف شده و مى شوند كه:

(مامن نبيّ إلاّ و قد زار كربلا بين قبره و بين السماء مختلفة الملائكة فوج يعرج و فوج ينزل) (١٤).

و به نوعى همه ممكنات محو او گرديدند كه با ذكر مصيبت و بلاى آن مظلوم صلوات الله عليه قبل از واقع شدن آن مصيبت و بعد از آن ; اهلِ زمين و آسمان همگى محزون و افسرده شدند، و هر گوشه اى از اطراف و اكناف عالم اقامه مجالس عزايشان را تجديد بنا، و لوا و پرچم مصيبتشان را در هر عهد و زمانى دائمى و مستمر نمودند.

پس بواسطه آن جذبه اى كه خداوند متعال جلّ شأنه از قلوب به جانب آنحضرت عليه‌السلام فرمود، و آن محبّت حقيقيه ايكه از ايشان در دلها قرار دارد، و بوسيله آن سعى و كوششى كه پيدا نمودند به سبب اين مقام ; محبّت عامّه ممكنات در توجّه به سوى ايشان و اظهار ذكر آنحضرت عليه‌السلام در محافل و مجالس على الدوام گرديد ، و ذكر توحيد الهى و امر رسالت حضرت خاتم النبييّن صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ولايت و امامت جميع ائمّه طاهرين عليهم‌السلام در زبانها و گفتارها جارى شد.

و به اين سبب قلوب همه اهل ايمان به كمال معرفت حضرت احديّت و شناسائى شريعت و احكام و آداب حضرت ختمى مرتبت صلوات الله عليه رهنمون شد، و به فضائل و مناقب و شئونات امامت و ولايت و خلافت ائمّه اطهار عليهم‌السلام علم پيدا كردند، و به اين واسطه و سبب در هر عهد و زمانى اركان توحيد محكم شد، و امر رسالت و شريعت استقامت پيدا كرد، و آثار امامت و ولايت ظاهر و هويدا گرديد ، پس امر آنحضرت عليه صلوات الله و السلام در هر زمانى نصرت به همه اُمور الهى و همه اولياء او گرديد.

و به اين دليل است كه محبّت و موالات هر كسى با ايشان به منزله محبّت با همه اهلبيت عليهم‌السلام و زيارت ايشان زيارت همه است، و تحت قبّه ايشان بمنزله تحت قبّه همه ، و گريه بر ايشان به منزله گريه بر همه است، و اداى حقّ ايشان اداى حقّ همه اهلبيت عليهم‌السلام است، چنانچه در «كامل الزيارات» از زراره از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه در ضمن فرمايشاتى فرمودند:

(ما من باك يبكيه إلاّ و قدوصل فاطمة عليها‌السلام وأسعدها عليه و وصل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و أدّى حقّنا) (١٥).

يعنى: هيچ مرد مؤمن و زن مؤمنه اى نيست كه براى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام گريه نمايد، مگر آنكه با فاطمه زهرا عليها‌السلام صله نموده است، و ايشان را با اين گريه اش يارى كرده، و با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صله نموده و حقّ همه ما را اداء نموده است.

و همچنين احيا امر ايشان احياء امر همه است، و نصرت و يارى ايشان نصرت و يارى همه است، چنانچه در فرمايش نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ذكر شد.

و نيز از اين حديث شريف استفاده مى شود كه فرمود با گريه بر ايشان اداى حقّ همه ما ائمّه را نموده است. و از جمله حقوق اهلبيت عليهم‌السلام يكى حقّ مودّت و دوستى با آنها است، و ديگرى حقّ نصرت و يارى آنها است كه هر دو بر عهده همه مؤمنين ثابت و لازم است.

و از اين جهت است كه گريه كننده گان بر ايشان و زائران قبر منوّر آنحضرت صلوات الله عليه مورد دعا و طلب مغفرت و وعده و بشارت شفاعت همه ائمّه اطهار عليهم‌السلام واقع شده اند ، چنانچه به اين مطلب در اخبار بسيارى تصريح شده است.

و همچنين شوق و اشتياق به سوى زيارت ايشان علامت و نشانه محبّت مؤمن به همه آنها عليهم‌السلام است، چنانچه در «بحار» و «تحفة الزائر» روايت شده كه حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام فرمودند:

(هركس بخواهد بداند كه او از اهل بهشت است ; محبّت ما را بر دل خود عرضه كند، اگر قلب او محبّت ما را قبول كند ; مؤمن است، و هر كس دوست ما است ; بايد در زيارت قبر امام حسين عليه‌السلام رغبت كند، زيرا كه هر كس زيارت كننده آنحضرت صلوات الله عليه است; ما او را دوست اهلبيت مى دانيم، و از اهل بهشت است، و هركه زيارت كننده آنحضرت نيست ايمانش ناقص است (١٦).

پس با اين بيان آنچه در اخبار زيادى در بعضى از خصوصيّات مذكوره وارد شده است; روشن مى شود كه ; هركس به هر عنوان و در هر زمان امر حضرت ابى عبد الله صلوات الله عليه را احياء نمايد، و ايشان را نصرت و يارى كند، خصوصاً به عنوان زيارت و اقامه عزا، پس امر حضرت قائم صلوات الله عليه را احياء ، و آنحضرت را نصرت و يارى كرده است.

و بوسيله هرمصداقى كه بنده مؤمن در انصار حضرت سيّدالشهدا عليه‌السلام داخل شود; به همان وسيله در انصار حضرت قائم عليه‌السلام داخل شده است، و به درجه رفيعه و عالى آنها فائز شده است ، خصوصاً اگر بااقامه مجالس تعزيه و برپا نمودن اساس بكاء و ابكاء وجزع و ندبه و حزن برمظلومى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام باشد.

بواسطه آنكه مصيبت جان گداز كربلا و آنچه بر اهلبيت اطهار عليهم‌السلام وارد شد; از جراحت قلوبشان و تألّم خواطرشان و هتك حرمتهايشان و جريان اشكشان تا قيامت باقى و دائم است ، بخصوص تا زمانى كه خونخواهى آن بزرگوار و اصحاب و انصار شان نشده است، چنانچه به اين جمله در اخبار و آثار زياردى كه از ائمّه اطهار عليهم‌السلام نقل شده ; تصريح شده است.

پس در اين زمان صاحب اين مصيبت عظمى در اين عالم كسى جز وجود مبارك حضرت صاحب العصر و الزمان عليه‌السلام نيست، و واضح است كه نوعِ ظاهر از نصرت و يارى شخص مصيبت ديده و صاحب عزا حضور در مجلس عزاى او و همراهى با او در گريه و حزن است ، و بهتر از اين ; خدمتگذارى در انجام دادن اساس مجلس عزاى او در هر جهتى از جهات آن است. چنانچه در حديث زراره فرمود:

(هركس بر آن مظلوم گريه نمايد ; در واقع حضرت صديقه طاهرهسلام الله عليها را در آن گريه اش يارى نموده است (١٧).

پس اين بيان كه مستفاد از تعداد زيادى ازاحاديث واخبار بود ; واضح شد.

و نيز بالوجدان و العيان در جميع نظرها و در همه عصرها و در اكثر شهرها; آثار آن ظاهر است كه در اين كيفيّت از نصرت و يارى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام نسبت به آنحضرت يعنى حضرت صاحب الامر عليه‌السلام نصرت و يارى محقّق مى شود، و اين يارى هم نسبت به شأن رفيع و مقام جليل ايشان است كه بدين وسيله ذكر ايشان در محافل و مجالس دوستان احياء مى شود، و فضل ايشان در قلوب اولياء ظاهر مى شود، و هم نصرت و يارى به حال شيعيان و دوستان ايشان است، كه بدين وسيله از جهات مختلف منتفع و مستفيض مى شوند، هم در جهت دنيوى كه به بركات ذكر ايشان به رحمتهاى الهيه فائز مى شوند، و هم در جهت اُخروى ; كه به ولايت و معرفت آنحضرت عليه‌السلام; و نيز به سائر اركان ايمان هدايت مى يابند. و اين بر وجهى است كه بيان شد.

و از همه مهمّتر نصرت و يارى به وجود مبارك آنحضرت صلوات الله عليه است در جميع اُمور دينى و اركان اسلامى ، بواسطه آنكه معلوم شد كه نصرت و يارى امر حضرت ابى عبد الله صلوات الله عليه و ذكر ايشان در هر جهتى خصوصاً سعى در زيارت و اقامه مجالس تعزيه ايشان وسيله اعلاى كلمه توحيد و استحكام و استقامت امر شريعت و رسالت، و ظهور آثار ولايت و امامت و همه اُمور دينى و احكام و آداب ايمانى و اسلامى مى باشد.

و در مطالب گذشته خصوصاً در مقدمه اين گفتار و در فصل اوّل از باب اوّل آن بيان كرديم كه همه اين اُمور دينى از جانب خداوند عالم به وجود مبارك امام و حجّت زمان صلوات الله عليه واگذار شده است، پس هركس در هر جهتى از آن جهات سعى نمايد، و در هر وسيله و سببى از آن وسائل و اسباب اهتمام نمايد، آن نصرت و يارى به آنحضرت صلوات الله عليه در امر دين است، خصوصاً در حالى كه ملتفت اين مطلب بوده و به خصوصه قصد نصرت و يارى ايشان را بنمايد.

تذكرى لازم در فرمايش نبوىصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اوّل عنوان ; فقره اى از فرمايش نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه: « فمن نصره فقد نصرني و نصر ولده القائم عليه‌السلام » بيان كرديم ; پس اگر مراد و مفهوم آن همان باشد كه در ترجمه آن فقره در اوّل عنوان ذكر كرديم ; پس آن هم علاوه بر شواهد ديگرى كه از عقل و نقل ذكر شد از جمله شواهد بيان ما خواهد بود، يعنى: كلام حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دلالت دارد بر آنكه با يارى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام; يارى جمله ائمّه اطهار عليهم‌السلام و يارى حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام

و اگر مراد چنين باشد كه: هر كس حسين عليه‌السلام را يارى نمايد، چنان است كه مرا و فرزندش قائم عليه‌السلام را يارى كرده باشد، يعنى در فضل و ثواب، كه در واقع هم مراد اين است ; كه يارى حضرت سيد الشهدا عليه‌السلام از اعمال جليله ايست كه بوسيله آن ; اجر يارى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يارى حضرت قائم عليه‌السلام عطا مى شود ، ولو آنكه خصوصيت مصداق نصرت و يارى ايشان هم در او حاصل نشود ، پس اين فقره شريفه ; تأكيد بيانِ ما خواهد بود، گر چه همان وجه اوّل اظهر است، و الله العالم بحقيقة كلامه و كلام اوليائه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)بحارالانوار ج٥٢ ص٢٥٧ حديث ١٤٥، با اندكى تفاوت.

(٢)سوره شورى آيه ٢٣.

(٣)سوره الرحمان آيه ٦٠.

(٤)ترجمه: سپس در آن روز از نعمتها مى پرسند. (سوره تكاثر آيه ٨).

(٥)تفسير نورالثقلين ج٥ ص٦٦٢.

(٦)ترجمه: اگر شكر نعمت بجاى آوريد، هرآينه برنعمت شم مى افزائيم(سوره ابراهيم آيه ٨).

(٧)سوره الرحمن آيه ٦٠.

(٨)به ص ٨٢ مراجعه شود.

(٩)به ص ٨٩ مراجعه شود.

(١٠)براى اطلاع بيشتر دراين زمينه به كتاب «نجم الثاقب» و « عبقرى الحسان» مراجعه شود.

(١١)عدة الداعى ص ١٧٢، به نقل از وسائل الشيعة ج٧ ص١١٢ حديث٨٨٨٢.

(١٢)ترجمه: از خداوند در خواست كردم كه حسنين عليهما‌السلام را طاهر و مطهّر قرار دهد، پس خداوند پذيرفتند، و از خدا درخواست كردم كه آن دو بزرگوار را با ذريّه و شيعيانشان از آتش دوزخ نگاه دارد ; پس اين را هم خداوند عطا فرموند، و درخواست نمودم از خداوند كه امّت را بر محبّت آن دو بزرگوارعليهما‌السلام جمع كند.

فرمود: اى محمد! من حكم كردم قضائى و مقدّر نمودم قدرى را، همانا گروهى از امّت تو عهد و پيمان تو را در مورد يهود و نصارى و مجوس وفا مى نمايند ; لكن عهد و پيمان تو را در مورد فرزندان تو وفا نكرده و پيمان شكنى مى كنند، و من بر خود لازم كرده ام كه هركس چنين باشد ; او را در محلّ كرامتم جاى ندهم و در بهشتم ساكن نگردانم، و در روز قيامت با نظر رحمتم به او نگاه نكنم. (بحارالانوار ج٤٣ ص٢٧٦ حديث٤٧).

(١٣)بحارالانوار ج٤٣ ص٢٧٤.

(١٤)بحارالانوار ج٩٨ ص٥٩ حديث ٧، بااندكى تفاوت.

(١٥)كامل الزيارات ص ٨١ حديث ٦.

(١٦)بحارالانوار ج٩٨ ص٤ حديث ١٦.

(١٧)به ص ٢٢٨ مراجعه شود.

## چگونگى نصرت ويارى شهداى كربلادرحق حضرت قائمعليه‌السلام

تنبيه: آنچه از اين بيان ; و بيانى كه در كيفيّت يازدهم ذكر شد ; واضح مى شود كه: نصرتى كه از شهداى كربلا كه افضل و اشرف انصار الله براى حضرت سيدالشهدا عليه‌السلام بودند ظاهر گرديد، نصرت و يارى بودن آن در حقّ حضرت قائم عليه‌السلام بر دو وجه است:

وجه اوّل: چنانكه قبلا بيان كرديم چون امر شهادت حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام وسيله ظهور امر و دين الهى در همه شهرها و عصرها گرديد، و نيز موجب ظهور امر شريعت نبوى و ظهور امر هر يك از ائمّه اطهار عليهم‌السلام تاكنون بوده، و وسيله ظهور امر حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام نيز مى باشد ، پس آنانكه آنحضرت را در امر شهادت يارى نموده اند; در واقع جميع اين اُمور يارى كرده اند، و از ياران و انصار همه يعنى انصار الله و انصار دينه و انصار رسوله و انصار اوليائه و انصار خلفائه عليهم‌السلام و همچنين انصار قائم عليه‌السلام محسوبند.

وجه دوّم: همچنانكه در كيفيت يازدهم گفتيم: فرجِ كلّى كه وعده داده شده به ظهور موفور السرور حضرت قائم عليه‌السلام مقدّر بود كه قبل از واقعه كربلا و شهادت حضرت سيّدالشهدا عليه‌السلام واقع شود، پس اگر همه مردم در آن وقت در يارى ايشان حاضر شده بودند، اين فرج كلّى واقع مى شد ، و آن همه ابتلائات به ائمّه اطهار و اولياء اخيار عليهم‌السلام واقع نشده بود، و نيزاين غيبت طولانى براى حضرت بقية الله عليه‌السلام روى نداده بود.

پس در اين حال ; همه مردم در آن عهد و زمان از انصار الله و انصار اولياء او در باب وقوع اين فرج بودند، پس آن عدّه از شهدائى كه در مورد اين فرج يارى كردند، براى همين امر از انصار الهى و انصار هريك از ائمّه طاهرين عليهم‌السلام شدند، و لو آنكه بواسطه اعراض سايرمردم از نصرت و يارى آنحضرت عليه‌السلام آن فرج وقوع نيافت ، پس آنها از انصار اولياء الهى شدند هم در امر فرج كلّى آنها، و هم در فرجهاى الهى در حال و در زمان ابتلاء آنان، كه آن فرجها بوسيله امر شهادت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام بر وجهى كه ذكر شد فراهم شده و مى شود.

## چگونگى نصرت و يارى حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام

امر دوّم: در بيان كيفيّت نصرت و يارى حضرت سيد الشهداء سلام الله عليه است ، و آن بر دو وجه است:

وجه اوّل: كيفيّتى است كه با همه ائمّه اطهار عليهم‌السلام مشترك است، و آن در بعضى از كيفيّات مزبوره بيان شد.

وجه دوّم: آن است كه به وجود مبارك آنحضرت صلوات الله عليه اختصاص دارد، و عمده شاهد و مقصود دراينجا همين است، و اعظم و افضل اين وجه آن دو امر است:

اوّل: زيارت آنحضرت عليه‌السلام

دوّم: اقامه تعزية ايشان ، پس در اينجا در دو مقام مطالبى بيان مى كنيم.

عناوينى كه متعلقّ به مطلق زيارات است مقام اوّل ; در بيان آنكه با زيارت قبر مطهّر و منوّر حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام نصرت و يارى ايشان حاصل مى شود، و در اينجا عناوينى را كه تعلّق به زيارت دارد و بوسيله آن ; نصرت و يارى حاصل مى شود، در چند جهت بيان مى كنيم.

جهت اوّل: نسبت به وجود مبارك ايشان است، كه زيارت موجب شدّت سرور قلب مبارك آنحضرت عليه‌السلام مى شود.

جهت دوّم: نسبت به ظاهر شدن شأن رفيع ايشان هم در دنيا و هم در آخرت و هم در نظر اعداء است، كه موجب ذلّت و خوارى و رغم انف آنهاست، و هم در نظر اولياء و دوستان از انبياء و ملائكه از اهل زمين و آسمان عليهم‌السلام مى شود، چرا كه واضح است كه بيشتر بودن تابعين نسبت به هر كس خصوصاً به عنوانى كه همه در تحت لواءِ مرحمت او باشند گوشه اى از جلوه بلندى مقام و علوّ قدر او در چشم بيننده گان خواهد بود.

جهت سوّم: نسبت به متعلقان و شيعيان آنحضرت عليه‌السلام در آخرت است، كه بواسطه آنچه در فضل زيارت آنحضرت صلوات الله عليه آمده است كه زائر ايشان نسبت به سائر دوستان اهلبيت عليهم‌السلام مقام شفاعت پيدا مى كند، كه به او ميگويند:

(خذوا بيد من أحببت و أدخله الجنّة) (١)

(دست هر كسى را مى خواهى بگير و وارد بهشت نما)

بلكه بنابراين امر ; زائر در مقام شفاعت نسبت به آنحضرت دو نوع نصرت و يارى نموده است.

نوع اوّل: نسبت به وجود مبارك خود ايشان بواسطه آنكه اين شفاعت امرى است راجع به آن حضرت عليه‌السلام ، پس در انجام جمله اى از اين امر ; ايشان را نصرت و يارى كرده است، مثل آنكه اگر در دنيا بود ; آنحضرت عليه‌السلام را در جهتى كه راجع به ايشان است مانند جهاد نصرت و يارى مى نمود.

ونوع دوّم: نسبت به ايشان در امر دوستان آنحضرت است كه سبب دفع عقوبت از آنها شده است ، و نيز وسيله رسيدن آنها به رحمتهاى كامله الهى و مقامات عاليه شده است.

جهت چهارم: نصرت و يارى است نسبت به ابقاء و احياء امر ايشان، چه آنكه واضح است كه رفت و آمد شيعيان و دوستان در هر زمانى و هر عصرى نزد قبرمنوّر ايشان موجب بقاء و دوام ذكر آنحضرت عليه‌السلام بوده، و موجب ياد آورى فضائل ومناقب ايشان در قلوب ودر زبان ها; و درمجالس عام و خاص است.

عناوينى كه متعلقّ به زيارت حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام است و امّا عنوانهائى كه تعلّق به زيارت قبر مطهر ايشان دارد، و به هركدام از آنها جهات نصرت و يارى حاصل مى شود ; چند عنوان است :

اوّل: آنكه به نفسه تهيه و تجهيز رفتن به كربلا را نموده و خود مشرّف گردد.

دوّم: ديگران را به زيارت بفرستد، به آنكه براى آنها اسباب رفتن را مهيّا نمايد.

سوّم: زوار ايشان را در توشه يا حلّ مشكلات به دفع ظلم و شرّ دشمنان از ايشان يا به نحو ديگر اعانه و يارى نمايد.

چهارم: قبر منوّره را تعمير نمودن.

پنجم: كمك و احسان به خدّام حرم انور ايشان نمودن .

ششم: تشويق و ترغيب و تحريص نمودن دوستان ايشان را; به امر زيارت آنحضرت عليه‌السلام با ذكر فضائل زيارت ايشان يا به هر وجهى كه اين نتيجه در او حاصل شود.

هفتم: حفظ فضائل زيارت ايشان ; با تأليف و تصنيف كتاب از براى نقل احاديث و روايات وارده در آن.

هشتم: حفظ كتبى كه در فضائل و جهات متعلّقه به زيارت آنحضرت عليه‌السلام از علماء تأليف و تصنيف شده است، به هر نحوى كه حفظ آنها محقّق شود، از قبيل نوشتن و چاپ كردن و انتشار دادن و وقف نمودن.

نهم: محافظت و مواظبت نمودن بر زيارت ايشان از شهرهاى دور، خصوصاً كسانى كه تمكّنِ تشرّف به كربلا راندارند.

و اين نوع زيارت هم به منزله زيارت در كربلا از نزديك است ، چنانچه باين مطلب در اخبار بسيارى تصريح شده است، و فضائل شريفه اى براى زيارت قبر مطهر و منوّر وارد شده است، در اين نوع زيارت هم حاصل مى شود، در برخى از زيارات مانند زيارت عاشورا چنانچه در امر سوّم بيان خواهد شد ان شاءالله تعالى بعضى از آن جهات نصرت و يارى كه در تشرّف به زيارت قبر مطهّر حاصل مى شود ; در اين نوع زيارت هم حاصل مى شود، چنانچه اشاره به آن خواهد گرديد ; ان شاء الله تعالى.

و خلاصه كلام در نصرت و يارى بودن اين امور ده گانه در جهت زيارت ; آن است كه هر كدام از آنها به عنوانى سبب بقاء و ثبات و ظهور شئونات حرم محترم آنحضرت عليه‌السلام مى شود، و به آن سبب امر به زيارت ايشان مستقرّ و بر قرار مى شود، و بر آن ; آن نصرتى كه بوسيله زيارت ايشان است و مترتّب شده، و عنوان آن در دنيا و آخرت حاصل مى شود.

چگونگى نصرت و يارى حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام با اقامه عزا مقام دوّم: در اقامه عزاى آنحضرت عليه‌السلام ، و در آنكه با اين كيفيّت نصرت و يارى كامله نسبت به ايشان حاصل مى شود، و نيز در بيان عنوانهاى متعلّقه به اين كيفيّت است.

و اين مطلب را چنين بيان مى كنيم كه نصرت و يارى مظلوم در سه مقام است، كه اگر در هر كدام به او يارى نشود; موجب غربت و مظلوميّت او مى شود.

اوّل: در مقام مقاتله و جنگ با دشمن او است، و يارى كردن در اين مقام اين است كه سعى در مجادله نمودن با دشمن او سعى و كوشش كند تا آنكه دشمن مخدول شده و رفع شرّ ظلم از او شود.

دوّم: بعد از كشته شدن ، و نصرت و يارى در اينجا تقاص حقّ او و خونخواهى از دشمن او است.

سوّم: بعد از كشته شدن، با عزادارى و گريه و حزن براى او، كه اين اقامه مراسم عزادارى ; براى هر كسى بعد از مردن يا كشته شدن ; تعظيم آشكار و بزرگى است، و اگر با غربت و مظلوميّت بميرد يا كشته شود; پس به اين مطلب تدارك و تلافى غربت او مى شود، و اين نسبت به حال او نصرت و يارى كامل است.

پس اقامه مجالس عزا از براى حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام از طرف دوستان و اوليائشان; بعد از آنيكه براى آنها نصرت و يارى نمودن در دو مقام اوّل و دوّم كه مقاتله با دشمنان آنحضرت و تقاص حقّ و خونخواهى ايشان است ميسّر نشد ; واضح است كه نصرت و يارى نسبت به ايشان در تجليل شأن و توقير و تعظيم قدر رفيع ايشان در نظر دوستان و دشمنان است، و نيز موجب رغم انف دشمنان و خذلان آنها است، و همچنين نصرت و يارى نسبت به آن جهات سه گانه ديگر است، كه در باب زيارتشان بيان شد.

عناوينى كه متعلقّ به عزادارى آنحضرت عليه‌السلام است عناوين متعلّق به امر عزاى آنحضرت عليه‌السلام چند عنوان است:

اوّل: مرثيه خوانى و ذكر مصائب ايشان با نظم يا نثر.

دوّم: همّ و حزن قلبى .

سوّم: افسردگى چهره و اظهار حزن.

چهارم: بكاء و گريه با اشك ريختن.

پنجم: بكاء و گريه به ناله كردن .

ششم: ندبه كردن.

هفتم: جزع و بى قرارى كردن.

هشتم: لطمه بر صورت يا بر سينه يا بر سر زدن.

نهم: غش كردن .

دهم: جامه دريدن .

يازدهم: تغيير لباس و تغيير هيئت دادن.

دوازدهم: تقليل در خوردن و آشاميدن و تقليل در خواب و ترك لذائذ و نيز تقليل در كلام و عزلت از مردم نمودن.

سيزدهم: مجلس عزاى ايشان را بر پا نمودن.

چهاردهم: حضور در مجلس عزا و جلوس در آن .

پانزدهم: مال صرف عزاى ايشان نمودن.

شانزدهم: انشاء شعر در مصيبت ايشان .

هفدهم: در مجلس عزا خدمت نمودن .

هيجدهم:تأليف و تصنيف كتاب در ذكر مصائب ايشان.

بيان فضائل زيارت و تعزيه سيدالشهداء عليه‌السلام

امر سوّم: در بيان بعضى از فضائل اين دو وسيله عظمى يعنى زيارت و تعزيه آنحضرت عليه‌السلام غير از فضيلت نصرت و يارى بودن آن، و آن فضائل بسيار است، و لكن در اينجا در ضمن دو مطلب تيمّناً و تبرّكاً به بعضى از آنها اشاره مى شود:

مطلب اوّل: در بعضى از فضائل مهمّ زيارت آنحضرت عليه‌السلام ، و در آن سه فصل است :

فصل اوّل: در فضائل مطلق زيارات .

فصل دوّم: در فضائل زيارت عاشورا.

فصل سوّم: در بيان افضليت اين زيارت از سائر زيارات، و در افضل بودن اوّل از دوّمى.

روايات وارده در فضيلت مطلق زيارات فصل اول: در بيان فضائل عامّه زيارات، و در اين مقام به ذكر هشتاد فضيلت از آنچه منصوص است خصوصاً در اخبار كثيره اكتفا مى شود، و اين هشتاد فضيلت بر چهار نوع است:

نوع اوّل: فضل و اجرى كه به زائر از زمانى كه از قبر بيرون مى آيد تا حين دخول در بهشت عطا مى شود، و آن چهارده امر است:

اوّل: آنكه در وقت بيرون آمدن از قبر، اوّل كسيكه با او مصافحه مى كند حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشد.

دوّم: نورى كه ما بين مشرق و مغرب را روشن نمايد به او عطا مى شود، و علامتى در صورت او گذارده شود از نور عرش بر اين وجه:

(هذا زائر قبر ابن بنت خاتم الأنبياء سيّد الشهداء عليه‌السلام) (٢) كه به اين علامت شناخته شود.

سوّم: نامه عملش را به دست راست او دهند.

چهارم: از هول عظيم روز قيامت ايمن باشد.

پنجم: از گناهانى كه در دار دنيا نموده است نمى پرسند، گر چه گناهانش به تعداد ريگ بيابان عالج; و كوههاى تهامه; و كف درياها بوده باشد.

ششم: در قيامت خداوند مقامى به او عطا فرمايد كه همه بر حال او غبطه خورند، و آرزو مى كنند كه اى كاش ما هم از زائرين آنحضرت عليه‌السلام بوديم، حتّى شهدائى كه در خون خود غلطيده باشند.

هفتم: بر سفره مائده بهشتى كه حضرت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اميرالمؤمنين عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليهما‌السلام نشسته اند; او را بنشانند، و با ايشان غذا بخورد در حالى كه مردم مشغول حسابند.

هشتم: او را بر سر حوض كوثر برند، و حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام با او در آنجا مصافحه فرمايد، و از حوض او را سيراب نمايند.

نهم: آنكه آنحضرت كسى را مى فرستند تااو رااز اهوال قيامت عبور دهد.

دهم: حضرت امر فرمايد كه صراط براى او نرم و راحت شود

يازدهم: از آتش جهنم سالم بماند به گونه اى كه آن را با چشم خود هم نبيند.

دوازدهم: در آن روز در زير علم حضرت سيّد الشهدا عليه‌السلام بوده، و تا وقت ورود به بهشت; با ايشان هم صحبت مى شود.

سيزدهم: چهل سال قبل از همه داخل بهشت شود .

چهاردهم: در درجه آنحضرت عليه‌السلام ساكن شود.

نوع دوّم:

آنچه عطا مى شود به زائر از زمانى كه از دنيا برود تا وقتى كه از قبر بيرون آيد، و آن شانزده امر است:

اوّل: سعادتمند بميرد و جان كندن بر او آسان شود كه تلخى براى او نداشته باشد.

دوّم: حنوط و كَفَن بهشتى براى او آورده، و بر روى كفنش مى پوشانند.

سوّم: حضرت جبرئيل و عزرائيل و ميكائيل عليهم‌السلام با عدّه زيادى از ملائكه بر او نماز مى خوانند.

چهارم: ملائكه جنازه او را مشايعت مى نمايند.

پنجم: ملائكه بعد از مردن، تا روز قيامت برايش استغفار مى كنند.

ششم: قبر او را به حدّى كه چشم بيند ; وسعت مى دهند.

هفتم: قبر او را به چراغهائى; روشن مى كنند.

هشتم: قبر او را با ريحان بهشتى فرش مى نمايند.

نهم: براى او هول و وحشت قبر نباشد .

دهم: فشار قبر براى او نباشد.

يازدهم:سئوال منكر و نكير بر او آسان گردد.

دوازدهم: از بهشت درى براى او گشوده، كه تا روز قيامت; بو و رائحه بهشتى برسد، و لكن از براى بعضى تا هيجده روز و بعد از آن او را بالا و در حظيرة القدس برده، و در آنجا با اولياء الهى عليهم‌السلام باشد.

سيزدهم: ماندن ملائكه بر قبر او و عبادت نمودن براى او تا روز قيامت.

چهاردهم: تشريف فرما شدن حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام در قبر به زيارت او .

پانزدهم: در هنگام ظهور حضرت قائم عليه‌السلام به دنيا بر گردد، و از اهل سعادت در آن روز باشد.

شانزدهم: در آن وقت و آن زمان چون حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام به دنيا رجعت فرمايد، و كرسى از نور براى آنحضرت بگذارند و دور آن كرسى نود هزار قبّه سبز برپا كنند، و مؤمنان به زيارت آنحضرت عليه‌السلام آيند و زائر آنحضرت از اين مؤمنان باشد.

نوع سوّم: آنچه بعد از زيارت به زائر عطا مى شود ; يا براى او در اين دنيا نوشته مى شود، و لكن از امور اُخروى است، و از آنها بيست امر ذكر مى شود:

اوّل: مصافحه ملائكه با او .

دوّم: دعاء آنها و دعا جميع انبياء و رسل و جميع اهلبيت طاهرين عليهم‌السلام در حقّ او.

سوّم: بشارت غيبى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با او به همنشينى با ايشان در بهشت، و بشارت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام به قضاء حوائج در دنيا و آخرت .

چهارم: به هر قطره عرقى كه از او بريزد هفتاد هزار ملك خلق شوند كه تا روز قيامت براى او تسبيح و استغفار نمايند .

پنجم: همه گناهان او چون روزى كه او از مادر متولد شده آمرزيده شود.

ششم: هنگامى كه آماده رفتن به زيارت مى شود، اهل آسمانها يكديگر را به او بشارت دهند، يعنى از جهت كثرت شوق و محبّت به عمل او.

هفتم: براى او ثواب هزار روزه دار نوشته مى شود.

هشتم: ثواب هزار صدقه قبول شده برايش نوشته مى شود.

نهم: ثواب هزار شهيد از شهداى بدر برايش نوشته مى شود.

دهم:ثواب كسيكه در راه خدا هزار بنده آزاد كرده باشد برايش مى نويسند.

يازدهم: ثواب كسيكه هزار اسب در راه خدا به جهاد فرستاده باشد برايش نوشته مى شود.

دوازدهم: ثواب يك يا ده و دوازده و بيست و بيست و دو و هفتاد و هشتاد و نود و صد و هزار و صد هزار حجّ برايش و به هر قدم صد حجّ مقبول و صد عمره مبرور نوشته مى شود; كه در بعضى ثواب حجّ مقبول با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دو تا ده تا سى تا پنجاه ، و در بعضى ثواب حجّ خود آنحضرت صلوات الله عليه از يك تا نود با عمره هاى ايشان.

و هر كدام اين مراتب مختلفه به خاطر تفاوت اشخاص در مراتب ايمان و معرفت و خلوص و محبّت، يا به جهت دورى و نزديكى راه، يا جهات ديگر مانند رعايت آداب است، و لكن مهمترين علت اختلاف; همان اختلاف مراتب اخلاص و معرفت و محبّت است .

سيزدهم: در بعضى از زيارات چون عرفه تكميل عقائد حقّه و رفع شبهات شيطانى و نفسانى مى شود.

چهاردهم: به اين اسماء مباركه مانند كروبيّين و مفلحين و فائزين و صالحين و زكويّين ; ناميده شود، و به درجات عاليه آنها فائز مى شود.

پانزدهم: خداوند متعال نزد اهل عرش و ملائكه مقربين به او مباهات فرمايد.

شانزدهم: اسم او در عليّين نوشته مى شود .

هفدهم: به ثواب زيارت خداوند جلّ شأنه و زيارت حضرت رسول و امير المؤمنين و فاطمه زهرا عليهم‌السلام فائز شود.

هيجدهم: آنكه در جمله وديعه حضرت صادق عليه‌السلام واقع مى شود.

نوزدهم: به هر قدم كه بر مى دارد و مى گذارد ، براى او هزار حسنه نوشته شود، و از او هزار سيئه و گناه محو شود، و مقام او هزار درجه بالا رود.

بيستم: هنگام برگشتن از زيارت ، جمعى از ملائكه و شهداء با او همراهى كنند.

نوع چهارم:

آنچه از امور دنيوى به زائر عطا مى شود، و آنها ده امر است:

اوّل: وسعت روزى .

دوّم: حفظ جان او از انواع آفات مانند فرود آمدن سقف خانه، و غرق شدن و سوختن و به درنده مبتلا شدن.

سوّم: طول عمر .

چهارم: فرج عاجل در هر شدّتى كه براى او باشد، و برگشتن با سرور و كشف هموم و قضاء حوائج.

پنجم: سعادتى در تمام عمرش و در جميع اُمورش .

هفتم: بركت در اهلبيت و اولادش .

هشتم: محفوظ شدن از شرور شياطين.

نهم: سالم ماندن از شرّ دشمنان .

دهم: بركت در مال.

فضائل زيارت عاشورا فصل دوّم: در فضائل زيارت عاشورا و عرفه:

امّا فضائل زيارت عاشورا; بر حسب آنچه در فرمايش حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام و حضرت صادق عليه‌السلام در روايت علقمه و صفوان است، بيست و دو امر است:

اوّل: ثواب دوازده هزار حج.

دوم: ثواب هزار هزار جهاد.

سوّم: ثواب دو هزار هزار عمره ; كه همه آنها را با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمّه اطهار عليهم‌السلام بجا آورده باشد.

چهارم: ثواب مصيبت هر پيامبرى از اوّلين تا آخرين.

پنجم:ثواب مصيبت هر رسولى .

ششم: ثواب مصيبت هر وصيّى تا روز قيامت .

هقتم:ثواب مصيبت هر صدّيقى تا روز قيامت .

هشتم: ثواب هر شهيدى تا روز قيامت .

نهم: بلندى مقام او صد هزار هزار درجه.

دهم: نوشته شدن هزار هزار حسنه.

يازدهم: محو شدن هزار هزار گناه.

دوازدهم: رسيدن به درجه شهداى با آنحضرت تا حدّى كه به هيئت آنها محشور شود ، و در مقامات آنها داخل شود.

سيزدهم: ثواب زيارت هر پيامبرى.

چهاردهم: ثواب زيارت هر رسولى.

پانزدهم: ثواب زيارت هر كسيكه زيارت نموده است آنحضرت را از آن روزى كه شهيد شده اند.

شانزدهم: جواب سلام از آنحضرت عليه‌السلام بجهت قبولى زيارت او.

هفدهم: قضاء و بر آورده شدن حوائج هرقدر و هرچند بزرگ باشد.

هجدهم: سرور قلب بر وجه دوام و هميشگى و روشنى چشم بواسطه رسيدن به آنچه طالب باشد.

نوزدهم: فوز به بهشت .

بيستم: سلامتى از آتش.

بيست و يكم: قبول شدن شفاعت او براى هر كس كه از خويش و بيگانه، گرچه مستحق آتش جهنّم باشند، جز دشمنان اهلبيت عليهم‌السلام .

بيست و دوّم: ضمانت مؤكّده از حضرت صادق عليه‌السلام و از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام و از حضرت امام زين العابدين عليه‌السلام و از حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام و از حضرت مجتبى عليه‌السلام و از حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام و از حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از جبرئيل عليه‌السلام و از حضرت احديّت جلّ شأنه در حقّ زائر به اين زيارت آنكه زيارت او مقبول و سعى او مشكور، يعنى كه هيچ مانعى سبب ردّ آن نشود.

## فضائل زيارت امام حسين عليه‌السلام در روز عرفه

امّا فضائل زيارت عرفه ; پس فضائل مهمّه آن بسيار زياد است، و در اينجا به ذكر اين دو حديث شريف كه در «تحفة الزائر» روايت شده ; اكتفا مى شود.

حديث اوّل: از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

هركس قبر امام حسين عليه‌السلام را در روز عرفه زيارت كند، خداوند براى او ثواب هزار هزار حجّ كه با قائم آل محمّد عليهم‌السلام كرده باشد ; بنويسد، و هزار هزار عمره كه با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كرده باشد، و نيز ثواب آزاد كردن هزار هزار بنده، و فرستادن هزار هزار كس به جهاد در راه خدا براى او نوشته شود، و خداوند او را بنده تصديق كننده او و ايمان آورده به وعده او مى نامد، و ملائكه گويند: فلان مرد صدّيق است، و خداوند او را در بالاى عرش عظمت و جلالش ثنا گفته است، و در زمين او را كرّوبى نامند، كه لقب ملائكه مقرّب است (٣).

حديث دوّم: نيز از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند:

هركه پريشان باشد و حَجّة الاسلام يعنى سفر حجّ برايش ميسّر نشود، پس روز عرفه را كنار قبر امام حسين عليه‌السلام گذراند كه آن از حَجّة الاسلام مجزيست، و نمى گويم كه از حجّ مجزيست مگر براى كسيكه پريشان باشد، امّا كسيكه تمكّن دارد ; هرگاه حجّ واجب را بجا آورد و بخواهد كه حجّ يا عمره مستحبى بجا آورد، لكن مشغله دنيوى يا علايق او را مانع شد ; در روز عرفه كنار قبر امام حسين عليه‌السلام برود، كه او را مجزيست از اداء كردن حجّ و عمره، و حقتعالى ثواب او را چندين برابر كند.

راوى پرسيد: ثوابش چند برابر حجّ و عمده است؟

فرمود: ثوابش را نمى توان شمرد .

پرسيد: كه صد برابر؟ فرمود: كى مى شود شمرد. پرسيد: كه هزار برابر؟ فرمود: بيشتر، پس اين آيه را خواند: (وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ الله لا تُحْصُوها اِنَ الله لَغَفُورٌ رحيمٌ ) (٤) يعنى:« اگر نعمتهاى خدا را بخواهيد بشماريد; نمى توانيد احصاء كرد ، بدرستيكه خداوند واسع العطايا است (٥).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)ترجمه: دست كسانى را كه دوست داريد ; بگيريد و داخل بهشت شويد.

(٢)اين زائر قبر پسر دختر خاتم پيامبران ; سيدالشهداء است.

(٣)وسائل الشيعه ج٧ ص٤٦٠ حديث ١٩٥٩٨.

(٤)سوره نحل آيه ١٨.

(٥)بحارالانوار ج ١٠١ حديث ٢١.

افضليّت زيارت عرفه بر زيارات ديگر فصل سوّم: در بيان افضليت زيارت عرفه بر همه زيارات، و افضليت زيارت عاشورا بر آنها و بر عرفه است.

امّا اوّل: آنكه كليّه فضائلى كه از براى مطلق زيارات وارد شده است كه بعضى از آنها ذكر شد پس بدون اشكال براى اين زيارت هم ثابت است ، و همچنين فضائلى هم از براى زيارت مخصوصه چون زيارت در شهر رمضان المبارك و شعبان المعظم و رجب المكرّم و امثال ذلك نقل شده ; پس مثل و نظير آن نيز براى اين زيارت نقل شده است، و علاوه بر اين آنكه عدد حجّ هائى كه در اين زيارت شريفه يعنى عرفه حاصل مى شود خارج از شمارش است.

فضيلت زيارت عاشورا بر زيارات و اختصاصات سه گانه آن امّا افضل بودن زيارت عاشورا بر همه زيارات و بر زيارت عرفه بر اين وجه بيان مى شود كه اين زيارت شريفه علاوه بر دارا بودن بر همه فضائلى كه براى مطلق زيارات وارد شده است به سه فضيلت ; اختصاص و امتياز يافته است:

فضيلت اوّل: آنكه مؤمن با اين زيارت; به ثواب كاملِ زيارات جميع زائرين از انبياء و اوصياء و عامه مؤمنين كه حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام را از روز شهادت زيارت كرده اند; فائز مى شود، كه از جمله آن زوّار حضرت خاتم الأنبياء و ائمّه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين مى باشند.

فضيلت دوّم: آنكه فوق هر عمل خيرى عمل ديگرى هست كه افضل از آن باشد تا به جهاد رسد كه فوق جهاد هيچ خيرى نيست. چنانچه به اين مضمون از «كافى» روايت شده است (١)، و شهداى كربلا هم افضل از همه شهداى اوّلين و آخرين هستند، كه در روز قيامت همگى غبطه مى خورند كه اى كاش از آنها بودند، چنانچه در «بحار» از نبىّ اكرمصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده:

(هم ساداة الشهداء) (٢).

و همچنين از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل شده كه فرمود:

(لم يسبقهم سابق و لم يلحقهم لاحق)

يعنى: كه در فضل; احدى از سابقين بر آنها سبقت نگرفته است و به مقام رفيع آنها احدى از آيندگان نمى رسد.

و نيز از حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام نقل شده كه:

(فإنّى لا أعلم أصحاباً أوفى و لا خيراً من أصحابي و لا أهل بيت أبرّ و أوصل من أهل بيتي) (٣).

يعنى: بدرستيكه من هيچ اصحابى را با وفاتر و بهتر از اصحاب خود نمى دانم، و هيچ اهلبيتى را نيكوتر و صله كننده تر از اهلبيت خود نمى دانم.

و جامعيّت فضل آنها بر همه شهداى بزرگ از اوّلين و آخرين از اين فقره شريفه كه ذكر شد استفاده مى شود.

(من نصره يعني الحسين فقد نصرني و نصر ولده القائم عليه‌السلام).

يعنى: هركه حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام را يارى كند ; به فضل نصرت و يارى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فايز مى شود، مانند شهداى بدر كه افضل شهداء بودند، و نيز به فضل نصرت و يارى قائم عليه‌السلام فائز مى شود كه در بعضى از احاديث تصريح شده است كه: «انصار آنحضرت عليه‌السلام در كمال و معرفت، افضل از مردم همه زمانها مى باشند، حتّى آنكه برادران رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مى باشند» (٤).

و اين هم واضح است كه شهادت با حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام از افضل اقسام نصرت و يارى ايشان است، پس شهداى كربلا; فضل انصار حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و انصار حضرت قائم عليه‌السلام را بر وجه كاملتر دارا هستند.

پس به مقتضاى اين نوع اخبار ; بعد از مقام ولايت و امامت مقامى فوق مقام شهداى كربلا و انصار ابى عبدالله عليه‌السلام نيست.

فضيلت سوّم: در بيان فضائل زيارت عاشورا گفتيم كه: دوازدهمين فضيلت; رسيدن به درجات شهداى با آنحضرت عليه‌السلام است به گونه اى كه به هيئت آنها محشور شود، و در درجات آنها داخل شود.

پس جامعيّت اين فضل با دو فضل سابق آن شرافتى است كه اختصاص به اين زيارت شريفه دارد و فوق آن هيچ فضلى نيست ، پس زيارت عاشورا از همه زيارات و از كافه عبادات افضل است، مانند افضليّت خورشيد يا ماه بر سائر ستاره گان.

و در اينجا تنبيهاتى است كه لازم است به آنها اشاره كنيم:

بيان فضل زيارت عاشورا و فائز شدن بنده به درجات انبياء تنبيه اوّل: در بيان و توضيح فضل بعضى از اعمال و عباداتى كه بنده بوسيله آنها به مقام انبياء و اوصياء عليهم‌السلام فائز مى شود، و به درجات عاليه آنها مى رسد ; وارد شده.

از جمله آن اعمال ; اين عمل شريف يعنى زيارت عاشورا و نيز كليّه زيارات حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام است كه ذكرشد كه بنده بوسيله آن به درجات عاليه انبياء و اوصياء صديقين و شهداء فائز مى شود، و در اجر مصائب جليله آنها شريك ، و به ثواب زيارت نمودن آنها حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام را بر وجهى كه بيان شد نائل مى شود.

سيد جليل رضى الدين على بن طاووسرضي‌الله‌عنه دركتاب مستطاب «اقبال» مى فرمايد:

و إذا أوجدت في كتابنا أنّ من عمل كذا فله كذا مثل عمل الأنبياء و الأوصياء و الشهداء و الملائكة عليهم‌السلام فلعلّ ذلك أنّه يكون مثل عمل أحدهم إذا عمل هذا الّذي يعمله دون ساير أعمالهم أو يكون له تأويل آخر على قدر ضعف حالك و قوّة حالهم، فلاتطمع نفسك بما لا يليق بالانصاف و لا تبلغ بها ما لايصحّ لها من الأوصاف و لا تستكثر لله جلّ جلاله شيئاً من العبادات، فحقّه أعظم من أن يؤدّيه أحد و لو بلغ غايات و يقع الطاعات لك دونه جلّ جلاله في الحياة بعد الممات » (٥).

ومطلب ديگرى كه در توضيح و بيان اين امر محتمل است; براين وجه است كه: هر گاه سلطانى جليل الشأن و عظيم القدر باشد و از براى او رعايا و غلامانى باشد كه آنها در مراتب و كمالات متفاوت باشند ، پس عطاء و احسان سلطان نسبت به آنها بر حسب تفاوت مراتب كمالات آنها مختلف است، هم در كيفيّت و هم در كميّت، پس بعضى را لايق است كه درّ و جواهر عطا فرمايد، و بعضى را لايق است كه دينار عطا نمايد، و بعضى را سزاوار است كه درهم عطا كند.

و هر طائفه اى از آنها هم به حسب كميّت مختلف اند، مثلا به بعضى شايسته است هزار عدد بدهد، و به بعضى ده هزار، و به برخى صد هزار و بيشتر از اين. و اين مراتب در هر طايفه يا در هر صنفى به جهت كمالى است كه دارند، از قبيل معرفت و شناخت به سلطان يا محبّت با او، يا اطاعت و خدمتگذارى او.

ولكن گاهى بعضى ازكسانيكه در طبقه دوّم و سوّم مى باشند در خصلت هاى حميده و خصيصه هاى نيكو ممتازند و به طبقه اوّل شباهت دارند، پس به اين جهت لياقت پيدا مى كنند كه در حقّ آنها مثل آنچه به طبقه اوّل اختصاص داشت در كيفيّت كه از درّ و جواهر باشد عطا شوند، و لكن در كميّت و مقدار نيز هرگاه با بعض از اهل درجه اولى مساوى شود و در كمالات مماثلت داشته باشند، و لكن هر گاه با بعض ديگر از اهل آن طبقه در كمال درجات كمالات مماثلت نداشته باشند، پس در عطاياى مخصوصه به آنها هم در كميّت مساوى نمى شوند، اگر چه در كيفيّت به عطاى آنها مماثلت پيدا نمايد.

پس بسا باشد كه بعضى از آنها يعنى طبقه اوّل لايق عطا صد هزار از جواهر بواسطه رفعت كمال باشد، و لكن اين شخص كه در جمله طبقه اوّل است بواسطه رفعت و كمال لايق عطا صد هزار از درّ و جواهر است و لكن شخصى كه در جمله طبقه دوّم و سوّم مى باشد و در بعضى كمالات شباهت با اهل آن طبقه دارد نه در جميع آن كمالات ; لايق عطا به ده هزار يا كمتر از جنس جواهرات و لآلى باشد.

پس همچنين محتمل است كه عطا پروردگار عمّ نواله در حقّ طبقات بندگان نيز چنين تصور شود ، كه مرتبه اوّل انبياء و اوصياء عليهم‌السلام ، و بعد از آن طبقه علما و اولياء و اتقياء، و بعد از آن مؤمنين از اهل ولاءاند، كه درجات و مراتب اين طبقات در كمالات و معارف الهى، ونيز در خلوص محبّت و در مرتبه تحمّل عبوديت به چندين برابر هر طبقه اى نسبت بما بعد خود متفاوت است.

پس هر مقام عالى و درجه رفيعى كه در حقّ طبقه اوّل يعنى انبياء و اوصياء عليهم‌السلام عطا شود; در آن مقامات خصوصياتى است مانند حسن و جلال و جمال و ضياء، و نيز زيادى وسعت و رفعت; كه اين خصوصيات از براى طبقه دوّم نيست، و همچنين است طبقه دوّم نسبت به طبقه سوّم.

لكن گاهى مى شود كه در طبقه دوّم و سوّم كسى باشد كه به خاطر خصوصيت خاصى از كمالات يا اعمال صالح از ديگران ممتاز شود; و به آن خصوصيت با اهل طبقه اوّل مشابهت پيدا نمايد، پس به اين واسطه لياقت پيدا نمايد كه به او از درجات عاليات و مقامات رفيعات عطا شود; مانند آنچه به طبقه اوّل در شدّت حسن وجلال و جمال عطامى شود، اگر چه به مقام آنها در زيادى كمال و ارتفاع نرسد.

و اين مطلب بر حسب ضرورت; در مذهبِ حقّ ثابت است كه درجات محمّد و آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعين در مقام معرفت و نيز محبّت الهى فوق همه درجات انبياء و اولياء مى باشد، و به اين سبب درجات آنها برتر و شريف تر و كامل تر از همه درجات عالى و مقامات رفيع آنها در جنان است.

و همچنين به مقتضاى احاديث و اخبار روشن است كه برترين و شريف ترين صفت كمالى و عمل صالحى كه محبوب و مرضى عندالله و موجب رسيدن هر كس به درجات عالى است; معرفت و شناخت كامل و محبّت خالص است نسبت به ذات مقدس حضرت احديّت جلّ شأنه ، و بزرگترين بلكه عمده ترين اصل در وصول به اين مقام از معرفت و محبّت الهى; كمال معرفت و خلوص محبّت به آن انوار طيّبه صلوات الله عليهم اجمعين مى باشد، و در احاديث زيادى در حقّ شيعيان و دوستان تصريح فرموده اند كه: « يدخلون مدخلناو يردون موردنا ».

يعنى: شيعيان در اين درجه معرفت و محبّت مى باشند.

و فقرات زياد ديگرى نيز به اين مضمون وارد شده; از آن جمله; آنچه در حقّ زوّار حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام وارد شده است، چنانچه اكمليت مقام و قرب مقامات انبياء عظام حتّى اولى العزم عليهم‌السلام بر حسب اكمليّت مرتبه معرفت و محبّت آنها نسبت به ذات مقدّس او است كه بوسيله اكمليّت معرفت و محبّت آنها نسبت به آن انوار طيبه عليهم‌السلاممى باشد.

پس آن شيعيان كامل و مخلص كه بواسطه مقام معرفت و محبتشان با اهلبيت طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين در اتّباع و پيروى آنها و تسليم شدن امرشان را در بذل جان و مال و عرض و اولاد كمال سعى و استقامت را دارند، و بدين وسيله مشابهت و مماثلت در صفات و كمالات آنها به مراتب كمال معرفت و محبّت و عبوديّت حضرت احديّت جلّ شأنه پيدا مى كنند ، و از اين جهت از براى مجالست و مؤانست با آنهافائز مى شوند و صلاحيت پيدا مى كنند، و داخل در درجات آنها مى شوند. و به آنها يعنى شيعيان و دوستان درجه مماثل و مشابه با جمله از درجات رفيعه اهلبيت عليهم‌السلام عطا مى شود، و از نعمتهاى خاص ايشان; به اين گروه از شيعيان مرحمت مى فرمايند، و بر سر همان خوان و سفره طعامى كه آنها تشريف دارند او را بنشنانند.

و امّا بعضى از آن شيعيان به عنوان شهادت ; اظهار اخلاص و محبّت خود را نمودند، و در اين طريق بذل جان و اهل و اولاد نمودند، و جمع ديگرى كه اين نحو اظهار اخلاص و محبّت برايشان ميسّر نشد، و لكن بواسطه همان كمال اخلاص و محبت; اشتياق زيادى دارند كه اين نوع نصرت و يارى; براى آنها هم ميسّر شود، و آرزو چنين شهادتى را داردند، پس آنچه در اين حال براى آنهاميسّر است سعى مى كنند، و قبر منّور آنحضرت عليه‌السلام را زيارت مى كنند.

و جمعى ديگر كه هيچ يك از اين دو مرتبه نه بذل مال و جان در مقام شهادت، و نه در مقام زيارت قبر منوّر براى آنها ميسّر نشده; و لكن با كمال اشتياق قلبى واقعى با همان مرتبه معرفت و محبّت خالص و كامل در هر مقام و هر مكانى كه باشند آنحضرت عليه‌السلام را زيارت مى كنند، پس بعد از آنيكه خداوند عالم جلّ شأنه از صدق نيّت بنده و اشتياق حقيقى او كه از اثر معرفت و محبّت خالصه در قلب او مى باشد; مطّلع شد، كه با اين حالت آنحضرت عليه‌السلام زيارت مى كند، پس به او از آن فضائل كامله كه به زوّار قبر منوّرش و به شهداى با آنحضرت عليه‌السلام اختصاص دارد ; عطامى كند، و او را با آن شهدا و زوّار ; با ائمه طاهرينعليهم‌السلام در درجات عالى ; داخل مى كند.

چنانچه به اين مطلب حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام با علقمه در فقره اى در مورد متن عاشوراء مشهوره تصريح فرموده:

(إن استطعت أن تزوره في كلّ يوم بهذه الزيارة فافعل فلك ثواب جميع ذلك) (٦)

يعنى: اگر بتوانى آن جناب عليه‌السلام را به اين زيارت همه روزه زيارت نمائى پس بجا آور كه همه اين ثوابها كه ذكر شد از براى تو خواهد بود.

و اين فرمايش بعد از آنى است كه آنحضرت عليه‌السلام جمله اى از ثوابهاى زيارت حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام را در كربلا و در روز عاشورا بيان فرمودند; از قبيل حجّ و عمره و جهاد و مصائب انبياء و اوصياء و شهدا و صديقيين به وجهى كه در فضائل زيارت عاشورا و علقمه گذشت.

عرض كرد: اگر چنانچه از شهرهاى دور بخواهم زيارت كنم چه نوع و به چه بيان زيارت كنم ؟

پس حضرت متن زيارت مشهوره عاشورا را بيان فرمودند، و جمله اى ديگر از فضائل زيارت عاشورا را از محو سيّئات و بلندى درجات و عطا حسنات و حشر به هيئت شهدا آنحضرت عليه‌السلام و دخول در درجات آنها و ثواب جميع زائرين ايشان از روز شهادت ; بيان كردند، چنانچه بيان اينها هم گذشت.

و مفاد اين جمله فرمايش در اين مقام با علقمه اين است كه هرگاه اين زيارت را در هر مكان و زمانى ولو غير كربلا و عاشورا بخواند; همه اين ثوابهائى كه در كربلا و عاشورا عطا مى شد; به او مرحمت مى شود.

و شاهد ديگر براين امر ; فرمايش حضرت صادقعليه‌السلام به صفوان است كه مى فرمايد:

(فإنّي ضامن على الله تعالى لكلّ من زار بهذه الزّيارة و دعا بهذا الدعاء من قرب أو بعد، أنّ زيارته مقبولة و سعيه مشكور و سلامه واصل غير محجوب، و حاجته مقضيّه من الله بالغاً ما أبلغت و لاَنجينّه). (٧)

و باز مى فرمايد: (و قد اى الله عزّوجلّ من زار الحسين عليه‌السلام بهذه الزيارة من قرب أو بعد و دعا بهذا الدعا قبلت منه زيارته و شقفت في مسئلته بالغاً ما بلغت و أعطيت سئوله و أقلبه مسروراً يرأ عينه بقضاء حاجته و الفوز بالجنّة و القسق من النّار و شفّعته في كلّ من شفّع خلا ناصب لنا اهل البيت).

و باز مى فرمايد: (يا صفوان! إذا أحدث لك إلى الله حاجة فزر بهذه الزيارة من حيث كنت و ادع الدعاء و سل حاجتك و بك تأتك من الله).

يعنى: بدرستيكه من از براى هر كسيكه به اين زيارت ; زيارت نمايد و بخواند اين دعا را از نزديك يا از دور; بر خداى تعالى ضامنم كه زيارت او قبول شود و سعى او مزد داده شود، و سلام او به آنحضرت عليه‌السلام برسد، و چيزى مانع آن نشود، و حاجت او از جانب خداوند بر آورده شود، هر قدر و هر اندازه كه باشد، و محروم نفرمايد خداوند او را.

و به تحقيق خداوند عزّوجلّ قسم ياد فرموده است كه: هر كس زيارت كند امام حسين عليه‌السلام را به اين زيارت از نزديك يا دور و اين دعا را بخواند ; قبول نمايم زيارت او را و بر آورم خواهش او را هر چند بسيار و بزرگ باشد و حاجت او را عطا كنم، و او را در حالى كه خوشحال است برگردانم، و به سبب بر آورده شدن حاجتش و فائز گرديدنش به بهشت و آزاد شدنش از آتش چشمش روشن باشد، و شفاعتش را درباره هركس به غيراز دشمن ما اهلبيت قبول كنم.

اى صفوان! هرگاه براى تو حاجتى به سوى خداوند روى داد، پس با اين زيارت در هر كجا كه باشى زيارت كن، و اين دعا را بخوان و حاجت خود را از پروردگار خودت بخواه; كه از جانب خداوند خواهد آمد.

البته ذكر همه اين مثوبات نيز به طريق اجمال گذشت.

و از جمله شواهد بر اين مطلب آنچه در اخبار متعددى در باب مطلق زيارات واردشده كه: هرگاه كسى از دور هر جاى عالم كه باشد حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام را زيارت نمايد ; پس او واقعاً زائر خواهد بود و به ثوابهاى جليله زائر فائز مى شود، خصوصاً در صورتى كه براى او رفتن به كربلا مقدور نباشد.

و نيز از جمله شواهد بر اين مطلب آنچه در اخبار زيادى درباره همه اعمال و عبادات وارد شده است كه: هرگاه واقعاً بنده مؤمن عملى را قصد و نيّت كند و اصلا بجا آوردن آن عمل مقدور او نشود تا چه رسد كه بعضى از مقدمات آن را بجا آورد خداوند اجر كامل آن عمل را بر وجهى كه اگر بجا آورده بود ; به او عطا مى فرمايد در حالتى كه بداند بنده صدق نيّت دارد و حقيقتاً به آن عمل اشتياق دارد.

و از آن جمله; اخبار وارده درباره مريض است كه همه اعمالى كه در حال صحّت بجا مى آورده ; و بواسطه مرض از آنها ممنوع شده ; برايش نوشته مى شود.

و از آن جمله است آنچه در باب افطار دادن به روزه دار وارد شده است ; كه اگر نتوانست اطعام كند ; اجر كامل اطعام و افطار به او عطا مى شود و گرچه به شربت آبى افطار دهد.

و از آن جمله است آنچه در باب نماز شب وارد شده است، كه هرگاه نيّت بيدار شدن دارد و لكن قهراً بيدار نشد; پس ثواب آن را درمى يابد و هر نفسى كه مى كشد ثواب تسبيح دارد.

و از آن جمله آنچه وارد است كه هر عملى را كه سبب مقدور نشدن آن; الهى باشد و بنده در آن تقصير نداشته باشد پس خداوند اولى است به عذر در آن ; عمل كه عذر او را بپذيرد.

و از آن جمله است آنچه كه در روايتى از حضرت صادق عليه‌السلام گذشت به اين مضمون كه: بنده فقير آرزو مى كند كه الهى ! به من چنين و چنان از سعه و قدرت براى اعمال حسنه و خيرات عطا فرما، پس خداوند اجر كامل آن اعمال را در صورتى كه مى توانست بجا مى آورد براى او مى نويسد.

واز آن جمله است اين فرمايش نبوىصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه:

(لكلّ امرىء مانوى)

بنابر آن وجهى كه در معناى اين فرمايش است كه: از براى هركس هر عملى را كه در دل و نيّت داشته باشد ; ثابت است، چه بجا آوردن آن عمل مقدور او بشود يا نشود.

و از آن جمله است آنچه در روايتى از حضرت صادق (عليه‌السلام )در بيان معناى اين حديث نبوى گذشت كه:

(نيّة المؤمن خير من عمله)

به اين مضمون كه هميشگى بودن مؤمنين در بهشت ; بخاطر نيات آنها در دنيا است، كه اگر هميشه در آن باقى باشند اطاعت و عبادت خداوند را نمايند.

و از آن جمله است آنچه از اين آيه شريفه (اِنَّ الله واسِعٌ عليم) (٨) استفاده مى شود.

خلاصه مضمون آن چنين است كه: رحمت و عطاياى خداوند متعال وسعت دارد، يعنى نسبت به همه بندگان در همه زمانها به همه درجات آن.

و چونكه مقتضاى حكمت اين است كه هر درجه از رحمت و فيض كامل در محل قابل عطا شود، و لهذا از جمله مقام وسعت رحمت الهى و كمال كرم او اين است كه اسباب و وسائل اعمال خيريّه و عبادات را مقرر و معيّن فرموده ; تا بدين وسيله نفوس آنها تزكيه و تكميل و قابل براى رحمت كامل الهى شود.

پس هريك از بندگان كه با اشتياق به سوى آن رحمتهاى كامله در مقام عمل كردن به آن اعمال و وسائل بر آمد كه بجا آورد ، پس قهراً مقدار سعى او در آن وسائل كاملتر شده ; و صلاحيّت و قابليّت او براى وصول به آن رحمتها كاملتر خواهد شد، و لكن هرگاه آن اشتياق را داشته باشد به گونه اى كه هرچه از آن وسائل ميسّر شود; او سعى كند، و لكن بجا آوردن آن وسائل و آن اعمال مقدور او نباشد، پس مقتضى آن سعه رحمت آن است كه چنين بنده كه از جانب خداوند قادر است و آن حال اشتياق را هم دارد به وجه مزبور پس بايد او را از آن رحمت كامله كه اگر عمل را بجا مى آورد به او عطا مى فرمود در اين حالت هم محروم نفرمايد و به وجه كامل عطا نمايد.

و نيز مؤيّد جميع آنچه ذكر گرديد، روايتى است كه در «بحار» از حضرت اميرالؤمنين صلوات الله عليه به اين مضمون نقل شده كه:

(حقّ تعالى به مؤمنينى كه در زمان غيبت امام عليه‌السلام صبر كرده و منتظر فرج و ظهور آنحضرت هستند ; بواسطه همين مقدار احكام ظاهرى كه بجا آورده اند; ثواب احكام و عبادات واقعى را كه به آن دست رسى ندارند و اگر ظاهر بود بجا مى آوردند ; عطا مى فرمايد (٩). و غيرازاينها اخبار و روايات زيادى بعنوان مؤيّد براين مطلب نقل شده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحه:

(١)كافى ج٥ ص٥٣ حديث ٢، به نقل از وسائل الشيعة ج١٥ ص١٦ حديث١٩٩٢١.

(٢)بحارالانوار ج٣٦ ص٢٥٣ حديث ٦٩ ، با اندكى تفاوت.

(٣)فوائدالمشاهد ص ٢٥٤.

(٤)بحارالانوار ج٥٢ ص١٢٣ حديث٨.

(٥)ترجمه: اگر در كتاب ما به مواردى برخوردى كه بيان كرده ايم كه: هركس فلان عمل را انجام دهد براى او مانند عمل انبياء و اوصياء و شهداء و ملائكه نوشته مى شود، شايد توجيه آن چنين باشد كه براى او مثل يك عمل از اعمال آنان كه انجام مى دهند نوشته مى شود، نه اعمال ديگر آنان.

تاويل ديگر اينكه به اندازه ضعف حال تو و قوّت حال آنان، پس بنابراين نفست به طمع نيافتد به آن چيزى كه انصافاً لياقت اش را ندارد، و نرسد به اوصافى كه براى او صحيح نيست آن اوصاف ، و چيزى از عبادات را براى خدا زياد و بيشتر حساب نكند چرا كه حقّ خداوند بيشتر از آن است كه كسى حتى در زندگى بعد از مرگ هم به آن برسد گرچه در عبادات به غايت اش رسيده و طاعات مهمّى را انجام دهد. ( اقبال الاعمال ص ٦٣٠).

(٦)كامل الزيارات ص ١٧٤ به نقل وسائل الشيعة ج١٤ ص٤٩٤ حديث ١٩٦٧٥.

(٧)بحارالانوار ج ٩٩

(٨)سوره بقره آيه ١١٥.

(٩)بحارالانوار ج٥٢ ص١٤٣ حديث٦١.

##  خلوص نيّت در زيارت حضرت سيد الشهداءعليه‌السلام

تنبيه دوّم: در بيان نيّت و خلوص در آن است ، بعد از تحقّق اركان ايمان يعنى توحيد و امر رسالت و ولايت مهمترين شرطى كه در عبادات و نيز در زيارت حضرت ابى عبدالله (عليه‌السلام )مى باشد; نيّت است، كه هم صحّت آنها و هم درجه قبولى و كمال آنها موقوف به نيّت است، كه بعضى از مطالب مربوط به آن ; در كيفيّت خلوص آن; در مسئله انتظار فرج ذكر شد، و امّا بعضى از مطالبى كه متعلّق به اين عمل شريف است بطور اختصار بيان ميشود:

با توجه به اخباريكه نقل كرديم ; واضح گرديد كه اين عمل از اعظم و اشرف و افضل و اكمل عبادات جليله الهيّه است، و بنابراين ; هم صحّت و هم قبولى آن توقف به نيّت و خلوص آن دارد.

و امّا صحّت آن پس مشروط است به اوّلين درجه از خلوص در نيّت، و مراد از صحّت آن است كه عمل را طورى انجام دهد كه يك درجه و يك مرتبه از اجر و ثواب اُخروى بر آن مترتب شود، و بنده بوسيله آن; مستحق تفضّل آن اجر از خداوند متعال شود، يعنى طورى نباشد كه بنده به جهت اخلال در شرايط مهمّه آن بكلّى از ثوابهاى اُخروى آن محروم و بى نصيب گردد.

و مراد از اوّلين درجه خلوص در نيّت آن است كه نيّت از ريا يعنى حصول شهرت و خوش آمدن مردمان و از هواى نفسانى و شهوات دنيوى; سالم و خالى باشد، و غرض از اقدام به آن عمل مجرّد و محض محبوبيّت آن نزد خداوند باشد.

و امّا درجه قبولى و مرتبه كمال اين عمل شريف مشروط به مرتبه كامله از خلوص است. و اين مرتبه قبولى و كمال به عنوان كلّى بر دو ميزان است:

ميزان اوّل: آن است كه عمل طورى بجاى آورده شود كه بر آن; عطا شدن تعداد زيادى از ثوابهاى حجّ و جهاد و صيام و صدقه و ذكر و حسنه و استقبال و مشايعت نمودن ملائكه او را در ذهاب و اياب خاصه ملائكه عظام ، چون حضرت جبرئيل و ميكائيل و عزرائيل عليهم‌السلام و امثال آنها تا آنكه به هزار و صد هزار و دويست هزار برسد; بلكه تا به حدّى كه از حدّ شمارش خارج گردد ; مترتّب شود.

و اين مرتبه كمال در آن مرتبه از خلوص حاصل مى شود كه غرض و نيّت بنده محض فائز شدن به اين ثوابهاى مهمّ باشد، و هيچ جهت دنيوى ولو جهات راجحه آن كه خارج از هواى نفسانى است ; ملاحظه نشود، و اين در حالتى است كه بنده در قلب خود به وجه يقين معترف باشد كه همه اين ثوابها و عطاياى بزرگ به جهت انتساب عمل به وجود مبارك حضرت ولى الله اعظم ابى عبد الله الحسين عليه‌السلام است، و در نظر خود استعجاب و استنكار از بزرگى و زيادى آن ثوابهاى اُخروى الهى كه براى اين عمل شريف وارد شده; ننمايد.

ميزان دوّم: آن است كه عمل به وجهى بجاى آورده شود كه بنده بوسيله آن علاوه بر ثوابهاى مزبوره به مرتبه مقرّبين از عبادالله مخلصين ; فائز شود، مثل آنكه در زمره كرّوبيّين و مفلحين و صدّيقين و منجين داخل شود، و مثل آنكه اسم او و عمل او در علّيين نوشته شود، و مثل آنكه در سر سفره و خوانى كه مخصوص حضرت رسول و حضرت اميرالمؤمنين و حضرت صدّيقه طاهرهعليهم‌السلام مى باشد ; بنشيند، و مثل آنكه بر عمل او ثواب حجّ حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نوشته شود، و روز قيامت آنحضرت با او مصافحه فرمايند، و مثل آنكه در تحت لواء خاص آنها داخل شود، و در درجات عاليه مخصوصه اهلبيت عليهم‌السلام به آنها ملحق گردد.

و اين مرتبه از قبولى و كمال در اين مرتبه از خلوص حاصل مى شود، كه غرض و نيّت بنده محض اين امر، يعنى صله با حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ائمّه معصومين عليهم‌السلام باشد، يا سرور آنها يا نصرت و يارى آنها يا اداء حقّ واجب از مودّت آنها، يا اداء حقّ عظيم در شكر ولى نعمت بودن آنها، يا رغم انف و مخذوليّت دشمنان آنها، يا رأفت و رحمت و رقّت بر مقام مظلوميت آنها و امثال اينها باشد.

در واقع همه آن خصوصيّات و كيفيّات; برگشت به اعتصام و تمسّك به حبل الله و تعظيم شعائر الله و توجّه به سوى ابواب الله و مَشْى فى سبيل الله و سلوك فى صراط الله و دعوت به اسماء الحسنى الهيّه دارد، و نتيجه همه اينها كمال خلوص در توحيد و ايمان و اسلام و ايقان و عرفان است.

شوق و اشتياق ; از علائم خلوص در زيارت سيد الشهداءعليه‌السلام و از جمله لوازم و علائم اين دو مرتبه از خلوص خصوصاً مرتبه دوّم اين است كه زائر در زيارت آنحضرت عليه‌السلام با حال اشتياق باشد، چنانچه در اخبار به آن تصريح شده است، و از لوازم اين حال اشتياق چند امر است:

اوّل: آنكه انفاق مال در امر زيارت و سفر آن و در هر عنوانى كه تعلّق به آن دارد; بر او گوارا و سهل باشد.

دوّم: آنكه بر او دورى از وطن و اهل و اولاد گوارا باشد، و خيال و حبّ آنها مانع از رفتن يا اقامت زياد او در حرم انور نشود.

سوّم: آنكه آنچه در سفر زيارت است از سرما و گرما و خوف; و ساير سختيهائى كه بر او وارد مى شود; موجب پشيمانى او نشود، و موجب ضعف يقين در امر زيارت آنحضرت عليه‌السلام نشود، و در مضمون بعضى از اخبار چنين است كه هرگاه خداوند در حقّ بنده اى اراده خير بنمايد; در قلب او اشتياق زيارت حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام را قرار مى دهد (١).

## آداب و شرايط مهمّ زيارت حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام

تنبيه سوّم ; در بيان بعضى از آداب و شرايط مهمّه است كه بعد از تحقّق خلوص نيّت; اثر زيادى در كمال زيارت و در ترتّب ثوابهاى عظيم و مراتب جليل دارد، و آن شرايط چند امر است كه در احاديث به آنها تصريح و بيان گرديده است.

اوّل: زائر بايد در هنگام رفت و آمد با تواضع و خضوع و خشوع باشد، خصوصاً هنگام نزديك شدن به حرم انور، و به هيئت تكبّر و تجبّر و با لباس اهل كبر و نخوت نباشد، و به اين امر در روايات و اخبار تأكيد زيادى شده است (٢).

دوّم: از هر كار لغوى چه زبانى و چه عملى احتراز نمايد، و اين شرط هم مختص به همان حرم انور نيست، بلكه در همه حالات سفر رعايت آن لازم و مهمّ است، گرچه در آن مقام رفيع تأكيدش زيادتر است.

سوّم: ذكر خداى را بسيار نمايد، و صلوات بر اهل بيت عليهم‌السلام بفرستد و اين شرط هم به همه حالات زائر تعلق دارد، و در حرم اقدس و نزد قبر مقدّس مؤكّد است، خصوصاً در مقامات خاصه آن، و ذكرهاى مخصوصه با كيفيّاتى كه در اخبار مذكور است كه در هنگام وقوف و طواف و بوسيدن حرم انور و صورت بر آن نهادن و تكيه نمودن و طمأنينه و وقار و امثال آنهامشغول ذكر شود.

چهارم: به طور كلّى از چيزهاى لذيذ احتراز نمايد، يا در آن تقليل دهد، و هرچه مهموم و غبار آلوده و گرسنه و تشنه و در مشقّت و با خوف و اضطراب باشد; افضل است، و مثوبات آن كاملتر است.

پنجم: آنكه هميشه با طهارت باشد، خصوصاً براى حال زيارت، و در حدّ امكان غسل نمايد كه در تكميل آن ثوابها تأثير زيادى دارد، و در روايات تأكيد بسيار شده است، و در صورت عدم امكان ; وضو بگيرد، و نيز با لباسهاى پاك و نظيف باشد.

ششم: در حقّ برادران ايمانى و زوّار و خدّام آنحضرت عليه‌السلام در اين سفر زيارتى بسيار احسان و انفاق نمايد.

هفتم: خداوند متعال را با قلب و زبان و فعل و حال خود; بر اين نعمت عظمى و موهبت و سعادت كبرى شكر نمايد، كه توفيق تشرّف به اين حرم اعظم الهى پيدا كرده ; حرمى كه انبياء عظام و ملائكه كرام از عرش مجيد و از آسمانها براى تشرّف به زيارت و طواف آن ; از خداوند متعال اذن و اجازه مى طلبند، و زيارت آن; وسيله عالى ترين و كاملترين مراتب همه سعادات و فيوضات دنيوى و اُخروى است.

امّا شكر قلبى آن است كه در قلب خود بيشتر از آنچه به هر نعمت از نعمتهاى الهى مسرور مى شود; به اين سعادت عظمى مسرور باشد، بواسطه معرفت اش به اينكه نفع و فيض او از اين نعمتِ عظيم در دنيا و آخرت از سائر نعمتها حتّى از همه عبادات و حسنات و اعمال صالح كاملتر و بيشتر است.

و امّا شكر زبانى آن است كه خداوند عزّوجلّ را به آنچه در كلام مجيدش ذكر فرموده: ( اَلْحَمْدُ لله الَّذي هَدانا لِهذا و ما كنّا لِنَهْتَدِىَ لَولا أنْ هَدانَا الله)، يا به الفاظ ديگر حمد و سپاس گويد.

و شكر فعلى و حالى دو قسم است

قسم اوّل: آن است كه از براى خداوند سجده شكر نمايد، و در كتاب «كافى» حديثى به اين مضمون نقل شده كه:

هرگاه نعمت خداوند متعال را ياد نمودى; پس بر خاك ; سجده شكر كن، و اگر سواره باشى و يا محذورى باشد چون ترسِ شهرت ; پس برهمان قربوس اسب سجده كن، و اگر آنهم نشود پس بر دست خود سجده نم( ٣).

پس در اين مقام رفيع هم اگر ممكن است نزد حرم انور بر زمين ; سجده شكر نمايد، و هرگاه محذورى باشد از كثرت جمعيّت يا ترس شبهه شدن در نظر مردمان كه سجده بر امام عليه‌السلام نموده، پس بر حسب مضمون اين حديث شريف ; سجده بر دست خود نمايد.

قسم دوّم: آنكه مادامى كه در اين مقام رفيع و در اين ارض طيّبه و مباركه حاضر است، پس شب و روز ، صبح و عصر بر تشرّف در حرم انور و زيارت و طواف قبر منوّر با رعايت همه آداب مهمّ آن از خضوع و خشوع ظاهرى و قلبى و طهارت و ساير آنچه در اين مقام به اجمال اشاره گرديد و در كتب مبسوطه به وجه كمال مشروح است جهد و سعى كامل داشته باشد.

هشتم: آنكه چون از جمله فضائل جليل و خصوصيّات حرمهاى مبارك و مقدّس ائمّه اطهار عليهم‌السلام ; استجابت دعا است، خصوصاً در حرم انور حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام كه در اين مورد از همه آنها اعظم و اكمل است; پس براى مؤمنين لازم و مهم است در آنجا حوائج بزرگ را متذكّر شده و آنها را از خداوند متعال طلب نمايند، چنانچه در روايات نيز اين امر بيان و تأكيد شده است.

و چونكه بزرگترين و مهمترين حوائج ; پيشِ همه اولياء اطهار خداوند متعال; فرج آل محمّد صلوات الله عليهم اجمعين و ظهور دولت حقّه آنها مى باشد، چنانچه در اخبار بسيارى; اين مطلب بيان شده است پس بر بنده مؤمن لازم و مهم است كه برحسب كمال معرفتش به جلالت و بزرگى اين امر نزد اولياء الهى و به مقتضاى خلوص محبّت و مودت او نسبت به مولاى خود حضرت صاحب الأمر صلوات الله عليه كه در همه حالات و مقامات خصوصاً در چنين مقامى از ياد آنحضرت غافل نباشد.

و همچنين بر حسب معرفت او به جلالت و عظمت امر آنحضرت كه بايد آن را بر جميع اُمور خود در همه حالات در مقام دعا; مقدّم بدارد، چرا كه از اعظم آنها است.

و نيز به مقتضاى فرمايش نبوى صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه فرموده اند

(به خدا قسم; ايمان مؤمن حقيقت ندارد و كامل نيست تا آنكه من و امر من و ذريّه و اهلبيت من در نزد او از نفس و امر و از اهل و اولاد او عزيزتر باشد.

كه بر حسب اين كلام ; بايد امر همچون ذريّه طيّبه و طاهره آنحضرت صلوات الله عليه در نزد مؤمن مهم تر و عزيزتر از امر خودش باشد.

پس بنابراين خصوصيّات ; بايد بعد از حضور در چنين مقام شريف و تشرف به همچون حرم انور الهى كمال سعى و كوشش را در طلب تعجيل فرج و ظهور آنحضرت عليه‌السلام از خداوند متعال بنمايد، و نيز كليّه فرجها و كشف هموم و رفع غموم و دفع بليّات را از وجود مبارك ايشان طلب كند.

و از جمله شواهد بر شدّت تأكيد و اهتمام در اين امر نسبت به آن جناب صلوات الله عليه علاوه بر آن جهات مزبوره ; روايتى است كه در «بحار» از حضرت امام صادق و امام على النقى عليهما‌السلام قل شده كه:

كسالت و مرضى عارض وجود مباركشان گرديد، پس امر فرمود: كسى را به كربلا روانه نموده تا در حرم حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام دعا در حقّ ايشان نمايد، و طلب شفا از خداوند متعال كند، و فرمودند: چونكه خداوند را مقاماتى است كه دوست مى دارد كه در آنها دعا شود، و اين حرم منور از آن مقامات است.

و اين روايت را در كيفيّت هفتم بيان كرديم.

بنابر اين حديث ; بايد بنده مؤمن در حين اراده تشرّف به سوى كربلا يا به سوى حرم انور; امر طلب فرج براى مولاى خود صلوات الله عليه را از مهمترين مقاصد خود قرار دهد، زيرا با اين قصد; كمال خلوص در اين عمل و زيارت حاصل مى شود.

بلكه بنابراين روايت ; سزاوار است كه بنده مؤمن هرچند مدّت كه براى او از جهت مؤونه ميسّر شود ; مخصوصاً به همين قصد و اراده به حرم انور حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام مشرّف گردد، اگر چه در بلاد و شهرهاى بعيد و دور باشد.

و از فضائل جليله و خاصّه اين دعا يعنى طلب تعجيل فرج حضرت قائمصلوات الله عليه در حرم مطهّر ; اين است كه: چون از بزرگترين شرط و خصوصيّتى كه موجب كمال زيارت زائر ; و وسيله تكميل ثوابهاى آن تا به اعلى درجه ; مى شود ; خلوص موالات و مودّت و كمال معرفت نسبت به ائمّه اطهارعليهم‌السلام است كه اين خصوصيّت در اين دعا و طلب فرج در امر آنحضرت عليه‌السلام خصوصاً بر وجه شدّت سعى و اهتمام در آن و آن را از اعظم مقاصد و هموم خود دانستن حاصل مى شود، و مصداق موالات و مودّت و معرفت به وجه كمال نسبت به همه ائمّه اطهار عليهم‌السلام مخصوصاً نسبت به وجود مبارك حضرت بقية الله صلوات الله عليه كه افتتاح فرج به دست آنحضرت عليه‌السلام است ; مى باشد.

پس اين دعا براى زائر وسيله كمال مرتبه زيارت و عمل خواهد شد، و به اعلى درجه قبولى آن فائز خواهد گرديد.

و بعضى از مطالب در اين مورد يعنى در جهت شدّت اهتمام نمودن در اين دعا در كلّيه مقامات شريفه خاصه در اين مقام رفيع با بعضى ديگر از فضائل مهمّ آن در فصل هفتم بيان گرديد،والله الهادي و هو ولىّ التوفيق.

و شرح و تفصيل همه اين شرايط و آداب و بعضى ديگر از خصوصيتها در كتابهاى مفصّل خصوصاً در « بحار» ذكر شده (٤)، و لكن بايد دانست كه آن آداب و شرايط اگر چه بعضى از آنها مخصوص به همان حرم انور و زيارت از نزديك است، لكن رعايت نمودن بسيارى از آنها ; در همه زيارات ولو از شهرهاى دور و در هر مقامى ; لازم و مهم است، و تأثير تمام در قبولى و كمال زيارت دارد.

و از جمله آن آداب مهم كه به نحو اطلاق بيان شده است ; عبارت است از: خضوع، خشوع، طهارت، احتراز از لهو و لغو، مهموميّت، تشنگى، گرسنگى ، و نيز انفاق و احسان به برادران، و سعى و اهتمام در دعا، خصوصاً در تعجيل فرج حضرت صاحب الأمر عليه‌السلام ، به وجهى كه قبلا گفتيم.

حدود و اوقات زيارت حضرت سيد الشهداءعليه‌السلام تنبيه چهارم: در بيان حدود و اوقات زيارت آنحضرت عليه‌السلام است، كه انسان نسبت به آن حدود و اوقات و ماه ها و سالها دائماً محافظت داشته باشد، و بيان آنكه آن همه ثوابهاى مهم و آن مراتب بزرگ موقوف و مشروط است بر عمل نمودن به آن; در حدّ زمانى كه معيّن گرديده، و هرگاه با قدرت و اختيار از آن حدّ تعدّى كند; موجب نقصان در آن مراتب و فضائل خواهد شد.

و اين مثل آن است كه از براى اهل نماز مقامات عالى در بهشت معيّن شده; لكن موقوف است به آنكه به حدود وقتى و زمانى نماز عمل شود، و بطور دائم در شبانه روز; در پنج وقت بجا آورده شود، و در روزه نيز بايد در هر سال يك ماه بجا آورده شود، و همچنين در خمس و زكات و حجّ و سائر فرائض الهى ; اگر در اوقات مخصوصه انجام نشود، و با قدرت و اختيار ; نقص در آن وارد كند، او از اهل آن عمل محسوب نمى شود، و از فيوضات و آثار دنيوى و اُخروى آنها محروم مى ماند.

و همچنين است امر زيارت كه اكثر آن فضائل جليله و خاصّه موقوف به آن است كه بنده به وظيفه حدّ زمانى زيارت بر حسب شب و روز و هفته و ماه و سال عمل نمايد، به وجهى كه در اخبار نسبت به دور و نزديك، و آنكه امكان دارد و يا عاجز است; معيّن شده است.

حدود زيارت حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام در روايات اينك حدودى كه در اين مورد در اخبار آمده است; بيان مى نمائيم:

در «بحار» رواياتى از «كامل الزيارات » و «تهذيب» نقل كرده كه:

فرد غنى و ثروتمند لازم است كه در هر سال دو مرتبه به زيارت آنحضرت عليه‌السلام مشرّف گردد، و بر شخص فقير سالى يك مرتبه (٥).

و در چند روايت ديگر نيز از «كامل الزيارات» و از «محاسن» بر وجه اطلاق فرموده اند:

در هر سال بايد يك مرتبه حرم انور ايشان را زيارت نمائى (٦).

و در روايت ديگرى نيز از «كامل الزيارات» آمده است:

افراد ثروتمند در هر چهار ماه يك مرتبه زيارت كنند، و افراد فقير بر حسب قدرت و توانائى خود (٧).

و در روايات ديگرى نيز از «كامل الزيارات» بدين مضمون آمده كه:

ترك زيارت آنحضرت عليه‌السلام از براى شخصى كه نزديك (كربلا) است ; بيشتر از يك ماه جايز نيست، و از براى شخصى كه دور است و كسانى كه در شهرهاى دورند; بيشتر از سه سال جايز نيست (٨).

و در بعضى از روايات ديگر آمده است كه:

اگر سه سال بيشتر بگذرد و به زيارت ايشان نرود ; عاق رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شده است، و به ايشان بى حرمتى نموده است.

و معنى «عاق» اين است كه حقّ لازم ايشان را اداء نكند، كه از جمله آن حقوق; حقّ مودّت و موالات با ذوى القرباى و ذريّه و اهلبيت ايشان است، به وجهى كه در اين آيه شريفه است: ( قُلْ لا اَسْئَلُكُمْ اَجْراً إلاّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُربى) (٩)

و در بعضى ديگر از اين روايات آمده است كه:

ملائكهائى كه موكّل بر زوّار ايشان مى باشند ; در بازگشت تا وطن اش او را همراهى مى كنند، سپس تا سه سال در خانه او توقف مى كنند، پس اگر بدون عذر به زيارت ايشان نرفت ; آن ملائكه مى روند (١٠).

از اين حديث معلوم مى شود كه ترك زيارت بعد از اين مدّت; موجب سلب شرف و حرمت او نزد خداوند مى شود، و اين بجهت همان بى حرمتى است كه به امر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ترك زيارت نموده است.

و در چند روايت ديگر آمده است كه فرمودند:

سزاوار نيست از براى مسلمان كه از زيارت آنحضرت بيشتر از چهار سال تخلّف نمايد (١١).

و در چند روايت ديگرى نيز اين مضمون نقل شده كه:

كسانيكه تا حرم آنحضرت عليه‌السلام يك روز يا دو روز فاصله دارند; لازم است در هر هفته يك مرتبه زيارت نمايند، و الاّ به ايشان جفا و بى وفائى كرده و حقّ لازم مودّت با ايشان را ترك نموده اند (١٢).

و در روايتى هم در «كامل الزيارات» مذكور است كه:

سئوال شد كه در هر چند روز بايد ايشان را زيارت نمود ؟ فرمودند: هرچند كه بخواهيد (١٣)

نتيجه كلّى از روايات و از اين احاديث چنين استفاده مى شود كه بر هرشخص مؤمن لازم است كه بر حسب قدرت و توانائى خود در مال و حال ; براى رفتن به زيارت حرم آنحضرت چه از نزديك و چه از دور ; سعى تمام داشته باشد و آنكه ترك كردن آن با حال قدرت موجب هتك حرمت عظيمه جليله حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نيز جفا نسبت به حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام است، و آنكه منتها درجه اى كه انسان معذور است مانند كسانيكه دورند و سفر آنها محتاج به مؤونه بسيار است; چهار سال است، و از براى كسانيكه نزديك اند ; يك هفته است.

## درجات چهارگانه بندگان نسبت به زيارت سيدالشهداعليه‌السلام

در اينجا حال بندگان را نسبت به زيارت كه بر چهار درجه است بيان مى كنيم:

درجه اوّل: افرادى كه به نزديك حرم انور آنحضرت عليه‌السلام مى باشند و مجاورت دارند، اينها لازم است در شبانه روز; در هر صبح و شب; محافظت و مواظبت بر زيارت حرم ايشان نمايند.

درجه دوّم: افرادى كه يك روز يا دو روز از حرم انور آنحضرت عليه‌السلام فاصله دارند، اينها لازم است كه در همه اوقات شريفه سال و ماه و هفته; محافظت بر زيارت حرم ايشان نمايند، كه كمترين آن هر جمعه مى باشد.

درجه سوّم: افرادى كه در شهرهاى دور مى باشند و قدرت و استطاعت حالى و مالى دارند; لازم است كه در هر ماه يا در هر چهار ماه يا شش ماه يا در هر يك سال يك مرتبه مشرّف شوند، بر حسب كثرت و قلّت مؤونه و شغل خود، و در صورت شدّت و كثرت مشاغل يا كمى مؤونه; هر سه سال يك مرتبه، و بعد از اين مرتبه در هر چهار سال يك مرتبه به زيارت حرم انور ايشان مشرّف شوند.

درجه چهارم: افرادى كه در شهرهاى دور مى باشند، و براى تشرّف به زيارت حرم آنحضرت عليه‌السلام قدرت و استطاعت مالى يا حالى ندارند.

و بديهى است كه از اين طايفه هم در اين حال; حقّ زيارت آنحضرت عليه‌السلام ساقط نمى شود، زيرا برحسب دليل نقلى قطعى از آيات و اخبار; و هم به مقتضاى حكم عقل و اعتبار ; حقّ امام عليه‌السلام خصوصاً وجود مقدّس حضرت ابى عبد الله عليه‌السلام حقّ عظيمى است كه بر عهده هر مؤمن و مؤمنه فرض و ثابت ; و ترك آن موجب عقوق و جفا و هتك حرمت به حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حضرت ابى عبد الله عليه‌السلام است ; و اين حقّ عظيم در هيچ حالى ساقط نمى شود.

و اداء آن حقّ عظيم ; شرط صحّت ايمان و حفظ و كمال آن مى باشد، و حقيقت و كمال اسلام و ايمان براى هر كسى درهر حالى متوقّف بر امر زيارت ايشان مى باشد.

و اين حقّ عظيم ; مانند توقّف امر نماز بر استقبال كعبه معظمه در هر مكانى است، پس هر كس كنار حرم محترم كعبه است; واجب است كه در هر نمازى رو به جانب آن نمايد، و آنهائى هم كه در شهرهاى دور مى باشند اين امر واجب از آنها ساقط نمى شود، بلكه آنها هم در هر نمازى بايد به طرف كعبه رو نمايند.

و همچنين است امر زيارت امام حسين عليه‌السلام ، زيرا حفظ ايمان و كمال آن موقوف است كه انسان آن را در هر سال و ماه و هفته و شب و روز بنابر قدرت و تمكّن حال اداء بنمايد، پس هر گاه در آن مقام رفيع حاضر است يا حضور برايش ممكن است; لازم است كه حرم انور ايشان را زيارت كند، و هر گاه در شهرهاى دور ساكن است و استطاعت و قدرت بر حضور را ندارد ; پس لازم است از همان مكان كه هست به جانب كربلا توجه نموده و آنحضرت عليه‌السلام را زيارت نمايد ، و از همان جا هر شب و روز و هر ماه و سال; محافظت و مواظبت نمايد، و آداب و شرايط زيارت را رعايت كند همانگونه اى كه در حرم انور آنحضرت عليه‌السلام مراعات مى كرده.

و بر اين امر در بعضى از اخبار تصريح شده است، از آن جمله در «بحار» و «زاد المعاد» و «تحفة الزائر» به سندهاى معتبر از سديرصرّاف نقل شده است كه گفت: حضرت صادق عليه‌السلام به من فرمود:

چه مانع است ترا از اينكه در هر هفته پنج مرتبه، يا در هر روز يك مرتبه قبر امام حسين عليه‌السلام را زيارت كنى ؟

گفتم: فداى تو شوم ! فاصله من و آن حضرت; فرسخهاى بسيار هست.

فرمود: بر بام خود مى روى و توجه به جانب راست و چپ خود مى نمائى، پس سر خود را به سوى آسمان بلند مى كنى، بعد رو به جانب قبر آنحضرت مى كنى و مى گوئى:

(السّلام عليك يا أبا عبدالله، ألسّلام عليك يابن رسول الله، ألسّلام عليك و رحمة الله و بركاته)

تا اينكه براى تو ثواب حج و عمره نوشته شود.

سدير گفت: بيشتر روزها من بيشتر از بيست مرتبه ; چنين زيارت مى كنم (١٤).

و نيز در «بحار» در حديث معتبر ديگرى منقول است كه: حنّان بن سدير به خدمت حضرت صادق عليه‌السلام رفت، و نزد آنحضرت جماعتى از اصحاب او بودند، پس حضرت فرمود:

اى حنّان ! آيا هر ماه يك مرتبه امام حسين عليه‌السلام زيارت مى كنى؟ گفت: نه.

فرمود: هر سال يك مرتبه چطور ؟ گفت: نه.

فرمود: كه بسيار جفا كاريد به سيّد و آقاى خود.

گفت: يابن رسول الله ! مانع من كمى توشه و دورى مسافت است.

فرمود: مى خواهى شما را دلالت كنم به زيارتى كه مقبول باشد هرچند زيارت كننده دور باشد؟

گفت: چگونه زيارت كنيم يابن رسول الله ؟

فرمود: در روز جمعه يا هر روز كه مى خواهى غسل كن، و پاك ترين لباسهاى خود را بپوش، و بالاى بلندترين بام خانه خود و يا به صحرائى برو، و رو به جانب قبر كن و بگو: پس زيارت مختصره اى را بيان فرمودند (١٥).

باز در « بحار » در حديث معتبر ديگرى نقل شده كه: حضرت صادق ٧ به سدير فرمود:

آيا قبر حسين بن على عليهما‌السلام را بسيار زيارت مى كنى ؟

گفت: از بسيارى شغل ; مرا مقدور نمى شود.

فرمود: مى خواهى تو را چيزى تعليم نمايم كه هر گاه آن را انجام دهى; از براى تو زيارت آنحضرت نوشته شود ؟

گفت: بلى فداى تو شوم.

فرمود: در خانه خود غسل كن، و بالاى بام خانه خود برو، و اشاره كن به جانب آنحضرت به سلام كردن، تا براى تو ثواب زيارت نوشته شود (١٦).

و نيز در همان كتاب از سدير نقل شده كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمودند: اى سدير ! آيا هر روز قبر امام حسين عليه‌السلام را زيارت مى كنى؟

گفتم: نه ; فداى تو شوم.

فرمود: بسيار جفا كار هستيد، آيا او را در هر ماه زيارت مى كنى ؟

گفتم: نه.

فرمود: آيا او را در هر سال زيارت مى كنى.

عرض كردم: گاهى مى شود.

فرمود: اى سدير! چه بسيار جفا كاريد به حسين عليه‌السلام ، آيا نمى دانى كه از براى خداوند هزار هزار ملك ژوليده مو و غبار آلوده است كه گريه مى كنند و آنحضرت عليه‌السلام را زيارت مى كنند، و هيچ وقت سستى پيدا نمى كنند، و چه باك است بر تو اى سدير ! كه قبر حسين عليه‌السلام را در هر هفته پنج مرتبه زيارت كنى، پس بعد حضرت مثل حديث اوّل را بيان فرمودند (١٧).

پس بنده مؤمنِ سعادتمند; با اشتياق قلبى كه به زيارت آنحضرت عليه‌السلام دارد كه آن هم علامت آن است كه خداوند اراده خير نسبت به او دارد و نيز از دوستان و اولياء حقيقى اهلبيت اطهار عليهم‌السلام مى باشد البته چنين بنده اى در هر كجا كه باشد، سعى تمام در زيارت آنحضرت عليه‌السلام خواهد داشت.

بلكه علاوه بر آن ميزان ; در همه اوقات خود زيارت خواهدكرد و در آن مسامحه نخواهد نمود، مگر بواسطه عذرى كه در امور ضرورى براى او پيش آيد.

بنابراين هركس قدرت واستطاعت براداء حقّ واجب زيارت آن حضرت عليه‌السلام را در رفتن به كربلا و به قرب حرم انور ايشان ندارد; پس بايد در هركجا كه هست، از دور به جانب كربلا توجّه نمايد و زيارت و سلام كند، و هر روز و شب و هر هفته و ماه و سال ; به وظيفه حدّ معيّن در زيارت آنحضرت عليه‌السلام عمل نمايد، بر آن وجهى كه اگر در كربلا حاضر و مكلّف بود عمل مى نمود ; اداء حقّ زيارت ايشان را بنمايد، و در اين حال بر وجه مدام هر روز يا هر صبح و شام، يا در هر پنج وقت نماز; بر آن نحو از سلام و زيارت مختصرى كه درفرمايش حضرت صادق عليه‌السلام براى سديرنقل شد; عمل نمايد.

## اوقات شريفه و ايّام زيارتى حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام

و امّا اوقات شريفه و ايّام زيارتى آنحضرت عليه‌السلام; چون جمعه و اعياد و ايّام ذى الحجة و ماه هاى مبارك رجب و شعبان و رمضان و محرّم; پس شدّت اهتمام در آنها نمايد بر دو وجه:

وجه اوّل: آنكه جمله اى از آداب و شرايط مهمّه زيارت را رعايت نمايد، مانند غسل و طهارت و نظافت لباس و بودن بالاى بام يا صحرا، يا در مكانهاى شريفه كه افضل آنها نزد قبور امامزاده ها و قبور صلحا و علماء است (١٨) و ديگر خضوع و تواضع و زياد گفتن ذكر خداوند و صلوات، و اجتناب از لغويات گفتارى و عملى ; خصوصاً مراء و جدال، و ديگر تقليل در اكل و شرب و همه لذائذ، بلكه ترك آنها اگر ممكن شود، كه همه اين آداب را در حال زيارت و قبل از آن از وقتيكه اراده زيارت و سلام نمودن مى كند و بعد از آن مادامى كه در مكان زيارت حاضر است ; رعايت نمايد.

وجه دوّم: آنكه در الفاظ زيارت و سلام يكى از زيارات مبسوط و جامع را انتخاب نمايد، كه با فضيلت ترين و جامع ترين و كاملترين زيارت; متن زيارت عاشورا است، كه در روايت علقمه و صفوان از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام و از حضرت صادق عليه‌السلام مذكور است و اين افضليت از دوجهت است:

يكى از جهت جامع بودن آن از زيارات ديگر; بروجهى كه قبلا بيان گرديد.

و ديگر از جهت آنكه در روايت از آن دو بزرگوار چنين آمده است كه: هر بنده مؤمن كه آن را در هر مكان و زمانى غير از كربلا و عاشورا بخواند; فضائلِ جليلِ شريفى كه اگر در كربلا و عاشورا مى خواند درك مى كرد ; درك مى كند.

و بنابراين; اگر كسى آن را هر روز و هر كجا بخواند ; مانند اينست كه در تحت قبّه منوّره آنحضرت حاضر است و ايشان را زيارت مى كند.

## كيفيّت خواندن زيارت عاشورا

زيارت عاشورا به صورت مفصّل و مختصر; بر چند وجه است، كه همه آنها به خصوصه در اخبار منصوص است.

وجه اوّل: آنچه در روايت صفوان از حضرت صادق صلوات الله عليه نقل شده كه آن از همه اقسام ديگر ابسط و اجمع در آداب ; و اكمل و افضل در اجر و ثواب مى باشد، آن را به وجهى كه رعايت احتياط هم در آن شده باشد بيان مى كنيم:

در حال شروع اوّل به هر لفظ و بيانى كه بخواهد و بر زبانش جارى گردد با زيارت و سلام به جانب حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام توجّه نمايد; و اگر زيارت شريفه امين الله يا زيارت ششم را اختيار نمايد; فضل ثواب آن چندين برابر خواهد بود، و بعد از آن دو ركعت نماز زيارت ايشان را بخواند، سپس به جانب كربلا توجّه نمايد; و زيارت و سلامى ولو مختصر كه مشتمل بر مبالغه در لعن بر دشمنان حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام باشد بنمايد، پس از آن دو ركعت نماز زيارت ايشان را بجا آورد، و بعد از آن صد مرتبه تكبير بگويد ، بعد شروع به خواندن زيارت عاشورا تا آخر آن; با صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام بنمايد; تا منتهى شود به دعاء سجده، بعد از آن دو ركعت ديگر نماز زيارت بخواند، سپس دعائى كه معروف به «دعاء علقمه» است ; بخواند.

امّا جهت اينكه اوّل زيارت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام و زيارت مختصره حضرت ابى عبدالله و صد مرتبه تكبير را قبل از زيارت عاشورا بجاى آورد چنين بيان مى كنيم كه:

خواندن زيارت اميرالمؤمنين عليه‌السلام; به جهت آن است كه بر حسب روايت صفوان حضرت صادق عليه‌السلام نزد حرم محترم آنحضرت ابتداء به زيارت ايشان نمودند، و بعد از آن رخصت خواندن متن عاشورا با آن دعاء مفصلِ بعد از آن را ; در هرجائى كه باشى; ذكر فرمودند، و آن دعا مشتمل بر وداع حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام است، چنانچه مشتمل بر وداع حضرت ابى عبداللهعليه‌السلام نيز هست.

پس از اين امر استفاده مى شود كه اين دعا و وداع چنانچه مسبوق است به زيارت حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام نيز مسبوق به زيارت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام مى باشد، بر همان وجهى كه حضرت صادق عليه‌السلام عمل بر آن فرمودند، و زيارت اميرالمؤمنين عليه‌السلام قبل از زيارت عاشورا مخصوص كسيكه نزد حرم محترم ايشان حاضر باشد; نيست، بلكه در هر مقامى زيارت آنحضرت عليه‌السلام تأثير در ثوابهاى مذكور در روايت صفوان دارد.

و امّا خواندن زيارت مختصره امام حسين عليه‌السلام با مبالغه در لعن; پس آن به مقتضاى جمعِ مضمون دو روايتى است كه شيخ رحمه‌الله در « مصباح »نقل كرده و روايت ديگرى كه در «كامل الزيارات» نقل شده بر حسب اختلافى كه در يك فقره آن واقع شده است به وجهى كه در كتب مبسوطه مذكور است.

و امّا تكبير ; پس اصل آن بر حسب آنچه در صريح روايت شيخ مى باشد

و امّا تعيين به صد مرتبه; چونكه در نقل شيخ كفعمىرحمه‌اللههمان صد مرتبه تعيين گرديده است، و محتمل است كه مستند به قرينه خاصّه باشد، و در همه زيارات ديگر هم; غير عاشورا، تعيين به صد شده است، پس اختيار اين عدد در اين زيارت در حالى كه به قصد رجاء و به عنوان مطلق ذكر گفته شود به صواب اقرب است، و الله العالم بحقيقة الاحوال.

و فضيلت مخصوص در اين قسم مذكور بر اين نحو است كه حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام بعد از بجا آوردن آن فرمودند:

اى صفوان ! بر اين زيارت مواظبت كن، و اين دعا را بخوان و زيارت كن، پس بدرستيكه من بر خداى تعالى از براى هركس كه به اين زيارت; زيارت كند، و به اين دعا; دعا نمايد از نزديك يا دور; من ضامن هستم كه: زيارت او قبول شود، و سعى او با اجر باشد، و سلام او برسد يعنى به حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام و مانعى براى او نباشد، و حاجت او از جانب خداوند; هر قدر كه بسيار و بزرگ باشد بر آورده شود، و از آن محروم نشود.

پس از آن ; ضمانت آباء طاهرينش عليهم‌السلام را تا حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ضمانت جبرائيل عليه‌السلام و ضمانت خداوند را از براى اين عمل بر وجه ضمانت خود ; ذكر فرمود.

سپس فرمودند: به تحقيق كه خداوند عزّوجلّ قسم ياد فرموده كه: هركس حضرت امام حسين عليه‌السلام را به اين زيارت از نزديك يا دور زيارت نمايد، و به اين دعا ; دعا كند ; زيارت او را قبول فرمايم، و حاجتش را هر چه بزرگ و بسيار باشد عطا كنم، و خواهش او را برآورده كنم، پس از درگاه من محروم باز نمى گردد، و او را در حالى كه مسرور باشد; و با بر آورده شدن حاجت; و فائز شدن به بهشت، و آزاد شدن از آتش; چشمانش را روشن و باز گردانم، و براى هر كس شفاعت كند شفاعت كند ; جز ناصبى و دشمن ما اهلبيت، قبول مى كنم.

و قسم ياد فرمود به ذات مقدّس خود و شاهد گرفته است ما را ; به آنچه ملائكه آسمانهايش بر اين امر شاهد مى باشند.

پس جبرئيل عرض كرد: يا رسول الله ! خداوند مرا به سوى شما فرستاده است از جهت مسرّت و مژدگانى شما و از جهت مسرّت و مژدگانى از براى على و فاطمه و حسن و حسين و ائمّه عليهم‌السلام و شيعيان شماها تا روز قيامت .

صفوان گويد: حضرت صادق عليه‌السلام به من فرمودند: اى صفوان! هرگاه براى تو حاجتى از جانب خداوند باشد، پس هر كجا كه باشى به اين زيارت; زيارت كن، و به اين دعا; حاجت خود را از خداوند درخواست كن، كه از جانب خداوند به تو مى رسد، و خداوند در وعده خود كه به رسولش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فضل و منّت خود داده ; خلف نمى كند، و الحمد لله ربّ العالمين.

و اين فضائل مسطوره مخصوص اين قسم است علاوه بر آنچه در قسم دوّم ذكر مى شود، كه آنهم از براى اين قسم ثابت است، چنانچه در بيان آن واضح خواهد گرديد.

وجه دوّم: آن وجهى است كه در روايت علقمه از حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام مذكور است، و آن موافق است با همان وجه اوّل جز در دو امر:

اوّل: آنكه زيارت حضرت اميرالمؤمنين عليه‌السلام جزء آن نيست.

دوّم: آنكه دعاء علقمه جزء آن نيست .

پس اوّلا زيارت و سلامى ولو مختصرا به جانب كربلا مى كنند كه مشتمل بر مبالغه در لعن بر اعداء در قاتلان حضرت ابى عبدالله عليه‌السلام باشد، بعد از آن دو ركعت نماز زيارت، بعد از آن صد مرتبه «الله اكبر»، بعد از آن متن زيارت عاشورا با صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام تا منتهى شود به دعاء سجده، و بعد از آن دو ركعت نماز ديگر ، و عمل تمام مى شود.

و فضيلت اين قسم بر اين نحو است كه حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام به علقمه بنابر روايت «مصباح» فرمودند:

هر گاه بجا آوردى اين نماز و زيارت را پس دعا كرده اى به آنچه كه ملائكه زيارت كننده ; به آن دعا مى كنند، و خداوند از براى تو صد هزار هزار درجه مى نويسد ، و تو مانند كسانيكه با حضرت ابى عبدالله الحسين عليه‌السلام شهيد شدند ; مى باشى، به وجهى كه با آنها در درجاتشان شريك مى شوى، پس شناخته نخواهى شد مگر در جمله شهدائى كه با آنحضرت عليه‌السلام شهيد شدند، و خداوند از براى تو ثواب زيارت هر نبىّ و هر رسول ; و ثواب هركس كه آنحضرت عليه‌السلام را از روز شهادت تا به حال زيارت كرده ; مى نويسد.

وجه سوّم: با همين وجه دوّم موافق است، و لكن با اختصار در صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام ، و اين اختصار به وجهى كه موافق باشد با نص و روايت باشد به اين كيفيّت است كه عالم الربانى ملاّ شريف الشيروانى رحمه‌اللهدر مجموعه «الصدف المشحون» چنين ذكر فرموده كه:

(يقول الآثم الجاني الشريف الرضا الشيروانى، حدّثني العالم النبيل و الفاضل الجليل محمّد بن الحسن الطوسي في الروضة المقدّسة الرضويّة على دفينها ألف سلام و تحيّة يوم الإثنين رابع محرّم سنة ألف و مأتى و ثمان و أربعين ، قال: حدّثني رئيس المحدثين و شيخ المتأخّرين العالم الفاضل و المدقّق الشيخ حسين بن عصفور البحراني، قال: حدّثني الوالد الماجد المحدّث عن أبيه عن جدّه يداً بيد، عن آبائهم المحدّثين من محدّثي بحرين عن سيّدنا الإمام الهمام علىّ بن محمّد بن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبي طالب صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين، أنّه قال :

(اللهمّ العنهم جميعاً) تسعاً و تسعين مرّة كان كمن قرء ماة، و من قرء سلامها مرّة واحدة ، ثم قال: (السلام على الحسين و على علىّ بن الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين) تسعاً و تسعين مرّه كان كمن قرئها تامّة من أوّلهما و آخرهما)

و در بيان اين روايت دو احتمال داده شده است كه احتمال اوّل كه اظهر است ; اين است كه مى فرمايد: هرگاه لعن مفصل يك مرتبه خواند شود، و بعد از آن نود و نه مرتبه بگويد « اللهم العنهم جميعاً » و سلام مفصل را هم يك مرتبه بخوانند و بعد نود و نه مرتبه بگويد: «السّلام على الحسين و على علىّ بن الحسين و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين» و بعد از آن تا منتهى شود به سجده ونماز.

مصادر تحقيق

اقبال الاعمال

امالى مفيد

بحار الانوار

تحف العقول

تفسير الامام حسن عسكرى(عليه‌السلام )

تفسير برهان

تفسير عياشى

تفسير نورالثقلين

جامع الاخبار

خرائج

خصال

خصائص الحسينية

صحيفه سجاديه

عدة الداعى

عوالى الئالى

غيبت طوسى

غيبت نعمانى

عين الحيوة

فوائد المشاهد

كافى

كامل الزيارات

كمال الدين

لآلى الاخبار

محاسن

مرآة العقول

مستدرك الوسائل

مصادقة الاخوان

مكارم الاخلاق

مكيال المكارم

نور الانوار

نهج البلاغه

وسائل الشيعة

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

يار صفحة:

(١)بحارالانوار ج١٠١ ص٧٦، ج٤٣ ص٢٨١.

(٢)رجوع شود به وسائل الشيعة ج١٤ ص٥٢٧ باب٧١ و ص٥٣٩ باب٧٧.

(٣)كافى ج٢ ص٨٠ حديث٢٥، به نقل از وسائل الشيعة ج٧ ص١٩ حديث٨٥٩٢.

(٤)براى اطلاع بيشتر به بحار الانوار ج ١٠١ كتاب مزار مراجعه شود.

(٥)كامل الزيارات ص ٢٩٣، به نقل از وسائل الشيعة ج١٤ ص٧٤.

(٦)كامل الزيارات ص٢٩٤ به نقل از وسائل الشيعة ج١٤ ص٥٢٣ حديث ١٩٧٥٨.

(٧)كامل الزيارات ص ٢٩٤ به نقل از وسائل الشيعة ج١٤ ص٥٣٣ حديث١٩٧٦٢.

(٨)كامل الزيارات ص٢٩٦ ، وسائل الشيعة ج١٤ ص ٥٣٤ حديث ١٩٧٦٧.

(٩)ترجمه: ( اى رسول ما) به امّت بگو: من از شما اجر رسالت جز اين نمى خواهم كه در حقّ خويشاوندانم محبّت كنيد (سوره شورى آيه ٢٣).

(١٠)كامل الزيارات ص٤٨٥ و ٤٩٠.

(١١)وسائل الشيعة ج١٤ ص ٥٣٤ حديث ١٩٧٦٩ با اندكى تفاوت.

(١٢)بحارالانوار ج ١ ص ٥ حديث ٢٠، با اندكى تفاوت.

(١٣)كامل الزيارات ص ٢٩٥، وسائل الشيعة ج١٤ ص٥٣٣ حديث ١٩٧٦٤.

(١٤)بحارالانوار ج ١٠١ ص ٣٥٦ حديث٢.

(١٥)وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٤٩٣ حديث١٩٦٧٤.

(١٦)بحارالانوار ج١٠١ ص ٣٧٦ حديث ٧.

(١٧)بحارالانوار ج١٠١ ص ٣٦٤ حديث٤.

(١٨)در بعضى از روايات تصريح شده است كه: كسانيكه به خاطر دورى ; امكان تشرّف به زيارت قبور مطهره ائمّه معصومين عليهم‌السلام را; ندارند، پس هر گاه به زيارت قبور علما و صلحا از شيعيان يا قبور ذرارى ائمّه اطهارعليهم‌السلام مشرف شوند; فضل زيارت مشاهد مشرفه ائمّه اطهار عليهم‌السلام را درك مى كنند (اين توضيح از مرحوم مؤلف مى باشد).

فهرست مطالب

Table of Contents

[لواء الانتصار 2](#_Toc40052606)

[مقدّمه 4](#_Toc40052607)

[فصل اوّل: در بيان اخبار وارده در اهميّت و فضيلت نصرت و يارى ائمّه اطهار 15](#_Toc40052608)

[فصل دوّم: دربيان كيفيّات نصرت و يارى حضرت ولىّ الله عليه‌السلام در امر دين 23](#_Toc40052609)

[نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با صفت تقوا 23](#_Toc40052610)

[كيفيّت اوّل 24](#_Toc40052611)

[كيفيّت دوّم 39](#_Toc40052612)

[نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با ارشاد جاهلين 39](#_Toc40052613)

[كيفيّت سوّم 46](#_Toc40052614)

[كيفيّت چهارم 49](#_Toc40052615)

[كيفيّت پنجم 51](#_Toc40052616)

[اقسام مرابطه 51](#_Toc40052617)

[كيفيّت ششم 58](#_Toc40052618)

[بيان روايات وارده در فضل تقيّه 60](#_Toc40052619)

[كيفيّت تقيّه از دشمنان 67](#_Toc40052620)

[كيفيّت و خصوصيّات تقيّه 68](#_Toc40052621)

[كيفيت هفتم 73](#_Toc40052622)

[نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با دعا در تعجيل فرج 73](#_Toc40052623)

[اثر دعا در تعجيل ظهور حضرت قائم عليه‌السلام 85](#_Toc40052624)

[دعاء ائمه اطهارعليهم‌السلام براى تعجيل ظهور آنحضرت عليه‌السلام 93](#_Toc40052625)

[يكى از حكمتهاى طولانى شدن غيبت 94](#_Toc40052626)

[تكميل بحث دعا در تعجيل فرج حضرت قائم عليه‌السلام 98](#_Toc40052627)

[انواع دعا براى ظهور كه سبب يارى حضرت مى شود 100](#_Toc40052628)

[كيفيّت هشتم 105](#_Toc40052629)

[كيفيّت نهم 112](#_Toc40052630)

[نصرت ويارى حضرت قائم عليه‌السلام با اعانت وكمك به اهل تقوا 112](#_Toc40052631)

[چگونه اعانت اهل تقوا موجب يارى حضرت قائمعليه‌السلام مى شود 114](#_Toc40052632)

[فصل اوّل:در آداب و شرايط دعا كننده 123](#_Toc40052633)

[فصل دوّم:در بيان اوقات دعا 126](#_Toc40052634)

[دعا در بهترين حالات انسان 137](#_Toc40052635)

[فصل سوّم:در بيان مكان دعا 140](#_Toc40052636)

[مكانهاى شريف براى استجابت دعا 141](#_Toc40052637)

[فصل چهارم: در بيان موانع دعا 144](#_Toc40052638)

[مراتب تقواى ظاهرى 146](#_Toc40052639)

[مراتب تقواى باطنى 147](#_Toc40052640)

[تأثير دعا در ظهور حضرت قائم عليه‌السلام 150](#_Toc40052641)

[مراعات حقوق برادران دينى و تأثير آن در تقوا 154](#_Toc40052642)

[حقوق برادران ايمانى از ديدگاه احاديث و روايات 155](#_Toc40052643)

[حقوق متقابل برادران ايمانى نسبت به يكديگر 165](#_Toc40052644)

[كيفيت دهم 184](#_Toc40052645)

[نصرت و يارى حضرت قائم عليه‌السلام با انتظار ظهور و فرج 184](#_Toc40052646)

[معناى انتظار شرايط و آثار و علائم آن 191](#_Toc40052647)

[انتظار بدنى 198](#_Toc40052648)

[شرايط انتظار 201](#_Toc40052649)

[خلوص نيّت اولّين شرط انتظار 201](#_Toc40052650)

[خلوص كامل و حقيقى 205](#_Toc40052651)

[صبر و شكيبائى; دوّمين شرط انتظار 216](#_Toc40052652)

[صبر بر طولانى شدن زمان غيبت 219](#_Toc40052653)

[آداب انتظار 223](#_Toc40052654)

[علائم انتظار 227](#_Toc40052655)

[نتيجه كلّى از بحث انتظار 232](#_Toc40052656)

[كيفيت يازدهم 235](#_Toc40052657)

[يارى حضرت قائمعليه‌السلام با طلب مغفرت وآمرزش براى مؤمنين 235](#_Toc40052658)

[فوائد توبه ازگناهان و دعا بصورت انفرادى براى تعجيل در ظهور 241](#_Toc40052659)

[از شرايط سرعت در تأثير دعاى فرج 254](#_Toc40052660)

[كيفيّت دوازدهم 256](#_Toc40052661)

[نصرت و يارى حضرت قائم با يارى حضرت سيدالشهداءعليهما‌السلام 256](#_Toc40052662)

[چگونگى نصرت ويارى شهداى كربلادرحق حضرت قائمعليه‌السلام 265](#_Toc40052663)

[چگونگى نصرت و يارى حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام 267](#_Toc40052664)

[فضائل زيارت امام حسين عليه‌السلام در روز عرفه 280](#_Toc40052665)

[خلوص نيّت در زيارت حضرت سيد الشهداءعليه‌السلام 295](#_Toc40052666)

[آداب و شرايط مهمّ زيارت حضرت سيدالشهداءعليه‌السلام 299](#_Toc40052667)

[درجات چهارگانه بندگان نسبت به زيارت سيدالشهداعليه‌السلام 308](#_Toc40052668)

[اوقات شريفه و ايّام زيارتى حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام 313](#_Toc40052669)

[كيفيّت خواندن زيارت عاشورا 315](#_Toc40052670)

[فهرست مطالب 323](#_Toc40052671)